



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الربما
عليه يا صابرين

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

٤

تفسير آياتك

يتكلمون فيك في القرآن مجيد (تدبره من غير حياء)

مَا يَرْذُونَ ﴿٤١﴾ وَمَا الْحَيَاةَ
نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزَنَكَ الَّذِي يَفُو
رْسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَ
جَاءَكَ مِنْ
أَوْسَلَمَافِي السَّمَاءِ كَمَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	تفسیر باران جلد ۴
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۸	فهرست
۲۹	مقدمه
۳۰	فهرست راهنما
۳۱	سوره انفال
۳۱	اشاره
۳۳	انفال: آیه ۱
۳۵	انفال: آیه ۲ - ۴
۳۶	انفال: آیه ۵ - ۸
۳۹	انفال: آیه ۹ - ۱۰
۴۰	انفال: آیه ۱۱
۴۱	انفال: آیه ۱۲ - ۱۴
۴۱	انفال: آیه ۱۵ - ۱۶
۴۲	انفال: آیه ۱۷ - ۱۸
۴۶	انفال: آیه ۱۹
۴۷	انفال: آیه ۲۰ - ۲۳
۴۹	انفال: آیه ۲۴ - ۲۵
۵۵	انفال: آیه ۲۶
۵۶	انفال: آیه ۲۹
۵۷	انفال: آیه ۳۰
۵۹	انفال: آیه ۳۱ - ۳۳

٦١	انفال : آیه ٣٥ - ٣٤
٦٢	انفال : آیه ٣٧ - ٣٦
٦٣	انفال : آیه ٤٠ - ٣٨
٦٥	انفال : آیه ٤١
٦٨	انفال : آیه ٤٢
٦٩	انفال : آیه ٤٤ - ٤٣
٧١	انفال : آیه ٤٨ - ٤٥
٧٢	انفال : آیه ٤٩
٧٣	انفال : آیه ٥٢ - ٥٠
٧٣	انفال : آیه ٥٤ - ٥٣
٧٥	انفال : آیه ٥٩ - ٥٥
٧٧	انفال : آیه ٦٢ - ٦٠
٧٩	انفال : آیه ٦٣
٨٠	انفال : آیه ٦٥ - ٦٤
٨١	انفال : آیه ٦٦
٨١	انفال : آیه ٦٨ - ٦٧
٨٣	انفال : آیه ٦٩
٨٤	انفال : آیه ٧١ - ٧٠
٨٥	انفال : آیه ٧٣ - ٧٢
٨٧	انفال : آیه ٧٤
٨٨	انفال : آیه ٧٥
٩١	سوره توبه
٩١	اشاره
٩٣	توبه: آیه ٤ - ١
٩٧	توبه: آیه ٦ - ٥
٩٨	توبه: آیه ١١ - ٧

١٠٠	توبه: آيه ١٢
١٠٠	توبه: آيه ١٦ - ١٣
١٠٣	توبه: آيه ٢٢ - ١٧
١٠٥	توبه: آيه ٢٤ - ٢٣
١٠٧	توبه: آيه ٢٧ - ٢٥
١١٠	توبه: آيه ٢٨
١١٠	توبه: آيه ٢٩
١١٤	توبه: آيه ٣٠
١١٥	توبه: آيه ٣٣ - ٣١
١١٧	توبه: آيه ٣٥ - ٣٤
١٢٠	توبه: آيه ٣٧ - ٣٦
١٢٣	توبه: آيه ٤٠ - ٣٨
١٣٠	توبه: آيه ٤٣ - ٤١
١٣٣	توبه: آيه ٤٨ - ٤٤
١٣٦	توبه: آيه ٥١ - ٥٠
١٣٩	توبه: آيه ٥٤ - ٥٢
١٤٠	توبه: آيه ٥٥
١٤١	توبه: آيه ٥٧ - ٥٦
١٤٢	توبه: آيه ٦٠ - ٥٨
١٤٤	توبه: آيه ٦١
١٤٥	توبه: آيه ٦٣ - ٦٢
١٤٦	توبه: آيه ٦٦ - ٦٤
١٤٧	توبه: آيه ٧٠ - ٦٧
١٥٠	توبه: آيه ٧٢ - ٧١
١٥٠	توبه: آيه ٧٣
١٥٢	توبه: آيه ٧٤

- ١٥٧ ----- توبه: آيه ٧٨ - ٧٥
- ١٦٠ ----- توبه: آيه ٧٩
- ١٦١ ----- توبه: آيه ٨٩ - ٨٠
- ١٦٤ ----- توبه: آيه ٩٣ - ٩٠
- ١٦٦ ----- توبه: آيه ٩٦ - ٩٤
- ١٦٧ ----- توبه: آيه ٩٩ - ٩٧
- ١٦٩ ----- توبه: آيه ١٠٠
- ١٧٠ ----- توبه: آيه ١٠١
- ١٧٢ ----- توبه: آيه ١٠٢
- ١٧٦ ----- توبه: آيه ١٠٤ - ١٠٣
- ١٨٠ ----- توبه: آيه ١٠٥
- ١٨٢ ----- توبه: آيه ١٠٦
- ١٨٥ ----- توبه: آيه ١١٠ - ١٠٧
- ١٨٨ ----- توبه: آيه ١١٢ - ١١١
- ١٨٩ ----- توبه: آيه ١١٣
- ١٩١ ----- توبه: آيه ١١٤
- ١٩٢ ----- توبه: آيه ١١٦ - ١١٥
- ١٩٤ ----- توبه: آيه ١١٧
- ١٩٦ ----- توبه: آيه ١١٨
- ١٩٧ ----- توبه: آيه ١١٩
- ٢٠٠ ----- توبه: آيه ١٢١ - ١٢٠
- ٢٠١ ----- توبه: آيه ١٢٢
- ٢٠٣ ----- توبه: آيه ١٢٣
- ٢٠٤ ----- توبه: آيه ١٢٧ - ١٢٤
- ٢٠٥ ----- توبه: آيه ١٢٩ - ١٢٨
- ٢٠٩ ----- سورة يونس

٢٠٩	اشاره
٢١١	يونس: آيه ٢ - ١
٢١٢	يونس: آيه ٣
٢١٤	يونس: آيه ٤
٢١٥	يونس: آيه ٥
٢١٥	يونس: آيه ٦
٢١٦	يونس: آيه ٧ - ٩
٢١٧	يونس: آيه ١٠
٢١٨	يونس: آيه ١١
٢٢٠	يونس: آيه ١٢
٢٢٠	يونس: آيه ١٣ - ١٤
٢٢١	يونس: آيه ١٥ - ١٨
٢٢٢	يونس: آيه ١٩
٢٢٥	يونس: آيه ٢٠
٢٢٦	يونس: آيه ٢١
٢٢٧	يونس: آيه ٢٢ - ٢٣
٢٢٨	يونس: آيه ٢٤
٢٢٩	يونس: آيه ٢٥
٢٣١	يونس: آيه ٢٦ - ٢٧
٢٣٤	يونس: آيه ٣١ - ٣٣
٢٣٥	يونس: آيه ٣٤ - ٣٦
٢٤٠	يونس: آيه ٣٧
٢٤١	يونس: آيه ٣٨
٢٤١	يونس: آيه ٣٩ - ٤٠
٢٤٢	يونس: آيه ٤١ - ٤٤
٢٤٤	يونس: آيه ٤٥

- ٢٤٤ يونس: آيه ٤٦
- ٢٤٥ يونس: آيه ٤٧
- ٢٤٦ يونس: آيه ٥٢ - ٤٨
- ٢٤٨ يونس: آيه ٥٤ - ٥٣
- ٢٤٨ يونس: آيه ٥٦ - ٥٥
- ٢٥٠ يونس: آيه ٥٧
- ٢٥١ يونس: آيه ٥٨
- ٢٥٤ يونس: آيه ٦٠ - ٥٩
- ٢٥٥ يونس: آيه ٦١
- ٢٥٦ يونس: آيه ٦٢
- ٢٥٧ يونس: آيه ٦٤ - ٦٣
- ٢٦١ يونس: آيه ٦٥
- ٢٦٢ يونس: آيه ٦٧ - ٦٦
- ٢٦٢ يونس: آيه ٦٨
- ٢٦٤ يونس: آيه ٧٠ - ٦٩
- ٢٦٤ يونس: آيه ٧٢ - ٧١
- ٢٦٦ يونس: آيه ٧٣
- ٢٦٦ يونس: آيه ٧٤
- ٢٦٩ يونس: آيه ٧٨ - ٧٥
- ٢٧١ يونس: آيه ٨٢ - ٧٩
- ٢٧٢ يونس: آيه ٨٦ - ٨٣
- ٢٧٣ يونس: آيه ٨٧
- ٢٧٤ يونس: آيه ٨٨
- ٢٧٥ يونس: آيه ٨٩
- ٢٧٦ يونس: آيه ٩٢ - ٩٠
- ٢٧٨ يونس: آيه ٩٣

٢٨١	یونس: آیه ٩٥ - ٩٤
٢٨٢	یونس: آیه ٩٧ - ٩٦
٢٨٣	یونس: آیه ٩٨
٢٨٤	یونس: آیه ١٠٠ - ٩٩
٢٨٧	یونس: آیه ١٠١
٢٨٨	یونس: آیه ١٠٣ - ١٠٢
٢٨٩	یونس: آیه ١٠٩ - ١٠٤
٢٩٣	سوره هود
٢٩٣	اشاره
٢٩٥	هود: آیه ٤ - ١
٢٩٦	هود: آیه ٦ - ٥
٢٩٧	هود: آیه ٧
٣٠٤	هود: آیه ١١ - ٩
٣٠٦	هود: آیه ١٤ - ١٢
٣١٣	هود: آیه ١٦ - ١٥
٣١٥	هود: آیه ١٧
٣١٧	هود: آیه ٢٥ - ١٨
٣١٩	هود: آیه ٣١ - ٢٦
٣٢٣	هود: آیه ٣٥ - ٣٢
٣٢٣	هود: آیه ٣٧ - ٣٦
٣٢٤	هود: آیه ٣٩ - ٣٨
٣٢٦	هود: آیه ٤١ - ٤٠
٣٢٧	هود: آیه ٤٣ - ٤٢
٣٢٩	هود: آیه ٤٤
٣٣٠	هود: آیه ٤٧ - ٤٥
٣٣٢	هود: آیه ٤٨

- ۳۳۳ ----- هود: آیه ۴۹
- ۳۳۴ ----- هود: آیه ۵۲ - ۵۰
- ۳۳۵ ----- هود: آیه ۵۵ - ۵۳
- ۳۳۶ ----- هود: آیه ۵۷ - ۵۶
- ۳۳۷ ----- هود: آیه ۶۰ - ۵۸
- ۳۳۹ ----- هود: آیه ۶۳ - ۶۱
- ۳۴۰ ----- هود: آیه ۶۵ - ۶۴
- ۳۴۲ ----- هود: آیه ۶۸ - ۶۶
- ۳۴۴ ----- هود: آیه ۷۰ - ۶۹
- ۳۴۶ ----- هود: آیه ۷۳ - ۷۱
- ۳۴۷ ----- هود: آیه ۷۶ - ۷۴
- ۳۴۸ ----- هود: آیه ۷۹ - ۷۷
- ۳۵۰ ----- هود: آیه ۸۳ - ۸۰
- ۳۵۳ ----- هود: آیه ۸۶ - ۸۴
- ۳۵۴ ----- هود: آیه ۸۷
- ۳۵۵ ----- هود: آیه ۹۰ - ۸۸
- ۳۵۷ ----- هود: آیه ۹۱
- ۳۵۷ ----- هود: آیه ۹۳ - ۹۲
- ۳۵۸ ----- هود: آیه ۹۵ - ۹۴
- ۳۶۰ ----- هود: آیه ۹۹ - ۹۶
- ۳۶۱ ----- هود: آیه ۱۰۲ - ۱۰۰
- ۳۶۲ ----- هود: آیه ۱۰۸ - ۱۰۳
- ۳۶۶ ----- هود: آیه ۱۱۳ - ۱۰۹
- ۳۶۸ ----- هود: آیه ۱۱۴
- ۳۷۰ ----- هود: آیه ۱۱۵
- ۳۷۰ ----- هود: آیه ۱۱۶

۳۷۱	هود: آیه ۱۱۷
۳۷۱	هود: آیه ۱۱۹ - ۱۱۸
۳۷۲	هود: آیه ۱۲۰
۳۷۳	هود: آیه ۱۲۲ - ۱۲۱
۳۷۴	هود: آیه ۱۲۳
۳۷۵	پیوست های تحقیقی
۳۹۸	منابع تحقیق
۴۰۶	فهرست کتب نویسنده
۴۰۹	بیوگرافی نویسنده
۴۱۰	درباره مرکز

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۲. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۳. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۴. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۵. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۶. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۷. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۸. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۹. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱۰. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۷ : ۵۰۰۰۰ ریال، ج. ۱۱. ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره. - ج. ۲. آل عمران، نساء. - ج. ۳. مائده، انعام، اعراف. - ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود. - ج. ۵. یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل. - ج. ۶. اسراء، کهف، مریم، طه. - ج. ۷. انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان. - ج. ۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم. - ج. ۹. لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر. - ج. ۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر. - ج. ۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح. - ج. ۱۲. حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر. - ج. ۱۳. جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک. - ج. ۱۴. جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : BP۹۸/خ۳۶ت۳۶۷ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص: ۱

اشاره

خدایان آرانى، مهدى

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد چهارم (انفال تا هود) / مهدی خدایان آرانى . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۵۴) ۲ - ۱۵۲ - ۱۰۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸:ISBN

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اسراء تا طه جلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فُصِّلَتْ تا فتح جلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مرسلات جلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص. [۳۶۷] - ۳۶۸

۱. قرآن - - تحقیق ۲. خداشناسی. الف. عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد چهارم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خدایان آرانى

ناشر: انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ: ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول، ۱۳۹۳.

شابک: ۲ - ۱۵۲ - ۱۰۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

آدرس انتشارات: قم، خ، صفاییه، کوچه ۲۸ (بیگدلی)، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹ - همراه: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۵۷۰۰

Email:Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات: ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

□ تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

□ تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

□ آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

□ کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین ۴۴۶۴۹۰۲

□ کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

□ اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

ص: ۲

سورہ انفال

انفال : آیہ ۱...۱۱

انفال : آیہ ۴ - ۲...۱۳

انفال : آیہ ۸ - ۵...۱۴

انفال : آیہ ۱۰ - ۹...۱۶

انفال : آیہ ۱۱...۱۷

انفال : آیہ ۱۴ - ۱۲...۱۹

انفال : آیہ ۱۶ - ۱۵...۱۹

انفال : آیہ ۱۸ - ۱۷...۲۰

انفال : آیہ ۱۹...۲۴

انفال : آیہ ۲۳ - ۲۰...۲۵

انفال : آیہ ۲۵ - ۲۴...۲۷

انفال : آیہ ۲۶...۳۳

انفال : آیہ ۲۸ - ۲۷...۳۴

انفال : آیہ ۲۹...۳۴

انفال : آیہ ۳۰...۳۵

انفال : آیہ ۳۳ - ۳۱...۳۷

انفال : آیہ ۳۵ - ۳۴...۳۹

انفال : آیہ ۳۷ - ۳۶...۴۰

انفال : آیه ۴۰ - ۳۸...۴۱

انفال : آیه ۴۱...۴۳

انفال : آیه ۴۲...۴۶

انفال : آیه ۴۴ - ۴۳...۴۷

انفال : آیه ۴۸ - ۴۵...۴۹

انفال : آیه ۴۹...۵۰

انفال : آیه ۵۲ - ۵۰...۵۱

انفال : آیه ۵۴ - ۵۳...۵۱

انفال : آیه ۵۹ - ۵۵...۵۳

انفال : آیه ۶۲ - ۶۰...۵۵

انفال : آیه ۶۳...۵۷

انفال : آیه ۶۵ - ۶۴...۵۸

انفال : آیه ۶۶...۵۹

انفال : آیه ۶۸ - ۶۷...۵۹

انفال : آیه ۶۹...۶۱

انفال : آیه ۷۱ - ۷۰...۶۲

انفال : آیه ۷۳ - ۷۲...۶۳

انفال : آیه ۷۴...۶۵

انفال : آیه ۷۵...۶۶

سوره توبه

توبه: آيه ٤ - ١...٧١

توبه: آيه ٦ - ٥...٧٥

توبه: آيه ١١ - ٧...٧٦

توبه: آيه ١٢...٧٨

توبه: آيه ١٦ - ١٣...٧٨

توبه: آيه ٢٢ - ١٧...٨١

توبه: آيه ٢٤ - ٢٣...٨٣

توبه: آيه ٢٧ - ٢٥...٨٥

توبه: آيه ٢٨...٨٨

توبه: آيه ٢٩...٨٨

توبه: آيه ٣٠...٩٢

توبه: آيه ٣٣ - ٣١...٩٣

ص: ٣

توبه: آیه ۳۵ - ۳۴... ۹۵

توبه: آیه ۳۷ - ۳۶... ۹۸

توبه: آیه ۴۰ - ۳۸... ۱۰۱

توبه: آیه ۴۳ - ۴۱... ۱۰۸

توبه: آیه ۴۸ - ۴۴... ۱۱۱

توبه: آیه ۴۹... ۱۱۳

توبه: آیه ۵۱ - ۵۰... ۱۱۴

توبه: آیه ۵۴ - ۵۲... ۱۱۷

توبه: آیه ۵۵... ۱۱۸

توبه: آیه ۵۷ - ۵۶... ۱۱۹

توبه: آیه ۶۰ - ۵۸... ۱۲۰

توبه: آیه ۶۱... ۱۲۲

توبه: آیه ۶۳ - ۶۲... ۱۲۳

توبه: آیه ۶۶ - ۶۴... ۱۲۴

توبه: آیه ۷۰ - ۶۷... ۱۲۵

توبه: آیه ۷۲ - ۷۱... ۱۲۸

توبه: آیه ۷۳... ۱۲۸

توبه: آیه ۷۴... ۱۳۰

توبه: آیه ۷۸ - ۷۵... ۱۳۵

توبه: آیه ۷۹... ۱۳۸

توبه: آیه ۸۹ - ۸۰...۱۳۹

توبه: آیه ۹۳ - ۹۰...۱۴۲

توبه: آیه ۹۶ - ۹۴...۱۴۴

توبه: آیه ۹۹ - ۹۷...۱۴۵

توبه: آیه ۱۰۰...۱۴۷

توبه: آیه ۱۰۱...۱۴۸

توبه: آیه ۱۰۲...۱۵۰

توبه: آیه ۱۰۴ - ۱۰۳...۱۵۴

توبه: آیه ۱۰۵...۱۵۸

توبه: آیه ۱۰۶...۱۶۰

توبه: آیه ۱۱۰ - ۱۰۷...۱۶۳

توبه: آیه ۱۱۲ - ۱۱۱...۱۶۶

توبه: آیه ۱۱۳...۱۶۷

توبه: آیه ۱۱۴...۱۶۹

توبه: آیه ۱۱۶ - ۱۱۵...۱۷۰

توبه: آیه ۱۱۷...۱۷۲

توبه: آیه ۱۱۸...۱۷۴

توبه: آیه ۱۱۹...۱۷۵

توبه: آیه ۱۲۱ - ۱۲۰...۱۷۸

توبه: آیه ۱۲۲...۱۷۹

توبه: آیه ۱۲۳...۱۸۱

توبه: آیه ۱۲۷ - ۱۲۴...۱۸۲

توبه: آیه ۱۲۹ - ۱۲۸...۱۸۳

سوره یونس

یونس: آیه ۲ - ۱...۱۸۹

یونس: آیه ۳...۱۹۰

یونس: آیه ۴...۱۹۲

یونس: آیه ۵...۱۹۳

یونس: آیه ۶...۱۹۳

یونس: آیه ۹ - ۷...۱۹۴

یونس: آیه ۱۰...۱۹۵

یونس: آیه ۱۱...۱۹۶

یونس: آیه ۱۲...۱۹۸

یونس: آیه ۱۴ - ۱۳...۱۹۸

یونس: آیه ۱۸ - ۱۵...۱۹۹

یونس: آیه ۱۹...۲۰۱

یونس: آیه ۲۰...۲۰۳

یونس: آیه ۲۱...۲۰۴

یونس: آیه ۲۳ - ۲۲...۲۰۵

یونس: آیه ۲۴...۲۰۶

یونس: آیه ۲۵...۲۰۷

یونس: آیه ۲۷ - ۲۶...۲۰۹

یونس: آیه ۳۰ - ۲۸...۲۱۰

یونس: آیه ۳۳ - ۳۱...۲۱۲

یونس: آیه ۳۶ - ۳۴...۲۱۳

یونس: آیه ۳۷...۲۱۸

یونس: آیه ۳۸...۲۱۹

یونس: آیه ۴۰ - ۳۹...۲۱۹

یونس: آیه ۴۴ - ۴۱...۲۲۱

یونس: آیه ۴۵...۲۲۲

یونس: آیه ۴۶...۲۲۲

یونس: آیه ۴۷...۲۲۳

یونس: آیه ۵۲ - ۴۸...۲۲۴

یونس: آیه ۵۴ - ۵۳...۲۲۶

یونس: آیه ۵۶ - ۵۵...۲۲۶

یونس: آیه ۵۷...۲۲۸

یونس: آیه ۵۸...۲۲۹

یونس: آیه ۶۰ - ۵۹...۲۳۲

یونس: آیه ۶۱...۲۳۳

یونس: آیه ۶۲...۲۳۴

یونس: آیه ۶۴ - ۶۳...۲۳۵

یونس: آیه ۶۵...۲۳۹

یونس: آیه ۶۷ - ۶۶...۲۴۰

یونس: آیه ۶۸...۲۴۰

یونس: آیه ۷۰ - ۶۹...۲۴۲

یونس: آیه ۷۲ - ۷۱...۲۴۲

یونس: آیه ۷۳...۲۴۴

یونس: آیه ۷۴...۲۴۴

یونس: آیه ۷۸ - ۷۵...۲۴۷

یونس: آیه ۸۲ - ۷۹...۲۴۹

یونس: آیه ۸۶ - ۸۳...۲۵۰

یونس: آیه ۸۷...۲۵۱

یونس: آیه ۸۸...۲۵۲

یونس: آیه ۸۹...۲۵۳

یونس: آیه ۹۲ - ۹۰...۲۵۳

یونس: آیه ۹۳...۲۵۶

یونس: آیه ۹۵ - ۹۴...۲۵۹

یونس: آیه ۹۷ - ۹۶...۲۶۰

یونس: آیه ۹۸...۲۶۱

یونس: آیه ۱۰۰ - ۹۹...۲۶۴

یونس: آیه ۱۰۱...۲۶۵

یونس: آیه ۱۰۳ - ۱۰۲...۲۶۵

یونس: آیه ۱۰۹ - ۱۰۴...۲۶۷

سوره هود

هود: آیه ۴ - ۱...۲۷۳

هود: آیه ۶ - ۵...۲۷۴

هود: آیه ۷...۲۷۵

هود: آیه ۸...۲۸۱

هود: آیه ۱۱ - ۹...۲۸۲

هود: آیه ۱۴ - ۱۲...۲۸۵

هود: آیه ۱۶ - ۱۵...۲۹۲

هود: آیه ۱۷...۲۹۴

هود: آیه ۲۵ - ۱۸...۲۹۶

هود: آیه ۳۱ - ۲۶...۲۹۸

هود: آیه ۳۵ - ۳۲...۳۰۲

هود: آیه ۳۷ - ۳۶...۳۰۲

هود: آیه ۳۹ - ۳۸...۳۰۳

هود: آیه ۴۱ - ۴۰...۳۰۵

هود: آیه ۴۳ - ۴۲...۳۰۷

هود: آیه ۴۴...۳۰۷

هود: آیه ۴۷ - ۴۵...۳۰۸

هود: آیه ۴۸...۳۱۰

هود: آیه ۴۹...۳۱۱

هود: آیه ۵۲ - ۵۰...۳۱۲

هود: آیه ۵۵ - ۵۳...۳۱۳

هود: آیه ۵۷ - ۵۶...۳۱۴

هود: آیه ۶۰ - ۵۸...۳۱۵

هود: آیه ۶۳ - ۶۱...۳۱۷

هود: آیه ۶۵ - ۶۴...۳۱۸

هود: آیه ۶۸ - ۶۶...۳۱۹

هود: آیه ۷۰ - ۶۹...۳۲۱

هود: آیه ۷۳ - ۷۱...۳۲۴

هود: آیه ۷۶ - ۷۴...۳۲۵

هود: آیه ۷۹ - ۷۷...۳۲۷

هود: آیه ۸۳ - ۸۰...۳۲۹

هود: آیه ۸۶ - ۸۴...۳۳۲

هود: آیه ۸۷...۳۳۲

هود: آیه ۹۰ - ۸۸...۳۳۴

هود: آیه ۹۱...۳۳۶

هود: آیه ۹۳ - ۹۲...۳۳۶

هود: آیه ۹۵ - ۹۴...۳۳۷

هود: آیه ۹۹ - ۹۶...۳۳۹

هود: آیه ۱۰۲ - ۱۰۰...۳۳۹

هود: آیه ۱۰۸ - ۱۰۳...۳۴۰

هود: آیه ۱۱۳ - ۱۰۹...۳۴۱

هود: آیه ۱۱۴...۳۴۶

هود: آیه ۱۱۵...۳۴۷

هود: آیه ۱۱۶...۳۴۷

هود: آیه ۱۱۷...۳۴۸

هود: آیه ۱۱۹ - ۱۱۸...۳۴۸

هود: آیه ۱۲۰...۳۴۹

هود: آیه ۱۲۲ - ۱۲۱...۳۵۰

هود: آیه ۱۲۳...۳۵۱

* پیوست های تحقیقی...۳۵۳

* منابع تحقیق...۳۶۵

* فهرست کتب نویسندگان...۳۶۷

* بیوگرافی نویسندگان...۳۶۸

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد چهارم کتاب «تفسیر باران» می باشید، من تلاش کرده ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خدا را سپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشانده تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت (علیهم السلام) آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خدّامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M12.ir مراجعه کنید

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰ ۴۵ ۶۹

ص: ۷

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اسراء، کهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰ یس، صافات، ص، زمر، غافر.

جلد ۱۱ فصلت، شوری، زُحرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲ حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳ جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمل، مُدثر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴ جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطَفِّین، انشقاق، بروج، طارق، أعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره انفال

اشاره

ص: ۹

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۸ قرآن می باشد.

۲ - «أنفال» به معنای ثروت های عمومی جامعه می باشد که حکم آن در این سوره بیان شده است.

۳ - نام دیگر سوره، «بدر» می باشد. ماجرای جنگ «بدر» در این سوره شرح داده شده است.

۴ - موضوعات مهم این سوره چنین است: ثروت های عمومی جامعه، غنیمت های جنگی، ماجرای جنگ بدر و این که خدا مسلمانان را در این جنگ چگونه یاری نمود.

ص: ۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱)

تو به سؤال بندگان خود احترام می گذاری، به آن پاسخ می دهی، مردم از پیامبر درباره «انفال» سؤال کردند، اکنون می خواهی به آن پاسخ بدهی.

به سرمایه های عمومی جامعه انفال می گویند، چیزی که مالک خصوصی ندارد: کوه ها، درّه ها، جنگل ها، دریاچه ها، رودخانه ها...

کسی حق ندارد مالک این ها شود، این ها سرمایه های جامعه است.

اگر مسلمانان در جنگ با کافران، غنیمت هایی را به دست بیاورند، بیشتر آن غنیمت ها بین رزمندگان تقسیم می شود، گاهی بین مسلمانان و کافران جنگ در نمی گیرد و کافران خودشان تسلیم می شوند، در این صورت، غنیمت هایی که به دست می آید، «انفال» حساب می شود.

* * *

عده ای از مسلمانان نزد پیامبر آمدند و از او درباره «انفال» سؤال کردند، آن ها می خواستند بدانند «انفال» از آن چه کسی است، در جواب آنان این آیه نازل شد: «انفال از آن خدا و پیامبر است».

تو انفال را در اختیار رهبر جامعه قرار دادی تا با توجه به مصلحت جامعه برای آن برنامه ریزی کند و از درآمد آن، به نیازمندان کمک کند و اوضاع اجتماعی را سر و سامان بدهد، انفال، سرمایه جامعه اسلامی است و هرگز نباید بدون هماهنگی رهبر جامعه، در دست افراد عادی قرار گیرد.

* * *

از مسلمانان می خواهی اگر به تو ایمان آورده اند تقوا پیشه کنند و میان خود صلح برقرار سازند و دستورات تو و پیامبر را اطاعت کنند.

وقتی دو مسلمان با هم اختلاف پیدا می کنند و با یکدیگر دشمنی می کنند، من نباید بی خیال باشم، باید برای صلح و آشتی میان آنان تلاش کنم. تو از بین بردن کدورت ها و زدودن دشمنی ها و تبدیل آن به دوستی ها را بسیار دوست داری.

شنیده ام وقتی علی (علیه السلام) در محراب مسجد کوفه ضربت خورد، او را به خانه بردند، همه فرزندان او اطرافش جمع شدند تا وصیت او را بشنوند. علی (علیه السلام) رو به آنان کرد و فرمود: «فرزندانم! من از پیامبر این سخن را شنیدم: اگر کسی اختلاف بین دو نفر را تبدیل به دوستی کند، این کار او از یک سال نماز و روزه بهتر است».(۱)

* * *

در این آیه، تصویری زیبا از دین نشان می دهی، دین فقط نماز خواندن و

ص: ۱۲

روزه گرفتن نیست، تو برای اقتصاد جامعه هم برنامه داری، برای همین است که اسلام کامل ترین ادیان است، تو از ما می خواهی هرگز از جامعه خود غافل نشویم.

انفال: آیه ۴ - ۲

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

اکنون می خواهی مؤمنان را برای من معرفی کنی، آنان کسانی هستند که هر وقت نام تو برده می شود، دل های آنان بیمناک شود، وقتی قرآن می خوانند، بر ایمانشان افزون می شود و فقط بر تو توکل می کنند، آن ها نماز را با آداب و شرایط آن به جا می آورند و از هر چه روزیشان کرده ای، به نیازمندان می بخشند، آنان مؤمنان حقیقی هستند و نزد تو درجات عالی خواهند داشت و تو گناهانشان را می بخشی و به آنان در بهشت روزی نیکو می دهی.

مؤمنان وقتی نام تو را می شنوند، دل های آنان بیمناک می شود، این ترسی است که در عشق و محبت، ریشه دارد، آن ها نگران هستند مبادا تو که محبوب واقعی آنان هستی، از آنان ناراضی باشی، مؤمنان تو را دوست دارند و می خواهند همیشه تو از آنان راضی و خشنود باشی، آنان خشنودی تو را از همه چیز بهتر می دانند.

ص: ۱۳

افق فکری مؤمنان آن چنان بلند است که از تکیه کردن بر مخلوقات ناتوان دوری می کنند، آنان فقط از تو کمک می طلبند و تو تنها تکیه گاه آنان هستی و به تو توکل می کنند.

بعضی ها معنای توکل را خوب نفهمیده اند، آنان تصوّر می کنند باید وسایل و اسباب عادی را کنار بگذارند و تنها به تو امیدوار باشند، این درست نیست. توکل این است که من اقدامات لازم را انجام دهم، وسایل عادی را فراهم کنم و وظیفه خود را درست انجام دهم، بعد از آن به لطف و حمایت تو چشم بدوزم.

انفال: آیه ۸ - ۵

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعِيدًا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۶) وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸)

اکنون برای من از جنگ «بدر» سخن می گویی، تو به مسلمانان وعده داده بودی که آنان را یاری کنی و بر دشمنان شان پیروز گردانی و در این جنگ به وعده خود وفا کردی.

وقتی این ماجرا را می شنوم، به یاری تو امیدوارم می شوم و در راه تو استوار می مانم، ماجرای جنگ «بدر» به من درس استقامت و پایداری می دهد.

مشركان مکه آن قدر مسلمانان را در مکه اذیت و آزار کردند که آنان مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند، آنان زندگی خود را رها می کردند و به مدینه می رفتند، وقتی مسلمانی از مکه هجرت می کرد، مشركان مکه همه دارایی او را تصرف می کردند.

مسلمانانی که به مدینه آمده بودند، در سختی و فقر زندگی می کردند و شرایط سختی را سپری می کردند. از طرف دیگر، مسلمانانی که در مکه باقی مانده بودند، زیر ظلم و ستم مشركان قرار داشتند.

هر سال، تاجرانی از مکه به شام می رفتند و بعد از خریدن اموال زیاد، به مکه باز می گشتند، این کاروان از آن مشركان مکه بود. به پیامبر خبر رسید که این کاروان در حال بازگشت به مکه است، کاروانی که بیش از هزار شتر داشت و اموال زیادی را همراه داشت.

تو از پیامبر خواستی برای جنگ با کافران از مدینه بیرون بیاید، اما عده ای از مسلمانان، جنگ را خوش نداشتند و دوست نداشتند که در جنگ شرکت کنند، با این که می دانستند این جنگ، به فرمان توست اما باز هم حرف خودشان را می زدند، آنان از مشركان مکه می ترسیدند، گویی که می خواهند به سوی مرگ بروند و با چشم خود، مرگ را نظاره گر بودند.

به مسلمانان وعده دادی که با یکی از دو گروه کافران، درگیر می شوند و در این جنگ پیروز خواهند شد. منظور تو از دو گروه کدام بود؟ مگر کافران، دو گروه بودند؟

کاروان تجاری به سوی مکه به پیش می رفت، پیامبر با یارانش در کمین آن

کاروان در سرزمین «بدر» بودند، بدر، وسط راه مکه و مدینه است.

ابوسفیان، رهبری کاروان را به عهده داشت، جاسوسان به او خبر دادند که مسلمانان در کمین شما هستند، ابوسفیان هم برای نجات کاروان چاره ای اندیشید و راه خود را تغییر داد تا از مسلمانان دور بماند، او کاروان را به سوی بیابان برد و از راهی فرعی به سوی مکه به پیش رفت.

وقتی این خبر به کافران مکه رسید که مسلمانان تصمیم دارند به کاروان آنان حمله کنند، بسیار عصبانی شدند، آنان با سپاهی که ۹۵۰ نفر عضو داشت از مکه حرکت کردند.

اکنون مسلمانان باید یک راه را انتخاب کنند، یا باید به دنبال کاروان تجاری می رفتند یا با سپاهی که از مکه می آمد درگیر می شدند.

مسلمانان دوست داشتند با کاروان تجاری که نیروی نظامی کمی همراه آن بود، درگیر شوند و این کار برای آنان آسان تر بود، اما تو اراده کرده بودی که آنان با سپاه کفر درگیر شوند تا آنان به سزای اعمال خود برسند، تو می خواستی قدرت مسلمانان را به کافران نشان بدهی و حق را ثابت و باطل را نابود کنی، این اراده تو بود، سپاه کافران هرگز تصوّر نمی کردند که در این جنگ شکست بخورند، آنان می دانستند که مسلمان حدود سیصد نفر بیشتر نیستند و فقط ۲۰ شمشیر دارند.

کافران به امید پیروزی قطعی به سوی سرزمین بدر می آمدند، آنان می آمدند تا به خیال خود مسلمانان را تار و مار کنند، اما تو چیز دیگری اراده کرده بودی.

* * *

إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجِبَ لَكُمْ أَنِّي مُّمَدِّدٌ كُمْ بِالْأَفْ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ (۹) وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۰)

وقتی مسلمانان فهمیدند که سپاه مکه به سوی آنان می آید، دست به دعا برداشتند و با زاری از تو یاری خواستند، آنان می دانستند که سپاه دشمن، سه برابر آنان است و هم اسلحه بیشتر و هم قدرت بیشتری دارد، آنان به تو پناه آوردند.

پیامبر هم دعا کرد، او رو به قبله ایستاد و دست های خود را به سوی آسمان گرفت و فرمود: «خدایا! تو به ما وعده پیروزی دادی، از تو می خواهم به وعده خود عمل کنی، اگر امروز این گروه شکست بخورند و کشته شوند، دیگر کسی تو را روی زمین عبادت نخواهد کرد».

تو دعای او را مستجاب کردی و این آیه را بر او نازل کردی و به او وعده دادی که مسلمانان را با هزار فرشته که پشت سرهم از آسمان فرود آیند، یاری می کنی.

تو برای پیروز کردن مسلمانان نیاز نداشتی که فرشتگان را برای یاری آنان بفرستی، تو اگر چیزی را اراده کنی، آن محقق می شود، اما هزار فرشته را برای آنان فرستادی تا بشارت و خبر خوشی برای مسلمانان باشد و دل های آنان آرام بگیرد، پیروزی آنان فقط به دست تو است، تو بر هر کاری توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

انفال: آیه ۱۱

إِذْ يُعَشِّيكُمُ النَّعَاسَ أَمَنَّهُ مِنْهُ وَيُنزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُفْرًا بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (۱۱)

کافران چاه های آبی که در آن اطراف بود را در اختیار خود گرفتند، مسلمانان با کم آبی روبرو شدند. آنان بسیار خسته بودند، هنوز دشمن با آنان رو در رو نشده بود، شب فرا رسید، گروهی برای نگرهبانی انتخاب شدند و بقیه استراحت کردند.

کسی که ترس به دل دارد و مضطرب است، نمی تواند بخوابد، امّا تو آرامشی به قلب آنان نازل کردی و خوابی سبک مسلمانان را فرا گرفت تا از آنان رفع خستگی شود و برای جنگ فردا، آمادگی جسمی پیدا کنند.

صبح که فرا رسید، باران رحمت خود را بر آنان نازل کردی و گودال های اطراف پر از آب شد، آنان توانستند بدن خود را شستشو دهند و نیاز خود به آب را برطرف کنند و پلیدی شیطان را از خود دور کنند.

اردوگاه آنان در شن زاری واقع شده بود که پای آنان در آن شن های لغزنده فرو می رفت، با باریدن باران، آن شن ها فرو نشست و جای پای آنان محکم و سفت شد.

آنان وقتی این امداد تو را دیدند، دل محکم کردند و به یاری تو امیدوار شدند و با روحیه ای عالی برای جنگ با کافران آماده شدند.

مسلمانانی که غروب دیروز، برای نجات خود دعا می کردند، چقدر عوض شده بودند، خستگی آنان برطرف شده بود و گرد و غبار راه را از سر و روی

خود شسته بودند و با روحیه ای خوب به میدان آمده بودند.

* * *

انفال: آیه ۱۴ - ۱۲

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَأِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَجَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَاءَ لِقَىٰ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۳) ذَلِكَ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ (۱۴)

فرشتگان را برای یاری مسلمانان فرستادی، تو به آن فرشتگان چنین گفتی: «من حافظ و نگهبان شما هستم، مؤمنان را ثابت قدم بدارید، من در دل های کافران، ترس می افکنم، پس با شمشیر سرهای آنان را بزنید و دست آنان را کوتاه کنید، این کیفر برای آن است که آنان با من و پیامبر دشمنی کردند، هر کس با من و پیامبر درافتد، باید بداند که عذابی سخت در انتظار اوست».

آری، کافران این مجازات را در دنیا می چشند و در آخرت به آتش جهنم گرفتار خواهند شد.

* * *

انفال: آیه ۱۶ - ۱۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ (۱۵) وَمَنْ يُولُوهُمْ يُومِنْدُ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با انبوه کافران در میدان جنگ

ص: ۱۹

روبرو شدید از مقابله با آنان، نهراسید و فرار نکنید.

در هنگام جنگ، هر کس از میدان نبرد فرار کند، گرفتار غضب من خواهد شد و جهنم جایگاه او خواهد بود و جهنم چه بد جایگاهی است، البته اگر کسی از میدان برگردد ولی هدف او حمله مجدد باشد یا تصمیم داشته باشد به گروه دیگری از رزمندگان بپیوندد، خطایی نکرده است.

* * *

به هر حال فرار از میدان جنگ، از گناهان بزرگی است، این کار سبب می شود تا دشمنان بر مسلمانان چیره شوند و آنان را نابود کنند.

کسی که خود را در میدان جنگ، تنها می بیند، می تواند برای پیوستن به دسته ای دیگر عقب نشینی کند و بعد از آن، حمله مجدد را آغاز کند، در واقع این نوع عقب نشینی، یک شیوه جنگی است و اشکالی ندارد.

* * *

انفال: آیه ۱۸ - ۱۷

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءًا حَسِينًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) ذَلِكَمُ
وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ (۱۸)

زمانی که مسلمانان در مکه به پیامبر ایمان آوردند، کافران آنان را شکنجه می دادند و سرانجام آنان مجبور به ترک خانه و زندگی خود شدند و به مدینه هجرت کردند. وقتی جنگ تمام شد و مسلمانان پیروز شدند، لحظه شادی و خوشحالی آنان بود، جنازه هفتاد نفر از بزرگان کافران در میدان افتاده بود، هر کسی از سر خوشحالی فریاد می زد: «من فلان کافر را کشتم».

آیا آنان با توان و نیروی خود، توانستند کافران را شکست بدهند؟ اگر یاری

ص: ۲۰

تو نبود، آنان هرگز نمی توانستند در مقابل آن سپاهی که سه برابر آنان بود، پیروز شوند،

تو می خواستی آنان یاری تو را فراموش نکنند و امدادهای غیبی تو را پیش چشم داشته باشند، پس چنین گفتی: «این شما نبودید که کافران را کشتید، بلکه خدا آنان را با فرستادن فرشتگان و یاری شما، به قتل رساند».

هنگام جنگ، کافران با تمام قوا به سوی مسلمانان هجوم می آوردند، پیامبر از علی (علیه السلام) خواست تا مشتی خاک به او بدهد.

وقتی علی (علیه السلام) مشتی خاک را به پیامبر داد، پیامبر آن را به سوی کافران پرتاب کرد و کافران را نفرین کرد. در این هنگام تو بادی فرستادی و آن خاک را به سوی کافران برد، هیچ کافری نبود که چشم و دهان و بینی اش، از آن خاک پر نشود، آنان دیگر جلوی چشم خود را نمی دیدند، پس مؤمنان فرصت را غنیمت شمردند و به سوی آنان حمله کردند و آنان را شکست دادند.

اکنون به پیامبر خود چنین می گویی: «ای محمّد! تو آن خاک را نپاشیدی، این من بودم که آن خاک را به چهره کافران پاشیدم».(۲)

آری، پیامبر نمی توانست با یک مشت خاک، چشم همه کافران را از خاک پر کند، این معجزه تو بود.

اگر تو کافران را به قتل رساندی، اگر تو خاک را پرتاب کردی، پس چرا دیگر مؤمنان را به زحمت انداختی و به آنان فرمان جهاد دادی و آنان را تا سرزمین بدر آوردی؟ آنان در شهر خود می ماندند و تو کافران را نابود می کردی!؟

این سؤالی است که به آن پاسخ می دهی. تو می خواستی تا استعدادهای

مؤمنان شکفته شود، سرمایه های وجودی آنان شکوفا شود و لیاقت و شایستگی هر کدام، رشد کند و حقیقت خودشان را نشان بدهند و در نتیجه، راستگویان از دروغگویان جدا شوند.

آری، کسانی بودند که ادعا می کردند اهل ایمان هستند، اما وقتی سخن از جنگ شد، ترس به دل هایشان نشست و پیامبر را از روبرو شدن با کافران برحذر داشتند.

امّا گروه دیگری از جان خود مایه گذاشتند و حاضر بودند جان خود را فدای پیامبر تو کنند، آنان در این امتحان سرافراز بیرون آمدند. آری، تو می خواستی به مؤمنان راستین، نعمتی نیکو بدهی که تو شنوا و دانا هستی، تو این گونه نقشه کافران را بی اثر کردی.

* * *

بار دیگر به تاریخ برمی گردم، باید ماجرای جنگ بدر (در سال دوم هجری) را مرور کنم، دوست دارم بدانم در کجا پای عدّه ای لغزید و در کجا عدّه ای سرافراز شدند.

پیامبر همراه با مسلمانان برای جنگ با کاروان تجاری از مدینه خارج شدند، جاسوسان به ابوسفیان خبر دادند که مسلمانان می خواهند به کاروان تجاری او حمله کنند. او یک نفر را به سوی مکه فرستاد و تقاضای نیروی کمکی کرد، کافران مکه سپاهی تشکیل داده و به سوی مسلمانان حرکت کردند. وقتی خبر آمدن سپاه مکه به مسلمانان رسید، آنان دچار وحشت شدند.

شب فرا رسیده بود، پیامبر همه یاران خود را جمع کرد و از آنان نظرخواهی کرد، او دوست داشت نظر مسلمانان را بداند.

پیامبر به آنان فرمود: نظر شما چیست؟

ص: ۲۲

اینجا بود که ابوبکر از جا بلند شد و چنین گفت: «ای پیامبر! اینان که به سوی ما می آیند از قبیله قریش هستند، آنان از زمانی که عزت و بزرگی یافته اند، هرگز ذلیل و خوار نشده اند».

معنای این سخن چه بود؟ ابوبکر می خواست به پیامبر بفهماند که قریش تا به حال در هیچ جنگی شکست نخورده است و باید از جنگ با آنان دوری کرد. بعد از آن، عمر از جا بلند شد و همین سخنان را تکرار کرد، با سخن این دو نفر، یأس و ناامیدی همه را فرا گرفت.

مقداد از جا بلند شد و گفت: «ای پیامبر! می دانیم که قریش به سوی ما می آید، اما ما به تو ایمان آورده ایم، اگر به ما دستور دهی که میان آتش برویم یا روی تیغ های بیابان راه برویم، این کار را می کنیم، ما در همه حال تو را همراهی می کنیم».

وقتی مقداد این سخن را گفت، لبخند بر لب های پیامبر نشست، او در حق مقداد دعا کرد.

یکی دیگر از یاران پیامبر از جا بلند شد و چنین گفت: «ای پیامبر! ما به تو ایمان آورده ایم، به خدا اگر دستور دهی که وارد دریا شویم، این کار را می کنیم، بدان که ما تا پای جان تو را یاری می کنیم».(۳)

وقتی جنگ آغاز شد، تو فرشتگان را به یاری مسلمانان فرستادی و آنان بر کافران پیروز شدند، اما تو دوست داشتی مسلمانان، حقیقت خودشان را نشان بدهند، این امتحان بزرگی بود.

آری، تو می توانستی بدون آن که مسلمانان از مدینه خارج شوند، کافران را نابود کنی، اما دیگر مؤمن واقعی از مؤمنان ترسو تشخیص داده نمی شد،

کسانی مانند مقداد این گونه درخشیدند و نام آنان با افتخار برای همیشه در تاریخ ماندگار شد، اما افرادی مثل ابوبکر و عمر از ترس، آن سخنان را بیان کردند.

مؤمنان ترسو به فکر این بودند که پیامبر با کافران جنگ نکند، آنان راه نجات را در این می دانستند، آن ها خبر نداشتند که کافران قسم خورده بودند که مسلمانان را به قتل برسانند و زنان آنان را به عنوان اسیر به مکه ببرند.

انفال: آیه ۱۹

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعِيدُ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹)

بُت پرستان مکه برای این که بتوانند مردم را برای جنگ با پیامبر بسیج کنند، از ابزار دین استفاده کردند، درست است که آنان بُت پرست بودند، اما بُت ها را شریک تومی دانستند، تو را قبول داشتند، اما می گفتند که بُت ها، دختران تو هستند و تو اداره جهان را به بُت ها واگذار کرده ای.

ابوجهل کنار کعبه آمد و پرده آن را گرفت و چنین گفت: «ای خدا! ما به جنگ محمّد می رویم، از تو می خواهیم هر کدام از ما را که دین بهتری داریم، پیروز گردانی». (۴)

مردم مکه به دعای او آمین گفتند، آن ها فکر می کردند که بُت پرستی از یکتاپرستی بهتر است.

در جنگ بدر، بُت پرستان شکست خوردند، هفتاد نفر از آنان کشته شدند و

همین تعداد نیز اسیر شدند و بقیه فرار کردند. اکنون تو این آیه را نازل می کنی و با بُت پرستان سخن می گویی.

تو به آنان یادآوری می کنی که چه دعایی کردند، این سخن توست: «ای بُت پرستان! شما پیروزی را برای گروهی می خواستید که دین بهتری دارند، اکنون با پیروزی مسلمانان، حق روشن شد، اگر شما دست از دشمنی با پیامبر من بردارید، به سود شماست، اما اگر به دشمنی و جنگ ادامه دهید، من بار دیگر مسلمانان را یاری خواهم کرد، بدانید که جمعیت زیاد شما، عذاب مرا از شما دور نمی کند، یاری و نصرت من همواره با مؤمنان است».

انفال: آیه ۲۳ - ۲۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (۲۰) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۲۲) وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳)

اکنون از مؤمنان می خواهی تا از تو و پیامبر اطاعت کنند و هرگز مخالفت نکنند و مانند کافرانی نباشند که سخن پیامبر را گوش نکردند و خود را از سعادت محروم کردند.

پیامبر سال های سال با بُت پرستان مکه سخن گفت و آنان را به یکتاپرستی دعوت کرد، بعضی از آنان به پیامبر می گفتند: «سخن تو را پذیرفتیم»، ولی

آنان دروغ می گفتند و هرگز ایمان نیاورده بودند، آنان با این کار خود می خواستند پیامبر تو را مسخره کنند، اکنون درباره آنان سخن می گویی، آنان

ص: ۲۵

بدترین مردم روی زمین هستند، آنان می دانستند که محمد(صلی الله علیه وآله) پیامبر توست، ولی به او ایمان نمی آوردند، آنان شیفته بُت پرستی شده بودند و به بُت های خود دل خوش کرده بودند.

وقتی پیامبر تو با آنان سخن می گفت، سخن او را نمی پذیرفتند، گویی که کر شده بودند، آنان به حقّ اعتراف نمی کردند، گویی که لال شده بودند.

آنان عقل خود را به کار نمی بستند، اگر تو خیری در آنان می دیدی، آنان را شنوا می ساختی، اگر آنان شنوا هم می شدند، باز از پذیرش حقّ سر باز می زدند.

آنان گوش و زبان داشتند، سخن حقّ را می شنیدند و می توانستند به آن اعتراف کنند، اما گوش و زبان خود را در راه خیر به کار نمی بردند، آنان پست تر از حیواناتی هستند که سخن نمی گویند و نمی توانند حرف بزنند.

تو به آنان نور فطرت داده ای، آنان می دانند که راه باطل را در پیش گرفته اند، تو می توانی آنان را مجبور به پذیرفتن حقّ کنی، اما این کار را نمی کنی، زیرا سنّت تو در این است که انسان ها آزادانه، راه خود را انتخاب کنند.

حکایت این مردم، عجیب است، آنان در اوج لجاجت ایستاده اند، تو هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنی، اما اگر تو بر خلاف سنّت خود عمل کنی و آنان را مجبور به پذیرفتن حقّ کنی، در اوّلین فرصتی که به آنان بدهی، باز از حق روی گردان خواهند شد و راه کفر را ادامه خواهند داد.(۵)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴)
وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۵)

این زندگی که من عاشق آن هستم و برای ادامه آن تلاش می کنم، چیست؟ آیا زندگی، همان زنده بودن است؟ آیا خوردن و آشامیدن و بهره بردن از لذت های حیوانی، معنای زندگانی است؟

زنده بودن، یک حرکت افقی است، از گهواره تا گور، اما زندگی یک حرکت عمودی است، از زمین تا اوج آسمان ها!

تو انسان را آفریده ای و خوب می دانی چه آفریده ای، تو در او حس کمال گرایی را قرار داده ای، زنده بودن هیچ گاه، انسان را سیر نمی کند، انسانی که فقط زنده است، همواره به دنبال چیزی می گردد، گمشده انسان همان

زندگی است.

تو به فرشتگان دستور دادی تا بر آدم (علیه السلام) سجده کنند، تو انسان را گل سر سبد جهان قرار دادی، این ارزشِ انسانی است که زندگی را یافته است.

اکنون مرا به زندگی فرا می خوانی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، وقتی من و پیامبر شما را به سوی چیزی فرا می خوانیم که به شما زندگی می بخشد، ما را اجابت کنید». تو در اینجا همه را به سوی زندگی فرا می خوانی.

* * *

اهل شام بود و در دمشق زندگی می کرد، اسم او «ابوربیع» بود، او بارها این آیه را خوانده بود و درباره آن فکر کرده بود. او می خواست بداند منظور تو از این سخن چیست؟ تو و پیامبر، مردم را به چه چیزی دعوت کرده اید؟ آن چیزی که باعث زندگی حقیقی می شود چیست؟

از چند نفر سؤال خود را پرسید، آنان به او گفتند که منظور آیه این است که خدا و پیامبر مردم را به «ایمان» فرا می خوانند، هر کس که ایمان بیاورد، زندگی واقعی را درک کرده است.

ابوربیع وقتی این سخن را شنید، آن را نپذیرفت، حقّ هم با او بود، زیرا در ابتدای آیه، خدا می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید»، خدا از کسانی که ایمان آورده اند، می خواهد که دعوت او و پیامبرش را اجابت کنند، پس چیزی که خدا مؤمنان را به سوی آن فرا می خواند، چیزی غیر از ایمان است.

او باید صبر می کرد تا زمان حجّ فرا برسد و از شام به مکه و سپس به مدینه برود، باید به دیدار امام صادق (علیه السلام) برود و سؤال خود را از ایشان پرسد، او می دانست که اهل بیت (علیهم السلام) بهترین مفسران قرآن هستند.

وقتی او به مدینه رسید، خدمت امام صادق (علیه السلام) رفت، سلام کرد و این آیه

ص: ۲۸

را برای آن حضرت خواند و تفسیر آن را جویا شد. امام به او فرمود: «این آیه، درباره ولایت علی (علیه السلام) نازل شده است.» (۶)

جواب امام صادق (علیه السلام) کوتاه بود و پرمعنا. او خدا را شکر گفت که معنای واقعی این آیه را فهمید، خدا و پیامبر او مردم را به ولایت علی (علیه السلام) دعوت می کنند، ولایت علی (علیه السلام) به آنان زندگی می بخشد.

پیامبر از همان ابتدای پیامبری خود، مردم را به پذیرش ولایت و امامت علی (علیه السلام) دعوت می کرد، این چیزی بود که تو از او خواسته بودی، امامت، عهدی آسمانی است، تو بهترین بندگان خود را به عنوان «امام» برگزیدی و آنان را از هر گناه و خطایی دور کردی، به آنان مقام «عصمت» را عنایت کردی و از همه خواستی تا از آنان پیروی کنند.

امامت، حلقه اتصال زمین و آسمان است، کسی که امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت می میرد، راه اتصال بین تو و بندگان، امامت است. علی (علیه السلام) و یازده امام بعد از او، رهبرانی آسمانی هستند و تو دین اسلام را با امامت و ولایت آنان تکمیل کردی. (۷)

پیامبر مردم را به پیروی از علی (علیه السلام) فرا خواند، امّا تو خبر داشتی که بعد از مرگ پیامبر، فتنه ای بزرگ روی خواهد داد و مردم علی (علیه السلام) را خانه نشین خواهند کرد و برای خود رهبرانی دیگر برمی گزینند. آنان به نام دین، به جنگ علی (علیه السلام) خواهند رفت و خیلی ها را فریب خواهند داد.

اکنون می خواهی از قانون مهم خویش سخن بگویی، درست است که فتنه اوج خواهد گرفت، امّا دل های انسان ها به دست توست، تو نمی گذاری کسی

ص: ۲۹

چیزی را که باطل است، به عنوان حقّ بشناسد.

آنان که علی(علیه السلام) را خانه نشین کردند و گفتند علی(علیه السلام) خلیفه پیامبر نیست، دم از حقّ بودن خلافت ابوبکر زدند. خیلی ها هم این سخن را پذیرفتند با ابوبکر بیعت کردند، اما هرگز آنان به خلافت ابوبکر، یقین کامل پیدا نکردند، ممکن بود که آنان به زبان چیزی بگویند، اما تو از دل های آنان باخبر بودی، آنان هرگز به حقّ بودن خلافت ابوبکر یقین پیدا نکردند.

این سخن توست: «بدانید که خدا بین انسان و دل او، مانع می شود و همه در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه او جمع می شوید». تو مانع می شوی که دل انسان، باطلی را حقّ بیندارد، این قانون تو برای همه زمان ها و همه انسان ها می باشد. (۸)

اگر راه باطل را انتخاب کنم، تو به دل من شک می اندازی، نمی گذاری به یقین برسم!

تو کاری می کنی که در دل من، نسبت به عقیده ام، شک و تردید ایجاد شود، این شک و تردید، باعث می شود من رشد کنم.

تو کار خود را انجام می دهی، تردید ایجاد می کنی، از این به بعد، من باید تلاش کنم، باید جستجو کنم و حقیقت را دریابم.

آری، فقط کسانی که راه حقّ و حقیقت را برگزیدند، به یقین می رسند و بدون هیچ شک و شبهه ای به این باور می رسند که بر راه حقّ هستند.

این یکی از نعمت هایی است که تو به انسان ها داده ای، در هیچ شرایطی، انسانی که در مسیر باطلی قرار گرفته است، به یقین صد درصد نمی رسد، انسان تا زمانی که در راه باطل باشد، با شک و تردید همراه خواهد بود و این نشانه خوبی برای اوست. اگر کسی به شک خود توجه نکرد، تو بر او اتمام

حجت کرده ای، روز قیامت نمی تواند بگوید که خدایا! من راه حقیقت را کشف نکردم، زیرا تو به او می گویی: مگر در دل تو شک ایجاد نکردم؟ وقتی شک در دل تو افتاد، چرا تحقیق نکردی؟ چرا جستجو نکردی تا حق را بیابی.

شناخت درست انسان با توجه به سخنان تو، امکان پذیر است، تو نور فطرت را در دل انسان قرار دادی، میل به یکتاپرستی را در او نهادینه کردی، از طرف دیگر، هر گاه انسانی به راه باطل برود، در دل او تردید ایجاد می کنی، تو نمی گذاری انسانی که در راه باطل است، به یقین برسد، این ها همه نکاتی است که باید در شناخت انسان به آن توجه کرد.

* * *

تو می دانستی که مردم بعد از پیامبر، دچار فتنه می شوند، پس به آنان هشدار می دهی: «از فتنه ای بترسید که اگر شروع شود، تنها ستمگران را فرا نمی گیرد، بلکه اثر آن دامن گیر همه می شود! فراموش نکنید که مجازات من، شدید است».

تو به مسلمانان هشدار دادی، اما افسوس که آنان راه خود را رفتند و پس از پیامبر، به فتنه ای بزرگ گرفتار شدند.

مسلمانان در روز عید غدیر با علی (علیه السلام) بیعت کرده بودند، پیامبر از آنان خواست تا از علی (علیه السلام) و یازده امام بعد از او پیروی کنند، اما آنان پیمان خود را شکستند، عده ای که ستمگر بودند، علی (علیه السلام) را خانه نشین کردند و بقیه مردم هم با سکوت خود، آن ستمگران را یاری کردند.

این بلا- و مصیبتی بود که اثر آن هرگز از بین نمی رود، جامعه اسلامی دچار انحرافی بزرگ شد و کسانی به عنوان خلیفه پیامبر انتخاب شدند که شایستگی این مقام را نداشتند، ظلم و ستم آغاز شد، همه مسلمانان از این فتنه

ص: ۳۱

ضرر کردند.

بعد از علی(علیه السلام)، حسن(علیه السلام) به مقام امامت رسید، اما باز هم مردم از او پیروی نکردند، مردم هر زمانی، امام خود را رها کردند و به سوی رهبران دیگر رفتند و خود را از سعادت و رستگاری محروم کردند.

اکنون من ایستاده ام و به تاریخ نگاه می کنم، تاریخی که پُر است از کسانی که به قدرت رسیدند و به نام دین، بر دیگران ظلم و ستم نمودند، آنان دین خدا را به بازی گرفتند و قصد نابودی آن را داشتند.

اکنون من باید هشیار باشم، من که در انتظار ظهور امام زمان خویش هستم، باید خود را برای پیروی از او آماده کنم، شنیده ام وقتی او بیاید، عده ای به نام دین با او دشمنی خواهند کرد.

آن روز، بزرگ ترین دشمنان مهدی(علیه السلام)، کسانی هستند که قرآن را بد تفسیر می کنند، عالمان بی تقوایی که از دین و اعتقادات مردم برای ضربه زدن به امام زمان استفاده خواهند کرد، آنان به دنبال روشن کردن آتش فتنه خواهند بود، من باید از آن فتنه بترسم. (۹)

بارخدا یا! یاریم کن که در آن فتنه، فریب نخورم، کمکم کن که یار امام زمان خود باشم، کمکم کن تا در راه او ثابت قدم بمانم!

ص: ۳۲

وَإِذْ كُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخطفَكُمْ النَّاسُ فَأَوَّاكُمْ وَأَيُّكُمْ بِنَصِيرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶)

زمانی که مسلمانان در مکه بودند، گروهی کوچک بیش نبودند و در شهر مکه، ضعیف و خوار شمرده می شدند و همیشه نگران بودند که دشمنان، آنان را نابود کنند.

اکنون از آنان می خواهی تا آن روزها را به یاد آورند، تو آنان را پناه دادی و زمینه مهاجرت آنان به مدینه را فراهم کردی و آنان را یاری نمودی و از پاکیزه ترین طعام ها روزیشان کردی، باشد که شکر تو را به جا آورند.

آری، انسان به زودی گذشته خود را فراموش می کند و این عیب بزرگ اوست، وقتی او در سختی و مشکلات قرار می گیرد، تو را به یاری می طلبد و از تو کمک می خواهد، اما وقتی مشکل او برطرف شد، دیگر همه چیز را

فراموش می کند.

من نیز باید روزهای سختی خود را به یاد داشته باشم، اگر این کار را بکنم، بنده شکر گزار تو خواهم بود.

انفال : آیه ۲۸ - ۲۷ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷) وَعَلِمُوا أَنَّ مَوَالِكُمْ وَأَوْلَادَكُمْ فَتَنَّهُ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۸)

از ما می خواهی تا در امر دین تو، خیانت نکنیم و خلاف دستور تو و پیامبر تو، کاری انجام ندهیم و در امانت خیانت نکنیم، همه ما می دانیم که خیانت در امانت، گناه بزرگی است.

به ما خبر می دهی که دارایی ها و فرزندان، مایه آزمایش ما می باشند و تو ما را با این دو، امتحان می کنی، دوست داشتن ثروت دنیا و محبت به فرزندان، نباید باعث شود که ما راه گمراهی را در پیش بگیریم.

کسی که در راه تو از مال دنیا و فرزندان خویش دل بکند، در امتحان تو پیروز می شود و تو به او پاداش بزرگی می دهی.

بعضی ها مانند ابراهیم (علیه السلام) در راه تو حاضرند فرزند خود را قربانی کنند، اما بعضی دیگر، برای فرزندان خود، دین خود را قربانی می کنند و گرفتار لغزش ها، دروغ ها، کم فروشی ها و... می شوند.

انفال : آیه ۲۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)

ص: ۳۴

سخن از نعمت‌هایی به میان آمد که تو به بندگان خود می‌دهی، در اینجا می‌خواهی یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌ها را بیان کنی، مهم‌ترین خطر انسان در مسیر سعادت، خطر بیراهه‌هاست، ممکن است انسان از راه اصلی منحرف شود و به بیراهه بیفتد، اما هر کس تقوا پیشه کند و از گناه دوری کند، تو قدرت تشخیص حق از باطل را به او می‌دهی و خطاهای او را می‌بخشی که تو صاحب بخشش بزرگ هستی.

کسی که اهل تقوا شد، به راحتی می‌تواند راه صحیح را تشخیص بدهد و از باطل جدا شود. تقوا، پرده‌های حرص، طمع و شهوت، خودبینی، حسد و دل‌بستگی به دنیا را از مقابل دیده عقل کنار می‌زند تا انسان بتواند چهره حق را به خوبی ببیند، تقوا روشن‌بینی خاصی به انسان می‌دهد و پرتو آن، دل را روشن می‌نماید.

کسی که به گناه آلوده شده است، اگر توبه کند و تصمیم بگیرد دیگر گناه انجام ندهد و تقوا پیشه کند، سعادت‌مند می‌شود، زیرا تو گناهان گذشته او را می‌بخشی و به او قدرتی می‌دهی که راه صحیح را تشخیص بدهد. تقوا، گذشته و آینده انسان را اصلاح می‌کند و این نعمت بزرگی است برای انسانی که راه تو را می‌پیماید.

انفال: آیه ۳۰

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۳۰)

در اینجا یکی از نعمت‌هایی را که به پیامبر خود دادی، ذکر می‌کنی، پیامبر بیش از ده سال در مکه مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد، بُت پرستان مکه او

را اذیت و آزار زیادی نمودند، عده ای از مردم یثرب که مسلمان شده بودند، به مکه آمدند و با پیامبر دیدار کردند. یثرب همان شهر مدینه است که در آن زمان بیشتر به یثرب مشهور بود. آنان از پیامبر دعوت کردند تا به شهر آنان هجرت کند.

این خبر به گوش بزرگان مکه رسید، پس تصمیم گرفتند هرطور شده مانع هجرت پیامبر بشوند. آنان جلسه ای تشکیل دادند تا در این زمینه با هم مشورت کنند، در آن جلسه سه نظر مطرح شد: عده ای گفتند باید محمد را دستگیر و در مکانی زندانی کنیم تا او نتواند به مدینه برود، عده ای می گفتند که باید پیامبر را به قتل برسانیم. عده ای هم می گفتند باید او را از شهر مکه بیرون کنیم و به جای دوری بفرستیم.

سرانجام تصمیم آن ها بر این شد که ۲۵ نفر را با شمشیر برای کشتن پیامبر بفرستند تا او را به قتل برسانند. (۱۰)

این نقشه آنان بود، اما تو نقشه آنان را بی اثر ساختی که تو بهترین چاره جویان هستی.

* * *

بیست و پنج نفر خانه پیامبر را محاصره کرده بودند، آنان تصمیم داشتند با طلوع آفتاب، به آن خانه حمله کنند و پیامبر را به قتل برسانند.

آن شب، علی (علیه السلام) با پیامبر چنین سخن گفت: «امشب من به جای شما در رختخواب می خوابم، پس آنان فکر می کنند که شما از خانه بیرون نرفته اید، این طوری شما می توانید از فرصت استفاده کنید و تا روشن شدن هوا از مکه دور شوید».

پیامبر در حقّ علی (علیه السلام) دعا کرد و آیه ای از قرآن را خواند، هیچ کس پیامبر

را ندید. مشرکان خیال می کردند که پیامبر در خانه خود خوابیده است. (۱۱)

وقتی صبح شد مشرکان به خانه حمله کردند، علی (علیه السلام) از جا بلند شد، آنان تعجب کردند، از علی (علیه السلام) پرسیدند:

___ ای علی! محمد کجاست؟ او کجا رفته است؟

___ مگر شما محمد (صلی الله علیه و آله) را به من سپرده بودید که اکنون او را از من می خواهید؟

بُت پرستان فهمیدند که دیشب پیامبر از شهر خارج شده است، آنان هنوز امید داشتند که بتوانند او را پیدا کنند، ولی نمی دانستند که تو او را یاری می کنی و او به سلامت به مدینه خواهد رفت. (۱۲)

* * *

انفال: آیه ۳۳ - ۳۱

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَجَعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۳۱) وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بَعِذَابٍ أَلِيمٍ (۳۲) وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۳۳)

قرآن معجزه تو بود، تو بارها از بُت پرستان مکه خواستی که اگر در قرآن شک دارند، اگر محمد (صلی الله علیه و آله) را پیامبر تو نمی دانند، یک سوره مانند سوره های قرآن بیاورند.

آنان هر چه تلاش کردند نتوانستند چنین کاری کنند، اما برای این که بتوانند مردم مکه را فریب بدهند، نقشه ای ریختند، آنان به مردم می گفتند: «ما این سخنان را شنیدیم و اگر بخواهیم می توانیم مطالبی مانند قرآن بیاوریم، قرآن چیزی جز افسانه گذشتگان نیست.»

ص: ۳۷

سپس برای این که ذهن مردم را درگیر کنند و از توجه به قرآن آنان را باز دارند چنین گفتند: «بارخدا یا! اگر واقعاً این قرآن حق است و از طرف توست، پس از آسمان بارانی از سنگ بر ما فرو آور یا عذاب دردناک برای ما بفرست».

آیا تو به این درخواست آنان، عمل کردی؟ آیا عذاب را بر آنان نازل کردی؟

نه، زیرا تو قانون مهمی داشتی، تقاضای آنان این بود که عذاب آسمانی نازل شود، اما تو محمد(صلی الله علیه و آله) را رحمت خود معرفی کردی، تا زمانی که او در شهر مکه باشد، عذابی بر مردم آن شهر نازل نمی کنی. این قانون تو بود. آنان باید صبر می کردند تا پیامبر از مکه خارج شود.

وقتی من تاریخ را می خوانم می بینم که بعد از هجرت پیامبر، باز هم عذاب بر آنان نازل نشد.

به راستی علت چه بود؟

بُت پرستان لحظه ای که این سخن را گفتند، در طوفان تعصب و لجابت گرفتار شده بودند، مدتی گذشت، آنان از این سخن خود پشیمان شدند، آنان با خود گفتند چرا ما برای خود چنین عذابی خواستیم؟

درست است که آنان مشرک بودند، اما تو را به عنوان خدا قبول داشتند ولی بت ها را شریک تو می دانستند، آنان از سخن خود پشیمان شدند و از تو طلب بخشش کردند. (۱۳)

درست است که راه و روش آنان باطل بود، اما تو استغفار آنان را پذیرفتی و عذابی را که تقاضا کرده بودند را بر آنان نازل نکردی، البته تو در روز قیامت، آنان را به عذاب گرفتار می کنی.

به راستی اگر واقعاً آنان خواستار عذاب آسمانی بودند، پس چرا پشیمان

شدند و استغفار نمودند؟ چرا از تو طلب بخشش و مغفرت کردند؟

آری، اگر بنده تو از روی لجابت سخنی کفرآمیز بگوید و از تو طلب عذاب کند، به او فرصتی می دهی، اگر او از گفته خود پشیمان شد و استغفار کرد، تو عذاب را بر او نازل نمی کنی.

انفال: آیه ۳۵ - ۳۴

وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۴)
وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۵)

زمانی که پیامبر در مکه بود، مشرکان نمی گذاشتند آن حضرت با مسلمانان برای نماز به مسجدالحرام بیایند، اگر مسلمانی برای طواف کنار کعبه می آمد، آن ها او را اذیت و آزار می کردند. کعبه، یادگار ابراهیم (علیه السلام) بود و خانه یکتاپرستی. اما این بُت پرستان آنجا را تصرف کرده بودند.

تو آنان را در روز قیامت به عذاب سختی گرفتار خواهی ساخت، زیرا آنان مردم را از زیارت مسجدالحرام و طواف کعبه باز می داشتند، آنان فکر می کردند که سرپرستی آنجا با آنان است، در حالی که چنین نیست، سرپرستی مسجدالحرام و خانه تو، فقط به دست اهل تقوا است ولی مشرکان این مطلب را نمی فهمند.

این بُت پرستان خود را وارثان کعبه می دانستند، اما نماز و عبادت آنان در خانه تو این بود که سوت بکشند و کف بزنند، تو در روز قیامت آنان را در جهنم جای می دهی و به آنان می گویی: «به سزای آن که کفر میورزیدید، این

انفال: آیه ۳۷ - ۳۶

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسِيرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (۳۶) لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ لِالْخَبِيثِ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكَبُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أَوْلَىٰكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۳۷)

بُت پرستان مکه ثروت زیادی را در راه کفر خرج می کردند، آنان می خواستند با این کار، جلوی پیشرفت دین تو را بگیرند، پس از آن که آنان ثروت خود را خرج کردند، فهمیدند که کاری بیهوده کرده اند و حسرت اموالی را خوردند که در این راه خرج کردند. زیرا تو مسلمانان را پیروز کردی و بُت پرستان شکست خوردند و در روز قیامت نیز آنان را به سوی جهنم رهسپار خواهی کرد.

تو در روز قیامت، بندگان پاک خود را از کافران جدا می کنی، سپس همه کافران ناپاک را کنار هم جمع می کنی و آنان را در جهنم جای می دهی، آنان آن روز است که می فهمند که در دنیا و آخرت زیان کرده اند.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي إِنِّي كَافِرٌ إِنَّهُمْ يَكْفُرُونَ وَإِنِّي لأَكْفُرُ وَإِنِّي كَافِرٌ مِّمَّنْ كَفَرُوا فَفَعَلْ مَا نَفْسِي أَمْرًا وَإِنِّي أخشى أَن أَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳۸) وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹) وَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۴۰)

مسلمانان را در جنگ بدر یاری کردی و آنان بر کافران پیروز شدند و گروهی از بزرگانِ آنان را به جهنم فرستادند، اکنون از پیامبر می خواهی تا با بازماندگان آنان چنین سخن بگویی: «ای کافران! اگر شما دست از کفر و دشمنی خود بردارید و ایمان بیاورید، گناهان شما بخشیده می شود، اما اگر به دشمنی خود ادامه دهید، بدانید که سنت خدا درباره شما جاری خواهد شد، او بندگان مؤمن خود را عزیز می کند و در بهشت جای می دهد و کافران را ذلیل و در جهنم گرفتار می سازد».

درست است که جنگ بدر تمام شده است، اما تو دوست داری که مسلمانان بدانند هنوز در آغاز راه هستید، آنان باید تا برچیدن بساط بُت پرستی و شرک مبارزه کنند.

این سخن تو با آنان است: «ای مؤمنان! با کافران بجنگید تا بُت پرستی و کفر روی زمین ریشه کن شود و دینی جز یکتا پرستی در زمین باقی نماند. اگر کافران از کفر خود دست برداشتند و ایمان آوردند، من آنان را می بخشم و پاداش آن ها را می دهم که من به آنچه انجام می دهند بینا هستم، اگر آنان ایمان نیاوردند و حق را نپذیرفتند، نگران نباشید، بدانید که من یار و نگهدار شما هستم، فراموش نکنید که من بهترین یار و بهترین یاور هستم».

وقتی دشمنان به مسلمانان حمله می کنند، مسلمانان وظیفه دارند تا با آنان به مقابله بپردازند و از خود و ناموس و آیین خود دفاع کنند و دست دشمن متجاوز را قطع کنند. این، جنگ نیست بلکه دفاع می باشد.

اما سخن در این است که آیا مسلمانان می توانند خودشان جنگ با کافران را آغاز کنند؟

آغاز جنگ برای از بین بردن کفر و بُت پرستی، شرایط خاص خودش را دارد و فقط در صورتی می توان جنگ با کافران را آغاز کرد که پیامبر و یا امام معصوم فرماندهی آن جنگ را به عهده داشته باشد، چون پیامبر یا امام معصوم از هر خطایی به دور است، برای همین هرگز این جنگ برای به دست آوردن غنیمت یا کشورگشایی نیست، بلکه هدف آن نجات انسان ها از بُت پرستی است.

امام صادق(علیه السلام) جنگ با کافران را اگر به فرمان امام معصوم نباشد، حرام دانسته و آن را گناه بزرگی معرفی می کند.

(۱۴)

ص: ۴۲

هر کسی اجازه ندارد به اسم گسترش اسلام و مبارزه با بُت پرستی، اسلحه در دست بگیرد و به جنگ کافران برود، اگر کافران با ما کاری نداشتند و به ما حمله نکردند، نباید جنگ را با آنان آغاز کنیم، آری، فقط اگر پیامبر یا امام معصوم، فرمان جنگ با کافران را دادند، باید مسلمانان اطاعت کنند.

* * *

انفال: آیه ۴۱

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۱)

مسلمانان با پیروزی بر کافران در جنگ بدر، به غنیمت های زیادی دست یافتند، تو در اینجا درباره تقسیم این غنیمت ها سخن می گویی و دستور می دهی تا پیامبر یک پنجم آن را به عنوان «خمس» بردارد و بقیه آن را میان مسلمانانی که در جنگ شرکت کرده بودند، تقسیم کند.

آیا پرداخت خمس، فقط درباره غنیمت های جنگی است؟

این آیه، درباره غنیمت های جنگ بدر نازل شد، اما نازل شدن یک آیه درباره یک موضوع، آن آیه را محدود به آن موضوع نمی کند.

در این آیه، از واژه «غنیمت» استفاده کرده ای، بعضی ها تصوّر می کنند که خمس فقط در غنیمت های جنگی واجب است. اما واژه غنیمت در زبان عربی به دو معنا می باشد: غنیمت جنگی، فایده و سود مالی.

دانشمندانی که در زمینه واژه های عربی، تحقیق کرده اند به این نکته اشاره می کنند. یکی از آنان چنین می گوید: «واژه غنیمت، در هر چیزی که انسان از دشمن یا غیر دشمن به دست می آورد، به کار می رود». (۱۵)

ص: ۴۳

ما باور داریم که بهترین مفسران قرآن، اهل بیت (علیهم السلام) هستند، در احادیث آنان به این نکته اشاره شده است که خمس، فقط در غنیمت جنگی نیست. یکی از یاران امام کاظم (علیه السلام) از آن حضرت درباره خمس سؤال کرد، آن حضرت در جواب چنین فرمود: «خمس درباره هر فایده و سودی است که مردم به دست می آورند». (۱۶)

به هر حال، مسلمانان باید ۲۰ درصد از غنیمت های جنگی و همچنین ۲۰ درصد درآمد خالص اضافی خود را به عنوان خمس پرداخت کنند، من در پایان هر سال، باید سرمایه خود را حساب کنم، اگر پولی اضافه بر مخارج سالیانه داشتم، باید بیست درصد آن را به عنوان خمس پرداخت کنم.

تو اسلام را کامل ترین ادیان قرار دادی و همه نیازهای مادی و معنوی را در آن پیش بینی نمودی، تو می خواهی این دین، هم سعادت فرد و هم سعادت جامعه را در پی داشته باشد.

پیامبر برای اداره جامعه، نیاز به یک پشتوانه مالی داشت تا بتواند با آن از بینوایان، بیماران، بی سرپرستان و یتیمان جامعه دستگیری کند. تو زکات را بر مسلمانان واجب کردی و با این حکم، نیاز نیازمندان برطرف می شود.

ولی پیامبر برای اداره جامعه، به بودجه بیشتری نیاز داشت، تو خمس را واجب کردی تا او بتواند به اداره جامعه پردازد، در واقع، خمس برای تأمین بودجه هر کار خیری است که پیامبر یا امام بخواهد انجام دهد و برای هر موردی که صلاح بداند، مصرف کند. (۱۷)

برای حفظ کرامت و عزت پیامبر، دادن زکات و صدقه به سادات (کسانی که از بنی هاشم هستند) را حرام کردی و قسمتی از خمس را به نیازمندانی که از سادات هستند، قرار دادی.

در این آیه، شش مصرف برای خمس بیان شده است:

۱_ سهم خدا ۲_ سهم پیامبر ۳_ سهم امامان معصوم که بعد از پیامبر، رهبران جامعه می باشند.

در این آیه، امامان معصوم، به عنوان خویشاوندان پیامبر ذکر شده اند.

نکته مهم این است که سهم خدا و سهم پیامبر، پس از پیامبر به امام معصوم می رسد و معمولاً از آن ها به عنوان «سهم امام» نام می برند. در روزگار غیبت امام معصوم، سهم امام، در اختیار فقیهان می باشد تا به مصرف نیازهای جامعه برسانند.

۴ - سهم یتیم سید ۵ - سهم فقیر سید ۶_ سهم کسی که سید است و در راه مانده است و پول ندارد به وطن بازگردد. معمولاً این سه سهم را به عنوان «سهم سادات» ذکر می کنند.

تو صدقه دادن به سید (کسی که از نسل پیامبر است) را حرام کرده ای، اگر آنان نیازمند باشند، حرام است که به آنان زکات داده شود، برای همین برای نیازمندی که از نسل پیامبر هستند، سهمی از خمس قرار دادی. اگر سیدی نیاز به کمک داشت، از خمس به او پرداخت می شود.

تو درباره وجوب خمس سخن گفتی، اکنون به مسلمانان می گویی اگر شما به من و به یاری و نصرتی که بر پیامبر در جنگ بدر نازل کردم، ایمان دارید، خمس را پرداخت نمایید.

در روز بدر، دو گروه کافران و مسلمانان با هم روبرو شدند و اگر یاری و نصرت تو نبود، مسلمانان نابود شده بودند، تو چنین اراده کردی که آنان را پیروز این میدان کنی که تو بر هر کاری توانا هستی.

در این آیه از روز جنگ بدر به عنوان روز «جدایی حق از باطل» تعبیر می‌کنی، روزی که مؤمنان از کافران جدا شدند و هر یک برای آرمان خویش به میدان آمدند.

انفال: آیه ۴۲

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَشْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ وَيَحْيَا مَنْ حَيَّ عَن بَيْنِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (۴۲)

باز از جنگ بدر سخن می‌گویی، از مسلمانان می‌خواهی آن روز را به یاد بیاورند که آنان در مقابل کافران به صف ایستاده بودند، آنان در منطقه ای پایین و دشمن در منطقه ای بلند قرار گرفته بود و این از نظر نظامی برای دشمن امتیاز خوبی بود.

مسلمانان برای مقابله با کاروان تجاری مکه از شهر خود بیرون آمده بودند، اما آن کاروان خود را به سلامت به مقصد رسانده بود، اکنون مسلمانان باید با سپاهی که سه برابر آن‌ها بود، جنگ می‌کردند.

هر کس شرایط آن روز را بررسی می‌نمود، به شکست مسلمانان یقین می‌کرد، اگر آنان چنین وضعیتی را پیش بینی می‌کردند، به جنگ نمی‌آمدند، آری، با آن شرایط اگر آنان با یکدیگر وعده می‌گذاشتند که در میدان حاضر شوند، در انجام وعده خود، اختلاف می‌کردند.

اگر مسلمانان از ابتدا می‌دانستند که قرار است با سپاه هزار نفری کافران روبرو شوند، عده ای از آنان اصلاً از مدینه بیرون نمی‌آمدند. اما تو چیز دیگری اراده کردی، تو می‌خواستی مسلمانان را در مقابل یک عمل انجام

شده قرار دهی تا آنان به میدان بیایند و با کافران بجنگند. تو مسلمانان را یاری کردی و آنان پیروز شدند.

آن روز، هر کس می خواست می توانست حق را تشخیص بدهد، پیروزی مسلمانان در آن روز، معجزه ای آشکار بود. هر کس که پیروزی معجزه آسای مسلمانان را دید و باز هم راه گمراهی را در پیش گرفت، خودش را به هلاکت انداخت، هر کس هم این نشانه ها را با چشم دید و به حق بودن پیامبر و اسلام پی برد و هدایت شد، در حقیقت زندگی تازه ای یافت و به سعادت و رستگاری رسید و تو خدای شنوا و دانا هستی و از اسرار دل بندگان خود خبر داری.

انفال: آیه ۴۴ - ۴۳

إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَيْتُمْ وَكُنْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴۳) وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّيْتُمْ فِي أُغْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴۴)

پیامبر صحنه ای از جنگ بدر را در خواب دید، در خواب، تو تعداد سپاه دشمن را به پیامبر، اندک نشان دادی، پیامبر این خواب خود را برای یارانش حکایت کرد و سبب تقویت روحیه آنان شد.

خواب ها، معمولاً چهره باطنی هر چیزی را نشان می دهند، درست است که کافران سه برابر مسلمانان بودند، اما آنان در شک و تردید بودند، قلب های آنان از نور یقین خالی بود، برای همین آنان ضعیف و ناتوان بودند.

اگر تو جمعیت دشمن را چنان که بودند فراوان نشان می دادی، مسلمانان در

جنگ سستی می کردند و چه بسا درباره آغاز درگیری با کافران، اختلاف می کردند، ولی پیامبر آن خواب را دید و برای یارانش بیان کرد، این کار، سبب شد تا روحیه مسلمانان قوی شود و همه آماده جنگ با کافران شوند و هیچ اختلافی میان آنان پیش نیاید، تو از آنچه در دل های مردم می گذرد باخبر هستی، تو می دانستی که اگر آنان تعداد زیاد دشمنان خود را می دانستند، از جنگ خودداری می کردند و پیامبر تو را تنها می گذاشتند.

لحظه ای که می خواست جنگ آغاز شود، دو طرف در مقابل هم صف کشیده بودند، اینجا بود که دو کار کردی:

اول: انبوه سپاه دشمن را در چشم مسلمانان اندک جلوه دادی تا مسلمانان هراسی از دشمن نداشته باشند و شجاعانه به دشمن بتازند.

دوم: کاری کردی که کافران، مسلمانان را بسیار اندک می دیدند، برای همین آنان کار شکست مسلمانان را بسیار آسان تصور کردند و برنامه ریزی فوق العاده ای انجام ندادند. اگر آنان مسلمانان را زیاد می دیدند، احتمال داشت از جنگی که سرانجامش هلاکت بزرگان آنان بود، پشیمان شوند.

این دو کار برای لحظه ای بود که جنگ آغاز نشده بود، اما وقتی جنگ آغاز شد، کاری کردی که کافران، مسلمانان را دو برابر دیدند و ترس و وحشت به دل آنان افتاد. (۱۸)

تو می خواستی در آن روز از کافران انتقام بگیری. یکی از کسانی که در آن روز کشته شد، ابوجهل بود، او مسلمانان زیادی را شکنجه داده بود و بارها پیامبر را اذیت و آزار کرده بود، تو آن روز آنان را غافلگیر کردی تا پیروزی مسلمانان را که تقدیر کرده بودی، تحقق پذیرد، به درستی که بازگشت همه کارها به سوی توست، تو هر کس را که بخواهی پیروز می کنی و هر کس را که بخواهی شکست می دهی.

انفال: آیه ۴۸ - ۴۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۵) وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۴۶) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۴۷) وَإِذْ زَيْنٌ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَاهُ لَمَّا غَالَبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي لَجَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴۸)

این سخن تو با کسانی است که همراه پیامبر به میدان جنگ آمده اند:

ای مؤمنان! هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می شوید، ثابت قدم باشید و مرا پیوسته یاد کنید، باشد که رستگار شوید!

از فرمان من و پیامبر اطاعت کنید و با یکدیگر اختلاف نکنید، اختلاف سبب سستی می شود و قدرت روحی شما را از بین می برد، در راه دین من، صبر و استقامت بورزید، بر مشکلات و سختی ها صبر کنید، که من همواره با صابران هستم و آنان را یاری می کنم.

ای مؤمنان! مانند آن کافرانی نباشید که از سرزمین خود از روی هواپرستی و خودنمایی در برابر مردم، بیرون آمدند، آنان به جنگ شما آمدند تا قدرت خود را برای شما به نمایش بگذارند، آنان می خواستند مردم را از راه من بازدارند و دین مرا نابود کنند، من به همه کارهای آنان دانا بودم و آنان را به سزای اعمالشان رساندم.

وقتی کافران به سرزمین بدر رسیدند، شیطان آنان را فریب داد و کارهایشان

را در نظرشان زیبا جلوه داد. آن روز شیطان به شکل یکی از آنان ظاهر شد و به آنان گفت: «امروز شما پیروز این میدان هستید و دشمن شما شکست می خورد، به مسلمانان حمله کنید که من در کنار شما هستم و شما را یاری می کنم».

اما وقتی که تو فرشتگان را برای یاری مسلمانان فرستادی، شیطان عقب نشینی کرد و چنین گفت: «من از شما بیزارم، من چیزی را می بینم که شما نمی بینید، فرشتگان از آسمان برای یاری مسلمانان آمده اند، من از خدا می ترسم که عذاب او بسیار سخت است».

* * *

انفال: آیه ۴۹

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۹)

افرادی در مدینه بودند که نزد پیامبر می آمدند و می گفتند که ما به تو ایمان آورده ایم، اما آنان دروغ می گفتند، دل و زبان آن ها یکی نبود. زبان آن ها، چیزی می گفت و قلب آن ها چیز دیگر، تو آن ها را منافق نامیدی، دل های آنان به بیماری نفاق و دورویی مبتلا شده بود.

گروهی از آنان در جنگ بدر شرکت کرده بودند، قرار بود که مسلمانان با کاروان تجارتی قریش درگیر شوند، منافقان به طمع مال دنیا، همراه مسلمانان آمده بودند، اما وقتی سپاه مکه از راه رسید، ترس و وحشت به دل های آنان نشست. آنان به شکست مسلمانان یقین کردند، شور و شوق مسلمانان برای مبارزه با کافران برای آنان بی معنا بود، برای همین منافقان پیش خود گفتند: «مسلمانان به دین خود مغرور شده اند».

اما چنین چیزی نبود، تو دل های مؤمنان را از نور ایمان پر کرده بودی، آنان با

روحیه ای قوی در مقابل کافران ایستاده بودند، آنان به تو توکل کرده بودند، کسی که به تو توکل کند، تو او را یاری می کنی، تو خدای قدرتمند هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

انفال: آیه ۵۲ - ۵۰

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۵۰) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمُ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۵۱) كَذَّبَ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۵۲)

اگر لحظه ای را که فرشته مرگ، جان کافران را می گیرد، می دیدم، بزرگی عذاب تو را مشاهده می کردم، در آن لحظه فرشتگان عذاب، بر چهره و پشت آنان می زنند و به آنان می گویند: «عذاب سوزنده را بچشید، بدانید این عذاب سخت، نتیجه کارهایی است که از پیش خود فرستاده اید و خدا به بندگان خود، کمترین ظلمی نمی کند».

حال این کافران، همانند حال پیروان فرعون و کافرانی است که پیش از آنان بودند، آنان، معجزات تو را انکار کردند، تو آنان را به سزای گناهانشان رساندی و آنان را به عذاب سختی گرفتار ساختی، تو بر هر کاری توانا هستی و کافران را به سختی عذاب می کنی.

انفال: آیه ۵۴ - ۵۳

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۵۳) كَذَّبَ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

ص: ۵۱

تو به همه بندگان خود، نعمت های مادی و معنوی فراوانی می دهی، رحمت تو شامل حال همه می شود، اگر بندگان تو، از این نعمت ها برای کمال و سعادت خود استفاده کردند و شکر آن را به جا آوردند، تو نعمت خود را بر آنان پایدار می کنی و حتی آن را زیادت تر هم می نمایی، اما اگر این نعمت ها، وسیله سرکشی و گناه و معصیت شد، تو آن نعمت ها را از آنان باز پس می گیری و یا آن را به بلا تبدیل می کنی.

آری، سرنوشت انسان ها به دست خود آنان ساخته می شود، تو آنان را آزاد آفریده ای و آنان راه خود را انتخاب می کنند، اگر راه شکرگزاری را پیمودند، نعمت ها برای آنان زیادت تر می شود، اما اگر راه کفر را برگزیدند، نعمت ها از آنان گرفته می شود و به فقر و فلاکت مبتلا می شوند.

کافرانی که حق را انکار می کنند، مانند فرعونیان می باشند، تو به فرعونیان و کسانی که قبل از آنان بودند، نعمت های فراوان دادی، اما آنان پیامبران تو را انکار کردند و راه کفر را در پیش گرفتند، تو هم آنان را به کیفر گناهانشان مبتلا ساختی و آنان را نابود کردی، پیروان فرعون را در آب غرق نمودی، آنان کسانی بودند که به خود ظلم و ستم کردند.

تو نعمت های زیادی به فرعونیان دادی، امّا آنان راه کفر را در پیش گرفتند و با این کار، خود را از آن نعمت ها محروم ساختند، این قانون توست.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۵) الَّذِينَ عَاهَدتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْتَقِضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كَلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ
 (۵۶) فَإِذَا تَثَقَفْتَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ (۵۷) وَإِذَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ
 لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (۵۸) وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ (۵۹)

در زمان پیامبر، گروهی از یهودیان در مدینه بودند، آنان قبلاً در شام (سوریه) زندگی می کردند، آن ها در کتاب آسمانی خود خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد. به این دلیل از شام به سرزمین حجاز مهاجرت کردند. آن ها می خواستند اولین کسانی باشند که به آخرین پیامبر ایمان می آورند. عده ای از آن ها در مدینه که آن روزها «یثرب» نام داشت ساکن شدند.

در آن زمان تمامی مردم یثرب بُت پرست بودند. یهودیان به بُت پرستان می گفتند: «به زودی پیامبری در این سرزمین ظهور می کند و به بُت پرستی پایان می دهد».

سال ها گذشت تا اینکه محمّد (صلی الله علیه و آله) را به پیامبری مبعوث کردی و او به یثرب (مدینه) هجرت کرد. اما متأسفانه آنان به محمّد (صلی الله علیه و آله) ایمان نیاوردند. (۱۹)

پیامبر با آن یهودیان پیمان نامه ای را امضاء کرد و آنان قول دادند که هرگز با دشمنان اسلام همکاری نکنند و مسلمانان را اذیت و آزار ندهند، اما آنان این پیمان خود را شکستند و به یاری بُت پرستان اقدام نمودند و در صف دشمنان ایستادند.

اکنون با پیامبر درباره آنان سخن می گویی: ای محمّد! یهودیانی که ایمان نمی آورند، از حیوانات هم پست تر هستند، تو با آنان پیمان بستی، اما بارها پیمان شکنی کردند، زیرا آنان از عذاب روز قیامت نمی ترسند، اگر آنان را آماده جنگ یافتی و فهمیدی که می خواهند با تو جنگ کنند، پس با چنان قدرت و شدتی به آنان حمله کن تا مردمی که پشتیبان آنان هستند، پراکنده شوند و عبرت بگیرند.

* * *

پیامبر با گروه های مختلف پیمان بسته بود، اما گاهی خبرهایی به پیامبر می رسید که فلان گروه، پیمان خود را شکسته اند و می خواهند به دشمنان کمک کنند. در این صورت وظیفه پیامبر چه بود؟ آیا باید صبر می کرد تا دشمنان از این فرصت استفاده کنند و اسلام را در خطر بیندازند؟

تو به پیامبر اجازه می دهی که به آنان به صورت علنی و آشکار اعلام کند که پیمان میان آنان، لغو شده است. پیامبر باید به آنان این مطلب را رسماً اعلام

کند. مسلمان نباید در پیمان خود خیانت کند، زیرا تو خیانت کاران را دوست نداری، امّا اگر یهودیان پیمان خود را با مسلمانان شکستند، مسلمانان باید به آنان اعلام کنند که پیمان میان آن ها، لغو شده است.

اگر یهودیان فکر کنند که هنوز مسلمانان با آنان هم پیمان هستند، ولی مسلمانان به آنان حمله ببرند، این خیانت است، امّا اگر به آنان به صورت رسمی، خبر دهند که پیمان میان آنان لغو شده است، در این صورت، اگر جنگی میان آنان آغاز شود، دیگر خیانت نیست.

عده ای از مسلمانان وقتی فهمیدند که یهودیان پیمان خود را زودتر شکسته اند، با خود فکر کردند که اگر بین آنان و یهودیان جنگی درگیرد، یهودیان پیروز خواهند شد. آنان پیمان شکنی یهودیان را نشانه قدرت نظامی یهودیان قلمداد کردند، در حالی که چنین نبود، تو مسلمانان را یاری می کنی و یهودیان هرگز نمی توانند مسلمانان را شکست بدهند.

انفال: آیه ۶۲ - ۶۰

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَمَا تظَلَمُونَ (۶۰) وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۱) وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ (۶۲)

از مسلمانان می خواهی در برابر دشمنان، آنچه توانایی دارند از نیروهای

مسلح پیاده و سواره آماده کنند تا به این وسیله، در دل دشمنان هراس ایجاد شود.

آری، مسلمانان باید هر چقدر می توانند نیرو و تجهیزات جنگی فراهم سازند، در زمان پیامبر، اسب های ورزیده و آماده، از تجهیزات جنگی بود، اسب ها در میدان جنگ، نقش تانک و زره پوش امروز را داشتند، مسلمانان باید با توجه به زمان خود، بهترین وسایل و امکانات دفاع از خود را داشته باشند.

البته منظور از تهیه سلاح، کشورگشایی نیست، هدف این است که دشمنان از مسلمانان بترسند، خصوصاً دشمنانی که گوششان شنوای سخن حقّ نیست، آنان فقط زبان زور را می فهمند، برای همین، تو از مسلمانان می خواهی که تا آنجا که توان دارند، خود را آماده دفاع کنند و از بهترین تجهیزات جنگی بهره ببرند.

اگر مسلمانان به این دستور تو عمل کنند دشمنان از آنان می ترسند، حتی دشمنانی که مسلمانان از دشمنی آنان باخبر نیستند، دچار وحشت می شوند و هرگز جرأت حمله پیدا نمی کنند.

دشمنان حقّ و حقیقت هرگز بر اساس منطق و اصول انسانی عمل نمی کنند، آنان اگر بفهمند که مسلمانان ضعیف هستند، نظر خود را بر آنان تحمیل می کنند، برای همین است که مسلمانان نیاز به یک نیروی نظامی قوی و بازدارنده دارند که دشمن را به هراس اندازد.

البته تهیه تجهیزات جنگی نیاز به پول دارد، تو از مسلمانان می خواهی تا در این هزینه، کمک کنند و بدانند هر چه در این راه هزینه کنند، تو مزد کامل آنان را در روز قیامت می دهی و تو به آنان ستم نمی کنی و چیزی از مزد و پاداش

آنان کم نمی کنی.

به پیامبر خود چنین می گویی: «ای پیامبر! اگر دشمنان تقاضای صلح و آشتی داشتند، تو نیز بپذیر و بر من توکل کن که من شنوا و دانا هستم، اگر آنان بخواهند تو را فریب بدهند، بدان که من تو را از شرّ آنان دور نگه می دارم، من همان خدایی هستم که تو را یاری کردم و دل های مؤمنان را قوی داشتم و آنان تا پای جان تو را یاری نمودند».

آری، اگر دشمنان پیشنهاد صلح دادند و هیچ شاهی برای اثبات نیرنگ آن ها نبود، با توکل به من و هشیاری کامل، با آنان صلح کنید، اما اگر شواهد نشان بدهد که دشمنان قصد فریب دارند، در اینجا نباید با آنان صلح کرد.

انفال: آیه ۶۳

وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۳)

قبل از این که پیامبر به مدینه هجرت کند، این شهر، شاهد جنگ داخلی بود، در این شهر، دو قبیله بزرگ: «اوس» و «خزرج» زندگی می کردند. در جنگ «بُعاث»، جوانان زیادی از آنان بر خاک و خون غلطیدند. (۲۰)

در میان این مردم، کینه ها آن چنان ریشه دوانده بود که به صورت عادی ممکن نبود از بین برود، اگر پیامبر همه ثروت دنیا را خرج می کرد نمی توانست میان آنان، دوستی برقرار کند.

تو به پیامبر دستور دادی به مدینه هجرت کند و به او وعده دادی که مردم آن شهر او را یاری خواهند کرد، تو دل های آن مردم را به هم نزدیک کردی و میان

ص: ۵۷

آنان الفت و محبت ایجاد کردی، آنان کینه ها و خشم ها را فراموش کردند و همه در کنار هم به یاری پیامبر آمدند و برای هدفی مقدس، فداکاری کردند، تو به هر کاری که بخواهی توانا هستی و کارهای تو از روی حکمت است. (۲۱)

انفال: آیه ۶۵ - ۶۴

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۶۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِثَّةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۶۵)

اکنون با پیامبر خود سخن می گویی: ای پیامبر! می دانم که کافران به فکر نابودی این دین هستند، آنان می خواهند هر طور شده است تو را به قتل برسانند، اما آنان موفق نمی شوند، من تو را یاری می کنم، یاری من و یاری مؤمنانی که پیرو تو هستند، تو را کفایت می کند، تو بر همه کافران پیروز می شوی، این وعده من است.

ای پیامبر! از تو می خواهم که مؤمنان را برای پیکار با کافران تشویق کنی، بیست نفر از مسلمانان با استقامت می توانند بر دویست نفر از کافران پیروز شوند، صد نفر از مسلمانان با استقامت می توانند بر هزار نفر از کافران پیروز شوند.

آری، مسلمانان هدف خود و آثار مثبت آن را می دانند، شهادت را سعادت می دانند و به هدف خویش ایمان دارند و برای همین در راه آن استقامت می کنند، اما کافران نمی دانند برای چه می جنگند، آنان روز قیامت را قبول

ص: ۵۸

ندارند، از مرگ می ترسند، برای همین سست و ضعیف هستند و شکست می خورند.

انفال: آیه ۶۶

الْأَنْ حَفَّ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِثَّةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۶۶)

در آیه قبل، از مسلمانان خواستی تا هر نفر از آنان در مقابل ده نفر از کافران مقاومت کند، اگر سپاه دشمن ده برابر مسلمانان باشد، مسلمانان باید به میدان بروند.

این سخن تو برای مسلمانانی بود که از ایمان قوی و فوق العاده ای بهره مند بودند، تو می دانستی که مسلمانان عادی نمی توانند این گونه عمل کنند، برای همین تو بر آنان تخفیف دادی و از آنان می خواهی اگر سپاه دشمن دو برابر آنان بود، مقاومت کنند و میدان را ترک نکنند، در واقع هر مسلمان باید در مقابل دو نفر از کافران مقاومت کند.

این سخن توست: «به اراده من، صد نفر از مسلمانان با استقامت می توانند بر دویست نفر از کافران پیروز شوند، هزار نفر از مسلمانان با استقامت می توانند بر دو هزار نفر از کافران پیروز شوند، من پشتیبان کسانی هستم که در راه من استقامت میورزند و بر سختی ها صبر می کنند».

انفال: آیه ۶۸ - ۶۷

مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثْخَنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ

ص: ۵۹

حَكِيمٌ (۶۷) لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۶۸)

در جنگ بدر، هنگامی که مسلمانان با کافران نبرد می کردند، نشانه های شکست کافران آشکار گردید، در این میان، عده ای به جای این که به ادامه نبرد با کافران پردازند، به این فکر بودند که تا آنجا که می توانند اسیر بگیرند تا بعداً بتوانند در مقابل آزادی آنان، «فدیه» یا تاوان بگیرند، اما این کار خطرناکی بود، هنوز دشمن به طور کامل شکست نخورده بود، سرگرم شدن به گرفتن اسیر می توانست سرنوشت جنگ را تغییر دهد، وقتی یک نیرو، یک نفر را اسیر می کرد، باید دست های او را می بست و او را به پشت جبهه می برد، عده ای باید در پشت جبهه مواظب اسیران باشند تا فرار نکنند، این کارها سبب می شود از تعداد نیروی جنگی مسلمانان کم شود، احتمال داشت که باقی مانده سپاه دشمن وقتی این وضعیّت را ببینند، تجدید قوا کرده و به مسلمانان حمله کنند.

اکنون تو این آیه را بر پیامبر نازل می کنی: ای پیامبر! وقتی یاران تو، ضربه های کاری به دشمن زدند و از شکست آنان مطمئن شدند، می توانند کافران را اسیر کنند، اما تا زمانی که کافران در میدان جنگ حضور دارند و احتمال حمله غافلگیر کننده آنان می رود، مسلمانان نباید فکر و ذهن خود را مشغول گرفتن اسیران بیشتر کنند، آنان باید فقط به میدان جنگ توجه کنند تا مبادا کافران حمله کنند و آنان را غافلگیر کنند!

* * *

عده ای از مسلمانان این خطا را انجام دادند، آنان در حسّاس ترین لحظات

ص: ۶۰

جنگ، به اسیر کردن کافران اقدام کردند و میدان را خالی کردند، آنان به فکر پول و مال دنیا افتاده بودند، می خواستند اسیران بیشتری بگیرند تا بعداً در مقابل آزاد کردن آن اسیران، پول بیشتری به دست آورند.

در آن جنگ، کافران نتوانستند از این فرصت استفاده کنند، اما این کار غفلت بزرگی بود، تو این غفلت آن گروه را بخشیدی، زیرا آنان این دستور تو را نمی دانستند، تو تا زمانی که قانون خود را بیان نکردی، کسی را به خاطر سرپیچی از آن عذاب نمی کنی.

جنگ بدر، اولین تجربه آنان بود، تو هم قبلاً این قانون را بیان نکرده بودی، تو این غفلت آنان را بخشیدی، اما به آنان هشدار دادی تا به وظیفه خود آشنا باشند.

انفال: آیه ۶۹

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۹)

در جنگ بدر، مسلمانان هفتاد اسیر از کافران گرفته بودند، عده ای از مسلمانان نزد پیامبر آمدند و گفتند: «ای پیامبر! اسیران را به ما ببخش تا در برابر آزادی آنان از خویشاوندانشان که در مکه هستند، فدیة و پول بگیریم».

تو این آیه را نازل کردی: «آنچه را غنیمت گرفته اید، از شماسه و گوارای شما باد، تقوا پیشه کنید که من بخشنده و مهربان هستم».

پس به پیامبر اجازه چنین کاری را می دهی، تو دوست نداری که مسلمانان ثواب جهاد در راه تو را با پول معامله کنند، آنان فقط به خاطر تو باید به جهاد بروند، البته ممکن است که در این راه، غنیمتی هم به دست آورند، اما غنیمت،

ص: ۶۱

نباید هدف باشد، تو به مسلمانان می گویی تقوا پیشه کنند.

قرار شد که هر اسیری که از خانواده ای ثروتمند است، چهارهزار درهم بدهد، اسیری هم که از خانواده ای کم درآمد است، هزار درهم بدهد. این خبر به خانواده اسیران رسید و آنان این پول را برای آزاد کردن اسیران خود فرستادند و اسیران آزاد شدند.

برای این که من بدانم چهارهزار «درهم» امروز چقدر ارزش دارد، باید قیمت ۸۰ مثقال طلا را به دست بیاورم، باید بینم یک مثقال طلا چقدر ارزش دارد، آن را در ۸۰ ضرب کنم. این ارزش تقریبی چهارهزار درهم می باشد. همین طور اگر بدانم ۲۰ مثقال طلا چقدر ارزش دارد، به طور تقریبی به ارزش هزار درهم رسیده ام.

* * *

انفال: آیه ۷۱ - ۷۰

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسِيرِ إِنْ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۰) وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۷۱)

همه اسیران بعد از آزاد شدن به مکه رفتند و به خانواده خود پیوستند، اما چند نفر از آن اسیران، مسلمان شدند و در مدینه، کنار پیامبر ماندند، آنان پول آزادی خود را داده بودند و در دل خود کمی ناراحت بودند. اینجا بود که تو از پیامبر خواستی به آنان چنین بگویی که اگر خدا در دل شما، خیر و نور ایمان ببیند، در مقابل آن پولی که برای آزادی خود داده اید، بهتر از آن را به شما می دهد، از گناه شما می گذرد که او بخشنده و مهربان است.

ص: ۶۲

بعد از مدتی، پولی به دست پیامبر رسید و پیامبر آن پول را به اسیرانی که مسلمان شده بودند داد، در واقع، آن پولی که پیامبر به آنان داد، جبران آن چیزی بود که آنان برای آزادی خود پرداخت کرده بودند.

* * *

ممکن است بعضی از اسیران به ظاهر ادعا کنند که مسلمان شده اند، ولی هدف آنان ضربه زدن به مسلمانان باشد، اگر آنان بخواهند خیانت کنند، این امری تازه نیست، آنان قبل از این هم، ندای فطرت خویش را پشت سر انداختند و به جنگ دین خدا آمدند، اما تو آنان را شکست دادی و تو به همه رفتار و کردار آنان آگاهی داری.

وحشت بی جا از اسیران درست نیست، اگر آنان بخواهند دسیسه ای بکنند، تو پیامبر را از آن باخبر می سازی که تو از همه چیز باخبر هستی.

* * *

انفال: آیه ۷۳ - ۷۲

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مِمَّا لَكُمْ مِنْ وَلَدَاتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصِيرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۷۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (۷۳)

در اینجا یاران پیامبر را می ستایی و دو گروه آنان را نام میبری:

* گروه اول: مهاجران.

ص: ۶۳

پیامبر در شهر مکه به پیامبری رسید، گروه کوچکی از مردم مکه، اولین کسانی بودند که به پیامبر ایمان آوردند، آنان در راه تو سختی های زیادی تحمل کردند و بارها به دست بُت پرستان شکنجه شدند ولی از یاری پیامبر دست برنداشتند.

وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، آنان هم از تمام زندگی خود گذشتند و با دست خالی به آن شهر هجرت کردند، کافران اجازه نمی دادند که آنان، مال و دارایی خود را همراه خود ببرند، آنان از دنیای خود گذشتند تا بتوانند کنار پیامبر تو باشند. چون آنان به مدینه هجرت کردند، به آنان «مهاجران» گفته می شود.

در اینجا برای مهاجران چند ویژگی مهم ذکر می کنی: ایمان، مهاجرت در راه تو، یاری کردن پیامبر با جان و مال خود.

* گروه دوم: انصار

وقتی مردم مدینه با آموزه های قرآن آشنا شدند، به آن ایمان آوردند و گروهی از آنان به مکه آمدند و با پیامبر دیدار کردند و آن حضرت را به شهر خود دعوت کردند، آنان با پیامبر پیمان بستند که او را یاری کنند. چون آنان پیامبر را یاری کردند، به آنان «انصار» گفته می شود.

در اینجا برای انصار دو ویژگی را نام می بری: پناه دادن به پیامبر و مؤمنان، یاری کردن پیامبر.

مهاجران و انصار، دو رکن اساسی جامعه اسلامی مدینه بودند، آنان به یکدیگر یاری می رساندند و نسبت به هم احساس وظیفه می کردند.

اگر کسی مسلمان شود و بدون عذر، در سرزمین کفر باقی بماند، مسلمانان

ص: ۶۴

در مقابل او وظیفه ای ندارند، اگر مثلاً مال و ثروت او به خطر افتد، مسلمانان در این زمینه مسئولیتی ندارند، زیرا او به اختیار خودش در سرزمین کفر مانده است، اما اگر دین او به خطر افتد و از مسلمانان یاری بطلبد، مسلمانان موظف هستند او را یاری کنند.

* * *

اگر مسلمانان با کافران سرزمینی پیمان صلح ببندند، باید به پیمان خود وفادار باشند.

در این شرایط، اگر مسلمانی در آن سرزمین کفر زندگی کند و دین او به خطر افتد، مسلمانان نباید برای یاری او به جنگ آن کافران بروند، زیرا یاری آن مسلمان به معنای شکستن پیمان و عهد می باشد، این قانون توسط: احترام به پیمانی که با کافران بسته شده است، مهم است.

مسلمانانی که در سرزمین کفر زندگی می کنند و در شرایط سخت می باشند، باید به جامعه اسلامی هجرت کنند.

* * *

انفال: آیه ۷۴

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۷۴)

در اینجا بار دیگر از مهاجران و انصار و ویژگی های آنان و پاداشی که تو به آنان خواهی داد، یاد می کنی و آنان را مؤمنان واقعی می دانی. آری، تو مؤمنان واقعی را این گونه معرفی می کنی: کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت نمودند و در راه تو جهاد کردند و کسانی که مؤمنان را پناه دادند و آن ها را یاری کردند،

ص: ۶۵

تو بخشش و مغفرت خود را بر آنان نازل می کنی و در روز قیامت آنان را در بهشت جای می دهی و به آنان روزی شایسته می دهی، آنان در بهشت از نعمت های زیبای تو بهره مند خواهند شد و برای همیشه مهمان لطف تو خواهند بود.

انفال: آیه ۷۵

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷۵)

از مهاجران و انصار یاد کردی، اکنون می خواهی از کسانی نام ببری که بعداً ایمان آوردند و از سرزمین کفر به سوی مسلمانان هجرت کردند و در راه تو جهاد کردند، آنان نیز از مهاجران و انصار به حساب می آیند.

جامعه اسلامی، جامعه ای انحصاری نیست، درهای این جامعه به سوی همه مؤمنان و مهاجران و کسانی که در راه تو جهاد می کنند، گشوده است.

هر کس در هر جای دنیا و در هر زمانی که باشد، می تواند مانند یاران پیامبر باشد.

کسی که در سرزمین کفر زندگی می کند، اگر احساس کند که در آنجا، دین او در خطر است، پس به خاطر تو، از آنجا مهاجرت کند، تو او را مانند کسی می دانی که همراه پیامبر از مکه به مدینه هجرت نمود، او همانند مهاجرانی است که تو درباره آنان سخن گفتی.

کسی که به تو ایمان بیاورد و در راه تو با جان و مال خود جهاد کند و برای رشد و شکوفایی جامعه اسلامی تلاش کند، تو به او پاداش «انصار» را

ص: ۶۶

* * *

از مهاجران و انصار سخن گفتمی، از پیوند عمیقی که میان آنان بود، یاد کردی، آنان با یکدیگر پیمان برادری بسته بودند و در آن زمان، رسم بر این بود که اگر دو نفر با هم پیمان برادری می بستند، از یکدیگر ارث می بردند، اگر یکی از آنان از دنیا می رفت، دیگری از او ارث می برد.

از زمان هجرت مسلمانان به مدینه، چند سال گذشته است، در این مدّت، آنان به این رسم عمل می کردند، اکنون تو قانون خود را درباره ارث تغییر می دهی، ارث فقط به کسانی می رسد که با یکدیگر خویشاوندی دارند، هیچ کس به سبب پیمان برادری از دیگری ارث نمی برد.

* * *

چرا خدا قانون ارث را تغییر داد؟

وقتی مسلمانان از مکه به مدینه آمدند، هیچ چیز از اموال زندگی و ثروت خود را همراه نیاورده بودند، کافران مکه به آنان اجازه چنین چیزی نمی دادند. آن مسلمانان با دست خالی به مدینه هجرت کردند، آنان همه زندگی خود را در مکه رها کردند و به مدینه آمدند.

خدا می دانست که آنان در فقر هستند، برای همین فرمان داد که برادر مسلمان از برادرش ارث ببرد.

این قانون برای آن شرایط سخت و دشوار بود تا به این وسیله، مقداری از مشکلات اقتصادی کسانی که به مدینه هجرت کرده بودند، برطرف شود. هر کدام از مهاجران با یکی از مردم مدینه، عقد برادری خوانده بودند. این قانون باعث می شد تا اگر یکی از مردم مدینه از دنیا رفت، مقداری از ثروت او به آن

مهاجری که از مکه آمده بود، برسد.

چند سال که گذشت، وضع مسلمانان بهتر شد، برای همین خدا این قانون اولیّه ارث را لغو نمود و قانون اصلی ارث را بیان کرد.

قانون تقسیم ارث به صورت بسیار مفصل در آیات دیگر قرآن بیان شده است.

وقتی کسی از دنیا می رود، ثروت او فقط بین خویشاوندان او به این ترتیب تقسیم می شود:

۱- اگر او پدر و مادر و فرزند دارد، ارث به آن ها می رسد.

۲- کسی که پدر و مادر و فرزند ندارد، ارث به پدر بزرگ و مادر بزرگ و برادر و خواهر او (یا فرزندان برادر و فرزندان خواهر) می رسد.

۳- اگر کسی هیچ کدام از موارد بالا را نداشت، ارث او به عمو، عمّه، دایی و خاله (و یا فرزندان آن ها) می رسد.

اگر کسی از دنیا برود و همسر داشته باشد، به همسر او هم مقداری از ارث می رسد. جزئیات بیشتر درباره ارث در سوره «نساء» آیه ۱۱ و ۱۷۶ آمده است.

خلاصه آن که در اینجا قرآن، قانون ارث با پیمان برادری را لغو می کند و از همه می خواهد به این دستور جدید عمل کنند، زیرا خدا به حکمت و درستی هر دستوری که می دهد، دانا می باشد و بر طبق مصلحتی که سعادت انسان ها در آن است، حکم می کند. (۲۲)

ص: ۶۸

...

سوره توبه

اشاره

ص: ۶۹

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۹ قرآن می باشد.

۲ - «توبه» به معنای پشیمانی از گناه و بازگشت به سوی خدا می باشد، در این سوره، ۱۷ بار درباره توبه سخن به میان آمده است.

۳ - نام دیگر این سوره، «برائت» است. برائت به معنای «بیزاری» است. در آیه اول، درباره بیزاری خدا از بُت پرستان سخن به میان آمده است.

۴ - این سوره، تنها سوره ای است که با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز نمی شود، زیرا با بیزاری خدا از بُت پرستان، آغاز می شود و این مناسبت با مهربانی خدا که در «بسم الله الرحمن الرحيم» ذکر می شود، ندارد.

۵ - موضوعات مهم این سوره چنین است: بیزاری از بُت پرستان، توبه، جهاد، حج، منافقان، مسجد ضرار (مسجدی که منافقان آن را در مدینه ساختند و پیامبر آن را خراب کرد...).

ص: ۷۰

بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسَيُحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳) إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۴)

این سوره «بسم الله» ندارد، تو می خواهی درباره بیزاری از بُت پرستان سخن بگویی، پس در آغاز سوره «بسم الله» را ذکر نمی کنی. «بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی به نام خدای بخشنده مهربان. بین بیزاری از بُت پرستان و ذکر مهربانی تو، مناسبتی وجود ندارد.

اما ماجرای بیزاری تو از بُت پرستان چیست؟

در سال هشتم هجری پیامبر با مسلمانان به سوی مکه رفت و شهر مکه را بدون خونریزی فتح نمود و همه بُت‌هایی که درون کعبه بود را از بین برد، شهر مکه، از همه ناپاکی‌ها و پلیدی‌ها پاک شد، بعد از آن پیامبر، به مدینه بازگشت.

سال نهم فرا رسید، وقت مراسم حج نزدیک شد، تو دوست نداشتی که بُت پرستان بعد از این دیگر به مکه بازگردند.

بُت پرستان عادت داشتند که برای حج به مکه می‌آمدند، آنان تو را به عنوان خدا و کعبه را به عنوان خانه تو قبول داشتند، اما بُت‌ها را شریک تو می‌دانستند و باور داشتند اداره جهان به دست بُت‌ها می‌باشد و بُت‌ها را دختران تو می‌دانستند.

آنان رسم عجیبی داشتند، بعضی از آنان هنگام طواف لخت و عریان طواف می‌کردند، رسم آنان این بود: «هر کس که برای طواف کعبه می‌آید حتماً لباس مردم شهر مکه را به تن کند و اگر کسی این لباس را نمی‌توانست تهیه کند، باید لباس‌های خود را از بدن بیرون بیاورد و عریان طواف کند.» (۲۳)

این عمل بسیار زشتی بود، تو تصمیم گرفتی تا دیگر اجازه ندهی پس از این، بُت پرستان به مکه بیایند و این عمل زشت را انجام بدهند.

تو ۲۸ آیه اول این سوره را بر پیامبر نازل می‌کنی، پیامبر دستور می‌دهد این آیات بر صحیفه‌ای نوشته شود، (در آن زمان، نوشته‌ها را بر روی پوست حیوانات می‌نوشتند و به آن، صحیفه می‌گفتند).

پیامبر از ابوبکر می‌خواهد که به مکه برود و برای مردم بخواند. ابوبکر به سوی مکه حرکت می‌کند در این هنگام تو جبرئیل را نزد پیامبر می‌فرستی و

از او می خواهی که تا به پیامبر چنین بگوید: «ای پیامبر! این پیام را باید کسی به مکه ببرد که از خاندان توست». پیامبر علی (علیه السلام) را فرامی خواند و او را به سوی مکه روانه می کند و از او می خواهد خود را به ابوبکر برساند.

علی (علیه السلام) حرکت می کند، در منطقه ای به نام «روحاء» که تقریباً صد کیلومتر با مدینه فاصله دارد، به ابوبکر می رسد و این آیات را از او می گیرد و به سوی مکه حرکت می کند و ابوبکر به مدینه بازمی گردد. (۲۴)

علی (علیه السلام) به سوی مکه می رود، روز عید قربان (دهم ذی الحجّه) به مکه می رسد، مردم برای انجام مراسم حج، در سرزمین «منا» که نزدیک مکه است، جمع شده اند، او در آنجا با صدای بلند به مردم می گوید: «ای مردم! من فرستاده پیامبر هستم، پیامبر به من دستور داده به شما بگویم که هیچ کس حق ندارد، عریان و لخت، کعبه را طواف کند، بُت پرستان از سال آینده حق ندارند به مکه بیایند»، او سپس این آیات را برای آنان می خواند، این سخن توست که به گوش مردم می رسد:

این اعلان بیزاری خدا و پیامبر اوست به مشرکانی که با آنان عهد بسته اید.

ای مشرکان! بدانید که از الآن به مدت چهارماه فرصت دارید تا آزادانه سفر کنید و هر جا می خواهید بروید، بعضی از شما از راه دوری به مکه آمده اید، شما با امانت کامل در این مدت چهارماه، می توانید به خانه های خود بازگردید، اما بدانید بعد از این چهارماه، باید مسلمان شوید و دست از بُت پرستی بردارید و اگر این کار را نکنید، آماده جنگ باشید، بدانید که شما نمی توانید عذاب خدا را از خود دور سازید و خدا کافران را خوار و ذلیل می کند.

در روز عید قربان که مردم برای انجام حج در سرزمین «منا» جمع هستند،

خدا و پیامبر به مردم پیام مهمی اعلام می کنند، این پیام مهم این است: «خدا و پیامبرش از مشرکان و بُت پرستان بیزار هستند، اگر مشرکان توبه کردند و دست از بُت پرستی برداشتند، به نفع آنان است، اما اگر سرپیچی و نافرمانی کنند، بدانند که نمی توانند با قدرت خدا مقابله کنند، کسانی که راه کفر را برگزینند، به عذاب دردناکی گرفتار خواهند شد.

همه مردم از این دستور تو باخبر می شوند، مشرکان حق ندارند در سال آینده به مراسم حج بیایند و عریان دور کعبه طواف کنند.

محمد (صلی الله علیه و آله) را به پیامبری فرستادی تا مردم را از بُت پرستی نجات بدهد، اما بُت پرستان به آزار و اذیت پیامبر و یاران او پرداختند و تصمیم به قتل او گرفتند، پیامبر مجبور شد به مدینه هجرت کند، بُت پرستان بارها به جنگ او رفتند و البته تو او را یاری کردی. سرانجام در سال هشتم هجری به دست او مکه را آزاد نمودی و پیامبر همه بُت هایی که دور کعبه بود را از بین برد.

اما هنوز خیلی از مردم سرزمین حجاز، بُت پرست هستند، تو می خواهی همه مردم این سرزمین مثل مردم شهر مدینه و مکه، دست از بُت پرستی بردارند.

بُت پرستانی که با پیامبر پیمان بسته بودند، به دو دسته تقسیم می شدند:

گروه اول: گروهی که با پیامبر پیمان صلح بسته بودند ولی آنان خیانت کرده بودند و به پیمان خود وفا نکردند، آنان قول داده بودند که با دشمنان اسلام همکاری نکنند، اما به قول خود عمل نکردند و به دنبال فرصت مناسبی برای حمله به مسلمانان بودند. (۲۵)

ص: ۷۴

تو از پیامبر خواستی تا لغو پیمان را به آنان اعلام کند تا فرصت توطئه و شیخون زدن به مسلمانان را پیدا نکنند. آنان بعد از چهار ماه، دیگر در امن و امان نخواهند بود.

گروه دوم: گروهی که با پیامبر پیمان صلح بسته اند و به پیمان خود وفادار مانده اند، آنان هرگز دشمنان مسلمانان را یاری نکردند، تو از پیامبر می خواهی که به پیمان آنان احترام بگذارد.

البته پیمان پیامبر با آنان، به صورت دائمی نبود، معمولاً پیامبر در پیمان صلح خود، زمان مشخصی را معین می کرد، تو از پیامبر می خواهی تا پایان زمان صلح نامه، پیمان را نشکنند.

* * *

توبه: آیه ۶ - ۵

فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصِرُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) وَإِن أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (۶)

به بُت پرستان چهارماه فرصت دادی، این چهارماه از روز عید قربان سال نهم آغاز شد، آنان صد و بیست روز فرصت دارند، که فکر کنند شاید سر عقل بیایند و دست از بُت پرستی بردارند، اما پس از این مدت، دیگر آنان در امن و امان نیستند، با توجه به شرایط زمان و مکان، باید مسلمانان یکی از اعمال زیر را انجام دهند: «محاصره کردن آنان، اسیر کردن آنان، بستن راه ها بر آنان، کشتن آنان».

این دستور تو برای این است که بُت پرستی ریشه کن شود، بُت پرستی، یک آیین و دین نیست، بلکه یک انحراف و خرافه بزرگ است و باید به هر قیمت ریشه کن شود، نزدیک به بیست سال، پیامبر آنان را به سوی تو فرا خواند، اکنون دیگر هنگام آن است که آنان به خود آیند.

البته تو راه را بر بُت پرستان نمی بندی، آنان در هر حال و هر لحظه می توانند توبه کنند و به سوی حق بازگردند و نماز به پا دارند و زکات بدهند، اگر آنان واقعاً مسلمان شدند، آغوش اسلام برای آنان باز است.

هدف از برخورد با بُت پرستان، گسترش عدالت و یکتا پرستی است نه به دست آوردن غنیمت و تصرف سرزمین آن ها.

پس از تمام شدن این چهارماه که به بُت پرستان مهلت دادی، جنگ با آنان آغاز می شود، امّا اگر بُت پرستی از پیامبر درخواست پناهندگی کرد تا درباره اسلام تحقیق کند، پیامبر او را پناهندگی می دهد و بعد از آن او را به محل امن و امانش می رساند. کسی که در جهل و نادانی گرفتار شده است و بُت ها را می پرستد، می تواند با کمال آرامش نزد پیامبر برود و سخن او را بشنود و به سلامت به خانه اش بازگردد.

توبه: آیه ۱۱ - ۷

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷) كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَمَا يَزُقُّوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَمَّا ذَمَّهُ يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (۸) اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَن

سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹) لَمَّا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (۱۰) فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا
الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۱)

بعضی از مسلمانان از این که تو به پیامبر دستور دادی که بعد از چهارماه، پیمان بُت پرستان را لغو کند، تعجب کردند، اکنون تو با آنان سخن می گویی: چگونه انتظار دارید که من و پیامبرم، بر پیمان خود با بُت پرستانی که پیمان خود را شکستند، باقی بمانیم؟

بار دیگر به دو گروه بُت پرستان اشاره می کنی:

گروه اول: کسانی که با مسلمانان، نزدیک مسجدالحرام (در منطقه حُدَیبِیَه) پیمان بستند و بر آن وفادار ماندند، تو از مسلمانان می خواهی تا زمانی که این گروه بر پیمان خود هستند، مسلمانان هم به عهد خود وفا کنند، تو کسانی را که از عهدشکنی پرهیز می کنند، دوست داری.

گروه دوم: کسانی که با مسلمانان پیمان بستند، اما به پیمان خود وفا نکردند، آنان دنبال فرصتی هستند تا به مسلمانان حمله کنند، اگر آنان بر مسلمانان پیروز شوند، هیچ عهد و پیمان و تعهدی را مراعات نمی کنند، دل های آنان از کینه و انتقام جویی و دشمنی پر است، امّا با زبان، اظهار دوستی می کنند، بیشتر آنان از راه حقّ دور شده اند و قصد ندارند به پیمان خود وفا کنند.

آنان قرآن را شنیدند و حقّ را یافتند، امّا برای منافع مادی خود از آن چشم پوشی کردند، دین تو را به بهای اندک دنیا فروختند و مردم را از راه تو دور کردند، به راستی که چه کارهایی انجام می دادند و آنان درباره یک

ص: ۷۷

مسلمان، رعایت خویشاوندی و عهد و پیمان را نمی کنند و تا آنجا که بتوانند ستم می کنند.

البته اگر همین افراد، توبه کنند و نماز بخوانند و زکات بدهند، آغوش اسلام برای آنان گشوده است، آنان برادران دینی مسلمانان می شوند. تو این گونه آیات خود را برای مردمی که می خواهند بدانند، بیان می کنی.

توبه: آیه ۱۲

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (۱۲)

توبه بت پرستان چهار ماه فرصت دادی، آنان در این چهارماه آزادانه می توانند رفت و آمد کنند و در امن و امان هستند، اما اگر آنان به پیمان شکنی خود ادامه دادند و تصمیم حمله به مسلمانان را داشتند و دین اسلام را مورد سرزنش قرار دادند، مسلمانان باید چه کنند؟ آیا باید صبر کنند تا این چهار ماه تمام شود؟

به مسلمانان چنین می گویی: «در آن شرایط، با رهبران کفر که پیروان خود را گمراه می سازند، جنگ کنید، شاید پشیمان شوند و از اعمال ناشایست خود دست بردارند، بدانید که آنان به هیچ پیمانی، وفادار نمی مانند».

توبه: آیه ۱۶ - ۱۳

أَلَمْ تَقَاتِلُوا قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ يَدْعُوكُمْ أُولَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳) قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ (۱۴)

ص: ۷۸

وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ
وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۶)

در میان مسلمانان کسانی بودند که موافق جنگ با بُت پرستان نبودند، آنان از بُت پرستان و قدرتشان می ترسیدند، اکنون تو به
آنان می گویی:

چرا با کسانی که پیمان خود را شکستند و پیامبر را از شهر مکه بیرون کردند، نمی جنگید؟ آیا فراموش کردید که آنان بودند
که جنگ با شما را آغاز کردند؟

آیا می ترسید که آنان بر شما پیروز شوند؟ چرا از این مردم بی ایمان می ترسید؟ من به شما فرمان دادم که وقتی این چهارماه
تمام شد، با آنان جنگ کنید، اگر شما مؤمن واقعی هستید، باید از مخالفت فرمان من بترسید.

با کافران پیکار کنید تا من به دست شما آنان را مجازات و رسوا کنم، با آنان بجنگید و بدانید من شما را یاری می کنم و با
شکست آنان، دل های مؤمنان را آرام می کنم، شکست کافران را مایه خوشحالی مؤمنان قرار می دهم و خشم شما را فرو می
نشانم. شما سالیان سال، زیر شکنجه های آنان بوده اید و از آنان خشم و کینه به دل دارید، اکنون وقت آن است که به جنگ
آنان بروید و آنان را به سزای اعمالشان برسانید، فراموش نکنید اگر گروهی از آنان توبه کردند و مسلمان شدند، به آنان امن
و امان بدهید و بدانید که هر کس توبه کند، من او را می پذیرم، من به همه چیز آگاه هستم و همه کارهای من از روی
حکمت و مصلحت است.

ای کسانی که دوست ندارید با بُت پرستان جنگ کنید، به چه فکر می کنید؟

من می دانم که بعضی از بُت پرستان از خویشاوندان شما هستند، برای همین جنگ با آنان را خوش نمی دارید، آیا شما پیوند خویشاوندی را بر فرمان من، مقدّم می دارید؟

آیا فکر می کنید که شما را به حال خود وامی گذارم؟ آیا فکر می کنید که شما با مؤمنان واقعی، یکسان خواهید بود؟

به زودی زمینه امتحان پیش می آورم تا مؤمنان واقعی از بقیه جدا شوند. من کسانی را که در راه من جهاد می کنند و غیر از من و پیامبرم و مؤمنان، دوست و همرازی نمی گیرند، را می شناسم و به آنان پاداش بزرگی خواهم داد.

کسانی که با کافران و گناهکاران، رابطه دوستی برقرار می کنند، بدانند که از کار آنان باخبر هستم، آنان از فرمان من سرپیچی کردند و مخفیانه با دشمنان من طرح دوستی ریختند، آنان بدانند که خشم من در انتظارشان است.

* * *

بار دیگر سخن تو را می خوانم، تو از کسانی سخن گفتی که غیر از تو و پیامبر و مؤمنان، دوست و همرازی نمی گیرند، آنان فقط سرپرستی و ولایت پیامبر و مؤمنان را پذیرفته اند و از رهبران دیگر بیزار هستند.

به راستی منظور از مؤمنان در اینجا چه کسانی هستند؟ آنان همان دوازده امامی هستند که تو به آنان مقام عصمت داده ای و آنان را جانشین پیامبرت قرار داده ای.

در واقع، تو از همه ما می خواهی تا پیامبر و دوازده امام را به عنوان رهبر خود قبول کنیم. (۲۶)

اینجاست که من به یاد سخن امام هادی (علیه السلام) می افتم، او به یکی از یاران خود، درس امام شناسی داد و برای او «زیارت جامعه» را بیان کرد، من این زیارت را

ص: ۸۰

بسیار دوست دارم. وقتی آن را می خوانم احساس خوبی به من دست می دهد.

اکنون قسمتی از آن زیارت را در اینجا ذکر می کنم، آنجا که خطاب به امامان چنین می گوئیم: «من با شما هستم، با غیر شما کار ندارم، به شما ایمان دارم، همه شما را دوست دارم و ولایت همه شما را پذیرفته ام. من از رهبران و پیشوایانی که مردم گوش به فرمان آن ها هستند، بیزارم، من فقط گوش به فرمان شما هستم، تسلیم شما هستم و هرگز از رهبرانی که مردم را به سوی آتش جهنم می برند، پیروی نمی کنم، آری! پیروی کردن از غیر شما، چیزی جز آتش جهنم در پی ندارد.» (۲۷)

توبه: آیه ۲۲ - ۱۷

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (۱۷) إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۱۸) أَجَعَلْتُمْ سَفَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۹) الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (۲۱) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲)

کعبه خانه توست، یادگاری از ابراهیم (علیه السلام). او مسجدالحرام را برای کسانی که به تو ایمان داشتند، آماده کرد و آن را خانه یکتاپرستی قرار داد، اما به مرور

زمان، این مسجد در اختیار بُت پرستان قرار گرفت و آنان از جای جای سرزمین حجاز به آنجا می آمدند. آنان در آنجا بُت های خود را قرار داده بودند و برای آبادی و تعمیر و مرمت آن، پول های زیادی خرج می کردند.

در سال هشتم هجری، پیامبر مکه را از وجود بُت ها پاک نمود، اکنون تو به او فرمان داده ای تا به بُت پرستان خبر بدهد که دیگر حق ندارند به مسجدالحرام بیایند.

عده ای از مسلمانان وقتی این سخن را شنیدند، با خود گفتند: چرا ما باید بُت پرستان را از خود برانیم؟ باید به آنان اجازه بدهیم به مسجدالحرام بیایند و مراسم حج را انجام بدهند، شرکت آنان که جمعیت زیادی هم هستند، از هر جهت سبب رونق و آبادی است.

اکنون به همه اعلام می کنی که حضور بُت پرستان هرگز باعث آبادی و آبادانی نمی شود، بُت پرستان تا زمانی که بر کفر خود باقی هستند، حق تعمیر مساجد و به ویژه مسجدالحرام را ندارند، آنان راه شیطان را در پیش گرفته اند و کارهایشان نابود می شود و در روز قیامت برای همیشه در عذاب گرفتار خواهند بود.

فقط کسانی می توانند مساجد و به ویژه مسجدالحرام را آباد کنند که به تو و روز قیامت ایمان دارند و نماز می خوانند و زکات می دهند و از مخالفت فرمان تو، فقط می ترسند، آنان کسانی هستند که در روز قیامت به بهشت تو راه خواهند یافت. تو از همه می خواهی که اجازه ندهند افراد ناپاک به خاطر ثروت یا نفوذ اجتماعی خود، در اداره مساجد دخالت کنند.

بعضی از مسلمانان دوست داشتند تا با بُت پرستان مدارا شود، سال های سال

کعبه به دست بُت پرستان اداره می شد، آنان مسجدالحرام را آباد می کردند و کلیددار کعبه بودند. بعضی برای مردمی که به آنجا می آمدند، آب تهیّه می کردند، شهر مکه، شهری خشک و کم آب بود.

در اینجا به این نکته اشاره می کنی که هرگز کلیدداری کعبه و آب دادن به حاجیان، نمی تواند جای ایمان به تو را بگیرد، کسی که به تو و روز قیامت ایمان آورده است و در راه تو جهاد کرده است، مقامش از کلیددار کعبه و آب دهنده به حاجیان، بسی بالاتر است.

آری، کسانی که به تو ایمان آوردند و در راه تو با جان و مال جهاد کردند، نزد تو مقامی بزرگ دارند و آنان رستگار و سعادت‌مند هستند، تو به آنان مژده رحمت می دهی. در روز قیامت، فرشتگان به آنان خبر می دهند که تو از آنان راضی و خشنود هستی و آنان را به باغ های بهشت رهنمون می شونی، بهشتی که در آنجا، نعمت های جاودانه خواهد بود و آنان برای همیشه از آن بهره مند خواهند شد. در آن روز، پاداش بزرگی در انتظار آنان است.

* * *

توبه: آیه ۲۴ - ۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۳) قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۲۴)

ص: ۸۳

از پیامبرت خواسته ای تا چهارماه به بُت پرستان مهلت بدهد و پس از آن، اگر بُت پرستان ایمان نیاوردند، با آنان وارد جنگ شود، عده ای از مسلمانان با بُت پرستان خویشاوند بودند، برای آنان سخت بود که از خویشاوندان خود چشم ببوشند، اکنون تو با آنان سخن می گویی: «اگر پدران و برادران شما، راه کفر را برگزیدند، شما آنان را به دوستی نگیرید، هر کس از شما با آنان دوستی کند، به خود ظلم و ستم نموده است».

نباید دوستی خویشاوندی که کافر است، مانع اجرای فرمان تو شود، اگر این دوستی سبب شود مسلمانی دست از جهاد بردارد و فرمان تو را اطاعت نکند، او به خود ظلم بزرگی کرده است.

گروهی دیگر از مسلمانان به فکر پدر، برادر، فرزندان و همسر کافر خود بودند، این مسلمانان با خود فکر می کردند چگونه به جنگ با آنان بروند، برخی دیگر به سرمایه ها و تجارت خود می اندیشیدند، رونق تجارت آنان به آمد و رفت کافران بستگی داشت، آنان وقتی شنیدند که از چهار ماه دیگر رفت و آمد کافران به مکه ممنوع می شود، از کسادی تجارت خود نگران شدند.

تو همه این ها را می دانستی، اکنون سخن خود را با مسلمانان ادامه می دهی: «آیا پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان و دارایی های خود و تجارتی که از کسادی آن نگران هستید و خانه های مورد علاقه خود را از من و پیامبر من و جهاد در راه من، بیشتر دوست دارید؟ اگر چنین است، پس منتظر باشید تا زمان فرمان من فرا رسد، من کسانی را که نافرمانی کنند، به حال خود رها می کنم».

کسانی که نگران پدر، برادر، فرزند و همسر کافر خود بودند و به تجارت و

رونق کاسبی خود فکر می کردند، باید لحظه ای تأمل کنند، دیر یا زود، فرمان تو فرا می رسد و تو فرشته مرگ را برای گرفتن جان آنان می فرستی، در آن لحظه، هیچ چیز به کار آن ها نمی آید، فقط ایمان به توست که می تواند مایه نجات باشد، پدر، فرزند، همسر، برادر هیچ کاری نمی توانند بکنند، انسان باید همه ثروت و دارایی خود را رها کند و با یک کفن به سوی قبر برود، در آن لحظه می فهمد که به خاطر دوستی این چیزها، چه ظلمی به خود کرده است، اما افسوس که آن وقت، دیر شده است و دیگر پشیمانی سودی ندارد.

البته منظور تو این نیست که انسان، از عواطف انسانی و سرمایه های اقتصادی خود چشم پوشد، سخن در این است که عواطف و امور اقتصادی در نظرش از دین او مهم تر نباشد. مؤمن واقعی کسی است که بر سر دو راهی حق و باطل، عشق به فرزند و خویشاوندان و عشق به امور اقتصادی، او را از تو جدا نکند.

* * *

توبه: آیه ۲۷ - ۲۵

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ (۲۵) ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَيِّئَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۲۶) ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷)

تو می خواهی بُت پرستی به دست پیامبر در این سرزمین نابود شود، برخی از مسلمانان از قدرت و نیروی بُت پرستان ترسیده اند، آنان با خود می گفتند

که پیامبر چگونه می خواهد این کار را بکند، آنان فکر می کردند که اعلام جنگ با بُت پرستان، کاری خطرناک است.

گویا مسلمانان فراموش کرده اند که تو پیامبر خود را یاری می کنی، از روزی که او را به پیامبری فرستادی، همواره یار و پشتیبان او بودی، پیامبر بارها با کافران در میدان جنگ روبرو شد و تو هیچ گاه او را تنها نگذاشتی، فرشتگان خویش را برای یاری اش فرستادی، دل های یاران او را محکم و استوار ساختی تا از دشمنان خود نهراسند.

اکنون می خواهی از «جنگ حنین» سخن بگویی، در سال هشتم، مسلمانان شهر مکه را فتح کردند و آنجا را از بُت ها پاک نمودند، به پیامبر خبر رسید که تعداد زیادی از بُت پرستانی که در «طائف» زندگی می کنند، تصمیم دارند به مسلمانان حمله کنند. طائف کمتر از صد کیلومتر با مکه فاصله دارد.

پیامبر با دوازده هزار نفر به سوی حنین حرکت کرد، در آن روز مسلمانان مغرور شدند، به جای آن که به تو توکل کنند، به جمعیت زیاد خود اعتماد کردند، آنان تصوّر می کردند که دیگر هیچ کس نمی تواند شکستشان بدهد.

دشمن از حرکت سپاه اسلام باخبر شد و در منطقه ای به نام «حنین» برای آنان کمین گذاشت. حنین، درّه ای بود که سپاه اسلام باید از آن عبور می کرد و تقریباً سی کیلومتر با مکه فاصله داشت.

راه زیادی تا طائف مانده بود و مسلمانان به دره «حنین» رسیدند، ناگهان بُت پرستان از بالای کوه هجوم آوردند و مسلمانان را با حمله ناگهانی خود غافلگیر کردند.

عده زیادی از مسلمانان فرار کردند و نظم سپاه اسلام به هم ریخت، آن روز، زیادی نیروی مسلمانان کاری از پیش نبرد، آنان بی پناه به هر سو فرار

می کردند و هیچ پناهگاهی برای خود نمی یافتند.

در این میان افرادی همچون علی (علیه السلام) مقاومت نمودند، عباس عموی پیامبر بر سر مسلمانان فریاد زد و آنان را به پایداری و استقامت فرا خواند. پیامبر دست به دعا برداشت و از تو طلب یاری کرد، اینجا بود که تو آرامش را بر دل پیامبر و مؤمنان نازل کردی. فرشتگان را به یاری آنان فرستادی و بُت پرستان را به سزای اعمالشان رساندی و مسلمانان پیروز شدند.

مسلمانان در آن روز از میدان جنگ فرار کردند و پیامبر را تنها گذاشتند، اما گروه زیادی از آنان از این کار خود پشیمان شدند و توبه کردند و تو هم گناه آنان را بخشیدی و رحمت خود را بر آنان نازل کردی که تو بخشنده و مهربان هستی.

* * *

خاطره «حنین» را برای مسلمانان یادآوری کردی تا آنان به تو توکل کنند و بدانند که تو هرگز پیامبر را تنها نمی گذاری، تو از پیامبر خواسته ای به بُت پرستان چهارماه فرصت بدهد و سپس با آنان وارد جنگ شود، درست است که پیامبر علی (علیه السلام) را به مکه فرستاده است تا این مطلب را در مکه به بُت پرستان اعلام کند، اما مسلمانان نباید نگران باشند و ترس به دل خود راه دهند، تو پیامبر و دین خود را یاری می کنی و به زودی ریشه بُت پرستی در این سرزمین برچیده می شود.

تو ترسی بر دل بُت پرستان می افکنی که آنان جرأت جنگ با پیامبر را نداشته باشند، خیلی از مردم عادی به اسلام علاقه مند شده و مسلمان می شوند، رهبران آنان هم می فهمند که دیگر نمی توان در مقابل اسلام ایستاد، آنان هم از بُت پرستی دست برمی دارند.

ص: ۸۷

توبه: آیه ۲۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
 إِنَّ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸)

با مسلمانان درباره پلیدی بُت پرستان سخن می گویی و از مسلمانان می خواهی اجازه ندهند این بُت پرستان دیگر به مسجد الحرام نزدیک شوند. کعبه و حج، یادگار ابراهیم (علیه السلام) است، اما این بُت پرستان این حج را تحریف کردند و بُت ها را همه کاره جهان می دانند. این آخرین حجی بود که آنان به جا آوردند، سال آینده آنان اجازه آمدن به مکه را ندارند، آنان برای زیات خانه تو، باید از بُت پرستی دست بردارند.

عده ای از مسلمانان از نیامدن بُت پرستان نگران هستند، آنان فکر می کنند که اگر بُت پرستان به مکه نیایند، تجارت و کسب و کارشان از رونق می افتد و آنان به فقر گرفتار می شوند. تو به آنان وعده می دهی که آنان را از فضل و بخشش خود، از فقر نجات می دهی که تو خدای دانا هستی و همه کارهایت از روی حکمت است.

توبه: آیه ۲۹

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَمْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲۹)

تا اینجا سخن از بُت پرستان بود، به آنان مهلت چهارماهه دادی و از پیامبر

خواستی بعد از این مدّت، جنگ را با آنان آغاز کند، اکنون از یهودیان و مسیحیان سخن می‌گویی، کسانی که می‌دانند محمّد (صلی الله علیه و آله)، آخرین پیامبر توست، اما به او ایمان نمی‌آورند، آنان به دین تو باور ندارند و احکام تو را قبول ندارند، به قرآن ایمان نیاورده‌اند، اگر آنان واقعاً به تو ایمان داشتند و از عذاب روز قیامت می‌ترسیدند، حق را انکار نمی‌کردند، معلوم می‌شود آنان به تو و روز قیامت ایمان ندارند، مسیحیان، عیسی (علیه السلام) را خدا می‌دانند و دچار شرک شده‌اند، یهودیان هم یکی پیامبران تو را به عنوان «پسر خدا» مطرح کرده‌اند، آنان در دین خود، دچار شرک و انحراف شده‌اند.

اکنون آنان سه راه پیش رو دارند: یا مسلمان شوند، یا برای جنگ آماده شوند، یا با حفظ دین خود، زندگی مسالمت آمیز در کنار مسلمانان را بپذیرند و جزیه بدهند، جزیه، مالیاتی است که آنان باید با خواری (و به حالت تسلیم) پردازند.

آنان می‌توانند در جامعه اسلامی زندگی کنند و این در صورتی است که حاضر شوند دین اسلام را محترم بشمارند و هرگز با دشمنان همکاری نکنند و مالیات خود را پردازند، آنان این مالیات را در مقابل تأمین امنیت خود می‌پردازند.

* * *

پیامبر هنگامی که می‌خواست علی (علیه السلام) را به مکه بفرستد، این ۲۸ آیه را به او داد تا برای همه مردمی که در آنجا بودند، بخواند، این یک اعلام عمومی بود و خبر آن به گوش همه رسید، وقتی آنان به خانه و کاشانه خود برگشتند،

ص: ۸۹

این خبر را به بقیه گفتند. در واقع همه مردم سرزمین حجاز از این خبر آگاه شدند، بعد از آن، قبیله ها و گروه های بزرگ به فکر افتادند و فهمیدند که توان مقابله با مسلمانان را ندارند، بیشتر آنان دین اسلام را پذیرفتند و از جنگ با مسلمانان خودداری کردند.

برای اولین بار بود که سرزمین حجاز وحدت و یکپارچگی را تجربه می کرد، سرزمینی که سال های سال در آتش تفرقه و اختلاف می سوخت، نجات پیدا کرد. مردمی که سراسر زندگی آنان، جز کشتن و غارت کردن نبود، فرماندهی حکومت پیامبر را پذیرفتند و جنگ جای خود را به صلح و آرامش داد. آری، قبیله های مختلف، نمایندگان خود را نزد پیامبر می فرستادند تا خبر پذیرفتن اسلام را به پیامبر بدهند.

تاریخ گواهی می دهد که پیامبر بعد از خواندن این آیات برای بُت پرستان، هیچ جنگی با آنان نداشت، تو از پیامبر خواستی تا چهارماه به بُت پرستان مهلت بدهد و بعد از آن، اگر آنان مسلمان نشدند، با آنان وارد جنگ شود و آنان را بکشد یا اسیر کند یا تبعید نماید، اما بعد از مدتی، بُت پرستان فهمیدند که نمی توانند در مقابل پیامبر، مقاومت کنند، آنان مسلمان شدند و کفر و بُت پرستی در سرزمین حجاز برچیده شد.

این سخن تو با پیامبر بود، تو از او خواستی تا اگر مردم سرزمین حجاز از کفر و بُت پرستی دست برداشتند، به جنگ آنان برود، اکنون سؤال این است: آیا در هر زمانی، مسلمانان می توانند خودشان جنگ با کافران را آغاز کنند؟

ص: ۹۰

آغاز جنگ برای از بین بردن کفر و بُت پرستی، شرایط خاصّ خودش را دارد، آغاز جنگ با کافران فقط در صورتی جایز است که پیامبر و یا امام معصوم، حاضر باشند و دستور چنین کاری را بدهند. آن ها مقام عصمت را دارند و از هر خطایی به دورند، امام صادق (علیه السلام) جنگ با کافران را اگر به فرمان امام معصوم نباشد، حرام دانسته و آن را گناه بزرگی معرّفی می کند. هر کسی اجازه ندارد به اسم گسترش اسلام و مبارزه با بُت پرستی، اسلحه در دست بگیرد و به جنگ بُت پرستان برود. (۲۸)

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۳۰)

تو موسی و عیسی (علیهما السلام) را برای هدایت مردم فرستادی، آنان مردم را به سوی تو فرا خواندند، اما بعد از آنان، پیروان آنان دچار انحراف شدند، یهودیان گفتند که «عزیر» پسر خداست، در حالی که عزیر یکی از پیامبران تو بود. مسیحیان هم «عیسی» را پسر خدا دانستند. آری، یهودیان و مسیحیان این گونه سخنان پوچ بر زبان می آوردند، آنان ادعا می کردند که به تو ایمان دارند، اما سخنان آنان شبیه سخنان کافران بود.

لعنت تو بر آنان واقع شده بود، آنان چگونه از راه حق روی گردان می شوند!

این چه سخنی است که آنان می گویند، تو خدای یگانه ای و هیچ فرزندی نداری، مقام تو بالاتر از این است که فرزند داشته باشی، این انسان است که

نیاز به فرزند دارد، زیرا عمرش محدود است و برای ادامه نسل خود، محتاج تولد فرزند است.

قدرت انسان محدود است و در هنگام پیری و ناتوانی، نیازمند کسی است که کمکش کند، انسان محتاج عاطفه و محبت است، برای همین دوست دارد فرزندی در کنارش باشد تا با او انس گیرد، اما تویی نیاز از همه این ها هستی.

توبه: آیه ۳۳ - ۳۱

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهَيْبًا لَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمِمَّا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لِمَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳۱) يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۳۲) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳)

چه شد که یهودیان و مسیحیان این چنین منحرف شدند و از یکتاپرستی دور افتادند؟

آنان سخنان علما و رهبران خود را بدون هیچ گونه تحقیقی پذیرفتند و آنان را به جای خدای خود گرفتند، سخن آنان را بدون چون و چرا قبول کردند، مسیحیان، عیسی (علیه السلام) را خدا دانستند، چرا آنان تورات و انجیل را فراموش کردند؟ در این کتاب ها، تو آنان را به یکتاپرستی دعوت کرده بودی. به راستی که خدایی جز تو نیست، تو بالاتر از این هستی که برای تو شریک قرار بدهند، تو هیچ شریکی نداری.

علمای یهود و رهبران مسیحی می خواستند نور دین تو را با سخنان خود خاموش کنند، آنان تورات و انجیل را تحریف کردند و مردم را از دین تو منحرف کردند.

آنان تورات و انجیل را بارها خوانده بودند، نشانه های پیامبر موعود را به خوبی می دانستند، آنان همان طور که فرزندان خود را می شناختند، پیامبر موعود را هم می شناختند و یقین داشتند که آن پیامبر، کسی جز محمد(صلی الله علیه و آله) نیست، اما این حقیقت را انکار کردند، در تورات و انجیل، نشانه های پیامبر موعود را ذکر کرده ای، آنان آن قسمت های تورات را تغییر دادند تا منافع اندک خویش را حفظ کنند و به مردم می گفتند که محمد، پیامبر موعود نیست.

آنان خیال می کردند که این گونه می توانند حقیقت را پنهان کنند، اما تو اراده کرده بودی که نور دین خودت را آشکار کنی هر چند آن کافران این را نپسندند، تو محمد(صلی الله علیه و آله) را با قرآن و دین حق فرستادی و اراده کردی که دین اسلام بر همه ادیان برتری یابد هر چند مشرکان ناراضی و مخالف باشند.

روزی فرا می رسد که اسلام دین همه می شود، هر کس که روی زمین زندگی می کند، به محمد(صلی الله علیه و آله) و دین او ایمان می آورد. این وعده ای است که تو به پیامبر خودت داده ای، آن روز، برای یهودیان و مسیحیانی که برای تو شریک قرار دادند، خوشایند نخواهد بود.

* * *

تو به پیامبر وعده دادی که در روزگار ظهور مهدی(علیه السلام)، دین او را بر همه جهان مسلط کنی، در روزگار ظهور مهدی(علیه السلام)، مردم جهان مسلمان می شوند، دین اسلام، دین تمامی مردم جهان می شود. آن روز، روز باشکوهی است.

دوست دارم سیمای روزگار ظهور را بینم، برای همین به مطالعه و تحقیق

خود ادامه می دهیم، سخنان اهل بیت (علیهم السلام) را بررسی می کنم، می فهمم که همه خوبی ها در آن روزگار خواهد بود، همه اهل آسمان ها و تمام مردم زمین در شادی و نشاط خواهند بود، زیرا حکومت عدل برقرار خواهد شد. (۲۹)

از ظلم و ستم هیچ خبری نخواهد بود، فقر از میان می رود به طوری که مردم، فقیری را نمی یابند تا به او صدقه دهند. همه مردم به جای عشق به دنیا، عاشق عبادت هستند و کمال خویش را در عبادت و بندگی خدا جستجو می کنند. (۳۰)

فرشتگان همواره بر انسان ها سلام می کنند؛ با آن ها معاشرت دارند و در مجالس آن ها شرکت می کنند، آری دل های مردم آن قدر پاک شده است که می توانند فرشتگان را ببینند. (۳۱)

علم و دانش رشد زیادی پیدا کرده است به طوری که دانش بشر، بیش از ده برابر می شود. (۳۲)

هیچ اختلافی در سرتاسر دنیا به چشم نمی خورد و مردم از هر قبیله و قومی که باشند در صلح و صفا با هم زندگی می کنند. (۳۳)

باران رحمت الهی زیاد می بارد و سرتاسر دنیا، سرسبز و خرم است. (۳۴)

این همان ظهور زیبایی است که همه پیامبران منتظر آن بودند. ظهوری که آرزوی دل همه انسان ها بوده است...

توبه: آیه ۳۵ - ۳۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصِيدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ
وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ

ص: ۹۵

بِعَذَابِ أَلِيمٍ (۳۴) يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكَوَىٰ بِهَا جَبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتَبُونَ (۳۵)

بسیاری از دانشمندان یهود و رهبران مسیحی دچار انحراف شدند، آنان از دیگران رشوه می گرفتند تا حق را پنهان کنند، آنان می دانستند که محمد (صلی الله علیه و آله)، پیامبر موعود است، عده ای از ثروتمندان به آن ها پول زیادی می دادند تا این حقیقت را پنهان کنند، آن ها هم پول ها را می گرفتند و حقیقت را به مردم نمی گفتند، وقتی مردم درباره پیامبر موعود سؤال می کردند، آن ها در پاسخ مثلاً می گفتند: «پیامبر موعود پانصد سال دیگر ظهور خواهد کرد». آنان با این سخنان خود، مردم را از دین تو باز می داشتند.

حرص به مال دنیا، باعث شد که آنان حق را انکار کنند، دل آنان شیفته دنیا شده بود و این شیفتگی، کار آنان را به آنجا رسانید که در مقابل دین تو ایستادند و حق را انکار کردند. تو آنان را در روز قیامت در عذاب خود گرفتار خواهی ساخت، آنان سبب انحراف مردمی شدند که پیرو آنان بودند، آنان چند روزی در ناز و نعمت دنیا زندگی کردند، اما آیا این چند روز زندگی، ارزش آن را داشت که به خاطر آن، عذاب همیشگی جهنم را برای خود بخرند؟

سخن از حرص و علاقه به دنیا شد، شیفتگی دنیا باعث شد تا گروهی از دانشمندان یهودی و مسیحی از سعادت محروم شوند، اکنون می خواهی به مسلمانان هشدار بدهی، مبادا حرص به دنیا آنان را گمراه کند، کسانی که طلا و

نقره ذخیره و پنهان می کنند و در راه تو مصرف نمی کنند و زکات آن را پرداخت نمی کنند، باید از عذاب سخت تو بترسند.

در روز قیامت، فرشتگان، طلا و نقره هایی (که زکات آن پرداخت نشده است) را در آتش جهنم گداخته می کنند و سپس آن طلاها و نقره ها را بر پیشانی، پشت و پهلوی صاحبان آن ها داغ می کنند و به آنان می گویند: «این همان چیزی است که برای خود اندوختید، پس بچشید چیزی را که برای خود می اندوختید».

تو در اینجا از طلا و نقره به عنوان مثال نام میبری، کسانی که دلباخته دنیا هستند، به طلا و نقره علاقه زیادی دارند و آن را ذخیره می کنند و زکات آن را پرداخت نمی کنند. تو بر مسلمانان زکات را واجب کردی تا در جامعه فقر و فلاکت و بدبختی نباشد، کسانی که زکات ثروت خود را پرداخت نکنند، به عذاب سخت تو گرفتار خواهند شد.

اگر من ثروت و مال زیادی داشته باشم، اما زکات واجبی که تو بر من واجب کرده ای پرداخت کنم، به عذاب تو گرفتار نمی شوم، ثروتی که زکات آن پرداخت شود، مایه برکت برای جامعه است، البته من باید هشیار باشم که به این مال دلبستگی پیدا نکنم.

زهد این نیست که من فقیر باشم، زهد این است که من دلبسته مال دنیا نباشم، اگر در دوراهی قرار گرفتم و قرار شد از ثروت و دین، یکی را انتخاب کنم، بتوانم از ثروت خود بگذرم و دین را برگزینم. زهد واقعی این است. تو دوست نداری مسلمان فقیر باشد، ثروتی که در مسیر اصلاح اقتصاد جامعه باشد و سبب رونق کسب و کار مردم باشد، مایه رحمت است.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۳۶) إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُجْلُونَ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُجِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۳۷)

ماه های حرام، قانونی بود که در میان مردم قبل از اسلام رواج داشت، این قانون، از قبل بنیان نهاده شده بود. چهار ماه: رجب، ذی القعدة، ذی الحجه و مُحَرَّم، ماه های حرام بودند و مردم هرگونه جنگ در این چهارماه را حرام می دانستند. (۳۵)

اکنون به مسلمانان دستور می دهی تا حرمت این چهارماه را نگاه دارند و چنین می گویی: «تعداد ماه ها نزد من، از همان روزی که آسمان ها و زمین را آفریدم، دوازده ماه است که چهار ماه آن، ماه های حرام است و جنگ در آن ها، ممنوع است، این آیین ثابت و پایدار من است، در این ماه ها از جنگ با دشمن خودداری کنید و هرگز با فرمان من مخالفت نکنید که به خود ظلم و ستم کرده اید، البته اگر دشمن شما حرمت این ماه را نگاه نداشت و با تمام نیرو به جنگ شما آمد، شما هم با تمامی نیرو به پیکار آنان بروید و بدانید که من اهل تقوا را یاری می کنم، سعی کنید در جنگ با دشمنان رعایت تقوا کنید، مراعات حال زنان و کودکان را بنمایید، اگر کسی مسلمان شد به او امان بدهید».

آری، مسلمانان حق ندارند در این چهار ماه، جنگی را آغاز کنند، اما اگر دشمن در این چهار ماه به آنان حمله کرد، آنان می توانند با او بجنگند، احترام

این ماه ها برای کسانی لازم است که این ماه ها را محترم بشمارند.

ماه های قمری، دوازده ماه است که همه آن را می شناسند، چهارماه حرام هم که معلوم است: رجب، ذی القعدة، ذی الحجه و محرم. در این چهار ماه، جنگ حرام است.

این سنتی بود که از زمان های دور به مردم سرزمین حجاز رسیده بود، مردم از راه های دور و نزدیک برای انجام حج به مکه می آمدند و خیال می کردند که در طول این مدت، کسی به آنان حمله نخواهد کرد.

شخصی به نام «جناده» که بزرگ یکی از قبیله های عرب بود، تصمیم گرفت تا سنت را تغییری دهد. سال اول، وقتی مردم برای حج به مکه آمده بودند، از جا بلند شد و با صدای بلند اعلام کرد که امسال جنگ در ماه «محرم» آزاد است و به جای آن، جنگ در ماه «صفر» حرام می شود.

ماه صفر، بعد از ماه محرم است، او با این کار خود، یکی از ماه های حرام را سی روز به عقب انداخت، او با این کار می خواست تا مردم فرصت حمله و غارت پیدا کنند، زندگی مردم آن روزگار با غارت و جنگ اداره می شد.

سال بعد که فرا رسید، جناده در میان مردم اعلام نمود: «سال قبل، صفر را ماه حرام اعلام کردم، اکنون اعلام می کنم که به جای ماه صفر، ماه محرم، ماه حرام است». هدف او این بود که اصل سنت ماه های حرام، باقی بماند، اما شیوه اجرای آن را عوض می کرد.

این برنامه بارها تکرار شد، یک سال، ماه حرام اصلی، ماه محرم بود، اما آنان یک سال بعد، به جای ماه محرم، ماه صفر را ماه حرام اعلام می کردند و سال بعد از آن، دوباره صفر را ماه آزاد اعلام می کردند و ماه محرم را ماه حرام اعلام

می کردند.

این آیه را نازل می کنی و به همه می فهمانی که تغییر ماه های حرام، چیزی جز افزایش در کفر نیست و کافران به این وسیله گمراه تر می شوند، آنان یک سال، ماه محرم را ماه آزاد و سال دیگر آن را ماه حرام می شمارند، شیطان این کار را برای آنان زیبا جلوه می داد، تو هم کسانی را که شایستگی هدایت ندارند به حال خود رها می کنی. آنان این گونه دین تو را به بازی می گرفتند.

تو به مسلمانان هشدار می دهی تا به قانون تو احترام بگذارند و هرگز در آنچه مقرر کرده ای، دست نبرند، هیچ کس حق ندارد ماه های حرام را تغییر بدهد، تصرف در قانون تو، چیزی جز کفر نیست و عذاب تو را در پی دارد.

* * *

پیام تو برای همه زمان ها می باشد، کسانی که می خواهند برای مصلحت ها، احکام قرآن را تغییر دهند، راه کفر را می روند، تو در قرآن درباره حجاب، قصاص، مجازات دزدان و... سخن ها گفته ای.

عده ای به اسم مصلحت جامعه، این سخنان تو را تغییر می دهند و شیطان هم این کار آنان را زیبا جلوه می دهد، اما این کار، چیزی جز کفر نیست، جا به جا کردن و تغییر در احکام تو، عذاب روز قیامت را در پی دارد. من باید هشیار باشم و فریب کسانی را نخورم که دین تو را به بازی می گیرند و سخنان تو را تغییر می دهند.

ص: ۱۰۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (۳۸) إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹) إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۰)

تَبوک، قلعه ای محکم و بلند در راه مدینه به شام (سوریه) بود. شام زیر نظر حکومت روم بود، گسترش روز افزون اسلام، رهبران حکومت روم را به فکر انداخت، آنان به دنبال فرصت مناسبی بودند تا به مدینه حمله کنند و چهل هزار سرباز را در نوار مرزی شام مستقر کردند.

این خبر به پیامبر رسید، ماه رجب سال نهم هجری بود، پیامبر مسلمانان را به جهاد فرا خواند و از آنان خواست تا برای رفتن به سمت تبوک آماده شوند. فصل تابستان بود و هوا خیلی گرم بود. فاصله مدینه تا تبوک بیش از ششصد کیلومتر بود، از طرف دیگر، خرماهای مدینه رسیده بودند و وقت برداشت محصولات کشاورزی بود و درآمد یک سال آنان به آن بستگی داشت، برای همین عدّه ای از مسلمانان علاقه ای به شرکت در جنگ نداشتند، عدّه ای هم دچار وحشت و ترس شده بودند و با خود فکر می کردند که مسلمانان در این جنگ شکست خواهند خورد، اکنون با آنان چنین سخن می گویی:

ای کسانی که ایمان آورده اید، این چه حالی است؟ چرا وقتی پیامبر به شما می گوید: «برای جنگ با دشمنان حرکت کنید»، سستی می کنید؟ گویا از کشته شدن در راه من می ترسید؟ آیا به زندگی دنیا و خوشی های آن راضی شده اید؟ آیا به جای آخرت به دنیا دل بسته اید؟ چرا فراموش کرده اید که زندگی دنیا در مقایسه با زندگی آخرت، بسیار ناچیز و بی مقدار است؟ اگر برای جهاد حرکت نکنید، به عذابی دردناک گرفتار خواهید شد، فکر نکنید که اگر شما به جهاد نروید، دین من شکست می خورد، هرگز! اگر شما به فرمان من گوش ندهید، مردمی با ایمان و مصمم را جایگزین شما می کنم تا آنان با تمام وجود، دین مرا یاری کنند. شما با ترک جهاد، به من ضرر نمی زنید، بلکه به خود ضرر زده اید، من به هر کاری توانا هستم و برای یاری دین خود از شما بی نیاز هستم.

اگر پیامبر مرا یاری نکنید، من او را یاری می کنم، همان گونه که در سخت ترین لحظات او را تنها نگذاشتم و یاریش نمودم، زمانی که کافران او را از شهر مکه بیرون کردند و تنها یک نفر همراه او بود، روزی که همه کافران در

جستجوی او بودند تا او را به قتل برسانند و او می خواست به مدینه هجرت کند و در غار «ثور» مخفی شده بود، آن روز، کافران تا نزدیک غار آمده بودند، کسی که همراه پیامبر بود، نگران شد و ترسید، پیامبر به او گفت: «نترس که خدا با ماست». بعد از آن بود که من آرامش را بر قلب پیامبر نازل کردم و او را با فرشتگانی که آن ها را نمی دیدند، یاری کردم، این گونه سخن و دین کافران را پست و باطل قرار دادم، سخن و دین من عالی و برتر است و من توانا هستم و همه کارهای من از روی حکمت است.

* * *

تو در اینجا داستان هجرت پیامبر را بیان می کنی که چگونه پیامبر خود را یاری کردی، شبی که پیامبر می خواست به مدینه هجرت کند و دشمنان دور خانه اش را محاصره کرده بودند تا او را به شهادت رسانند، به راستی او چگونه می توانست از این محاصره نجات پیدا کند؟

بیست و پنج نفر خانه پیامبر را محاصره کرده بودند، آنان تصمیم داشتند با طلوع آفتاب، به آن خانه حمله کنند و پیامبر را به قتل برسانند.

آن شب، علی (علیه السلام) با پیامبر چنین سخن گفت: «امشب من جای شما در رختخواب می خوابم، پس آنان خیال می کنند که شما از خانه خارج نشده اید، این گونه شما می توانید از فرصت استفاده کنید و تا روشن شدن هوا از مکه دور شوید».

پیامبر در حقّ علی (علیه السلام) دعا کرد و از خانه بیرون رفت، هیچ کس پیامبر را ندید. کافران خیال می کردند که پیامبر در خانه خوابیده است. (۳۶)

پیامبر به سوی کوه «ثور» حرکت کرد، در مسیر با ابوبکر برخورد کرد، پیامبر ابوبکر را همراه خود به سوی کوه «ثور» برد، در بالای آن کوه، غاری قرار

داشت که محل خوبی برای پنهان شدن بود.

صبح که فرا رسید، کافران به خانه پیامبر حمله کردند، علی(علیه السلام) از جا بلند شد، آنان تعجب کردند، از علی(علیه السلام) پرسیدند:

___ ای علی! محمد کجاست؟ او کجا رفته است؟

___ مگر شما محمد(صلی الله علیه و آله) را به من سپرده بودید که اکنون او را از من می خواهید؟

بُت پرستان فهمیدند که دیشب پیامبر از شهر خارج شده است، آنان هنوز امید داشتند که بتوانند او را پیدا کنند، همه به سوی اطراف مکه پخش شدند، شاید بتوانند پیامبر را دستگیر کرده و به قتل برسانند. (۳۷)

* * *

آنان در شهر مکه اعلام کردند که هر کس بتواند محمد را پیدا کند، صد شتر به او جایزه می دهند، عده زیادی از مردم عادی به طمع این جایزه بزرگ به سوی کوه و بیابان حرکت کردند، آنان همه جا را می گشتند.

گروهی از آنان تا کوه ثور بالا آمدند، آنان احتمال می دادند که پیامبر داخل غار بالای کوه باشد، وقتی به دهانه غار رسیدند، دیدند که عنکبوت بر دهانه غار، تار تنیده است و کبوتری هم در آنجا لانه گذاشته و روی تخم خوابیده است، یکی از آنان که زودتر به دهانه غار رسیده بود، فریاد زد: «محمد اینجا نیست، ماه هاست که کسی اینجا نیامده است، سریع جاهای دیگر را بگردید».

آنان نمی دانستند که تو پیامبر خودت را این گونه یاری می کنی، به امر تو، عنکبوتی، در چند ساعت، دهانه غار را به گونه ای تار می بافت که آنان با یک نگاه تصور کنند چندین ماه است کسی آنجا نیامده است، کبوتر هم به فرمان تو در آنجا لانه می گذارد و تخم می گذارد.

وقتی که ابوبکر صدای آن کافران را شنید، ترسید، پیامبر به او گفت: «ترس،

خدا با ماست».

* * *

سر کلاس بودم و درباره این آیه توضیح می دادم، دانشجویی پرسید:

___ استاد! چرا ما شیعیان از ابوبکر به بدی یاد می کنیم در حالی که قرآن از او تعریف کرده است؟

___ خدا کجا از او تعریف کرده است؟

___ استاد! در همین آیه، خدا می گوید: «هنگامی که پیامبر به رفیق خود گفت: نترس خدا با ماست». ابوبکر، رفیق پیامبر است.

___ عزیزم! پیامبر با صاحب خود سخن گفت. این متن قرآن است: «اذ یقول لصاحبه»، آیا می دانی معنای کلمه «صاحب» چیست؟

___ در ترجمه ای که من از قرآن دارم، این کلمه را «رفیق» معنا کرده است و چنین نوشته است: «آنگاه که پیامبر به رفیق خود گفت».

___ این ترجمه اشتباه است. زیرا کلمه رفیق، در زبان فارسی، معنای مثبتی را می رساند، اما کلمه «صاحب» در زبان فارسی، همیشه دارای معنای مثبتی نیست. ما باید کلمه «صاحب» را «همراه» معنا کنیم.

___ برای چه؟

___ من آیه ۳۷ سوره کهف را می خوانم آنجا که قرآن می گوید: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ...». ترجمه آن این است: «مؤمن به همراه خود که کافر بود چنین گفت». اگر در این آیه، «صاحب» را به معنای «رفیق» بگیریم، باید بگوییم که کافر، رفیق مؤمن است و این درست نیست، زیرا مؤمن، دوست و رفیق کافر نمی شود.

___ استاد! شما می خواهی بگویی که قرآن می گوید: پیامبر به ابوبکر که همراه

ص: ۱۰۵

او بود گفت: نترس، خدا با ماست.

___ آفرین! همراهی پیامبر، فضیلت نیست، ممکن است کسی کافر باشد اما همراه پیامبر باشد، پیامبر قبل از آغاز پیامبری از طرف خدیجه سفری تجاری به شام داشت، در این سفر، صدها نفر از کافران همراهان پیامبر بودند، آیا این همراهی آنان، فضیلت حساب می‌شود؟ اگر قرار است همراهی ابوبکر، فضیلت باشد، باید برای همه آن کافران هم فضیلتی قرار دهیم.

___ امروز فهمیدم که باید به واژه‌هایی که قرآن انتخاب می‌کند، دقت کنیم و آن را به درستی ترجمه کنیم.

* * *

دانشجوی دیگری که در آخر کلاس نشسته بود سؤال دیگری مطرح کرد:

___ استاد! به نظر من این آیه از ابوبکر تعریف می‌کند و ما باید پیرو قرآن باشیم. متأسفانه ما از کسی بدگویی می‌کنیم که قرآن از او تعریف کرده است.

___ آیا می‌شود توضیح دهید که کجای قرآن از ابوبکر تعریف کرده است؟

___ قرآن می‌گوید که پیامبر ابوبکر را دلداری و نوازش داده است، این افتخار بزرگی است که پیامبر نگران ابوبکر باشد و به او بگوید نترس، خدا با ماست.

___ آیا قبول داری که ابوبکر ترسید؟

___ آری، پیامبر به او گفت: «نترس خدا با ماست».

___ آیا این ترس، خوب بود؟ اگر این ترس، چیز خوبی بود، چرا پیامبر ابوبکر را از آن نهی کرد؟ ترس ابوبکر، خوبی و اطاعت خدا نبود، بلکه گناه و معصیتی بوده است که پیامبر از آن نهی کرد. به راستی این چه فضیلت و افتخاری برای یک گناه کار است؟

* * *

آن شب علی (علیه السلام) در رختخواب پیامبر خوابید و آماده شد تا جان خود را فدای پیامبر کند، علی (علیه السلام) می دانست که وقتی صبح فرا برسد، کافران با شمشیرهای برهنه به بستر پیامبر حمله می کنند. او در بستر پیامبر خوابید و عبای پیامبر را به روی خود کشید تا آنان خیال کنند پیامبر در آنجا خوابیده است، کافران هر نیم ساعت یک بار به آن بستر نگاه می کردند، آنان شکی نداشتند که پیامبر در آن بستر خوابیده است. علی (علیه السلام) صدای کافران را می شنید ولی هرگز ترس به دل خود راه نداد، قلب او از ایمان پر بود، اما آنجا ابوبکر کنار پیامبر بود و این گونه بی تاب می کرد و از ترس به خود می لرزید.

* * *

چرا پیامبر آن شب ابوبکر را همراه خود به غار برد؟ این سؤال مهمی است که باید به آن پاسخ بدهیم.

سید بن طاووس یکی از علمای شیعه است که در قرن هفتم هجری زندگی می کرده است. او چنین نقل می کند: «پیامبر وقتی ابوبکر را دید او را همراه خود برد زیرا پیامبر نگران بود مبادا ابوبکر نزد کافران برود و به آنان خبر بدهد که پیامبر را کجا دیده است». (۳۸)

* * *

در این آیه، سخن از نازل شدن آرامش به میان آمده است: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ: پس خدا آرامش خود را بر او نازل کرد».

به راستی آن شب خدا آرامش را بر قلب چه کسی نازل کرد؟

در سخنان اهل بیت (علیهم السلام) این نکته آمده است که آن شب خدا آرامش را بر دل پیامبر نازل نمود و او را با فرشتگان خود یاری نمود. (۳۹)

در سوره توبه آیه ۲۶ قرآن چنین می گوید: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ

ص: ۱۰۷

المؤمنين...: و خدا آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد». این آیه درباره جنگ «حنین» است، پس نزول آرامش بر قلب پیامبر، چیز عجیبی نیست و این نشانه محبت خدا به پیامبر است. در شبی که پیامبر در غار بود، خدا آرامش را به پیامبر خود هدیه داد و به او وعده داد که او را از دست آن کافران نجات می دهد و او به سلامت به مدینه می رسد و در آنجا حکومت اسلامی را پایه گذاری می کند.

* * *

توبه: آیه ۴۳ - ۴۱

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱) لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسِيْفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسِيْخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتِطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۴۲) عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعِنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ (۴۳)

سخن از جنگ تبوک بود، پیامبر باید هر چه زودتر لشکر اسلام را به سوی منطقه تبوک بسیج کند، تو می دانی که بعضی از مسلمانان از دشمن ترسیده اند، از این رو برای آنان از یاری خود سخن می گویی، تو هرگز پیامبر خود را تنها نمی گذاری و او را در سخت ترین شرایط یاری می کنی، وقتی او می خواست به مدینه هجرت کند او را یاری کردی و او به سلامت به مدینه هجرت کرد.

اکنون با مسلمانان سخن می گویی:

برای جنگ با کافران بسیج شوید، چه جوان باشید چه پیر، چه فقیر باشید چه

ثروتمند، چه مجرّد باشید یا زن و بچه داشته باشید، در هر حالی که هستید در جهاد با دشمنان شرکت کنید و بهانه‌ها را کنار بگذارید. اگر به پایان کار فکر کنید می‌دانید که رفتن به جهاد برای شما بهتر از نرفتن به جهاد است، شما با جهاد، سعادت و رستگاری را برای خود می‌خرید.

* * *

در میان مسلمانان افرادی بودند که به ظاهر ایمان آورده بودند، اما دل‌های آنان از نور ایمان خالی بود، آنان منافقانی بودند که برای منافع مادی خود مسلمان شده بودند. اکنون که پیامبر دستور حرکت به تبوک را داده‌اند، آنان از پیوستن به لشکر اسلام خودداری می‌کردند و بهانه می‌آوردند.

این منافقان اگر مطمئن بودند که مسلمانان پیروز می‌شوند و یا راه تبوک این قدر دور نبود، برای به دست آوردن غنیمت حتماً مؤمنان را همراهی می‌کردند، اما اکنون که راهی طولانی تا تبوک باید رفت و بیش از ششصد کیلومتر، بیابان‌ها و کوه‌ها را باید پشت سر گذاشت و از طرفی هم پیروزی مسلمانان حتمی نیست، بهانه می‌آوردند.

پیامبر لشکر سی هزار نفری را آماده حرکت نمود، طبیعی است که پیامبر برای هر گروهی از مسلمانان، فرمانده‌ای قرار داد و به فرماندهان اختیار کامل داد تا درباره مسائل گروه خود تصمیم‌گیری کنند.

منافقان نزد فرماندهان آمدند و گفتند: «به خدا قسم! اگر توانایی می‌داشتیم با شما در این جنگ شرکت می‌کردیم»، آنان قسم دروغ می‌خورند و با این قسم دروغ، خود را هلاک و تباه می‌سازند و سزاوار عذاب می‌شوند. تو می‌دانی که آنان دروغ می‌گویند.

منافقانی که نمی‌خواستند در جنگ شرکت کنند، نزد فرمانده خود می‌رفتند

و به آنان التماس می کردند که ما گرفتاریم و نمی توانیم در این جنگ شرکت کنیم. فرمانده هم دلش برای آنان می سوخت و به آنان اجازه می داد که در مدینه بمانند.

اکنون تو با پیامبر سخن می گویی: «ای محمّد! خدا تو را ببخشد! چرا پیش از آن که تحقیق کنی به آنان اجازه دادی که در مدینه بمانند و در این جنگ شرکت نکنند؟ آنان گفتند که ما گرفتاریم و نمی توانیم در جنگ شرکت کنیم. اگر تو درباره آنان تحقیق می کردی، می فهمیدی که آنان دروغ می گویند و هیچ گونه گرفتاری ندارند، آنان توانایی شرکت در جنگ را داشتند، اما نمی خواستند در این جنگ شرکت کنند، بقیه مردم فکر می کنند که اگر تو عذر آنان را نمی پذیرفتی، آنان به جهاد می آمدند، اما این تصوّر باطلی است، آنان در هر صورت با شما به جنگ نمی آمدند، چه به آن ها اجازه می دادی، چه اجازه نمی دادی، اگر تو عذر آنان را نمی پذیرفتی و آنان به جنگ نمی آمدند، همه، آن ها را می شناختند و می فهمیدند که آنان منافق هستند».

* * *

«ای محمّد! خدا تو را ببخشد!».

منظور از این سخن چیست؟ آیا پیامبر گناهی انجام داده بود؟

تو به پیامبر، مقام عصمت داده ای و او از هر گناهی به دور است، پس منظور از این سخن چیست؟

این سؤال بود که از امام رضا(علیه السلام) پرسیده شد، امام در جواب چنین فرمود: «در این آیه، خدا با پیامبر سخن می گوید اما منظور خدا، مسلمانان می باشند، خدا در چند جای قرآن از این روش استفاده کرده است:

در سوره زمر، آیه ۶۵ چنین می خوانیم: ای محمّد! اگر تو شرک بورزی، همه

ص: ۱۱۰

اعمال خوب تو را نابود می کنم.

منظور خدا این است که اگر مسلمانان شرک بورزند، اعمال آنان نابود می شود.

در سوره اسراء، آیه ۷۴ چنین می خوانیم: ای محمد! اگر من تو را در راه حق استوار نمی ساختم، چیزی نمانده بود که به کافران تمایل پیدا کنی.

در اینجا هم منظور خدا این است که اگر خدا مسلمانان را یاری نمی کرد، آنان به کفر و بت پرستی گرایش پیدا می کردند». (۴۰)

* * *

وقتی من این سخن امام رضا(علیه السلام) را می شنوم، به فکر فرو می روم و بار دیگر آیه را می خوانم: «ای محمد! خدا تو را ببخشد! چرا به منافقان اجازه دادی که در جنگ شرکت نکنند...».

درست است که در این آیه، خدا پیامبر را خطاب قرار داده است، اما منظور واقعی، فرماندهان لشکر پیامبر می باشند. منافقانی که نمی خواستند در جنگ شرکت کنند، نزد فرماندهان رفتند و به آنان گفتند ما نمی توانیم در جنگ شرکت کنیم. فرماندهان هم به آنان اجازه دادند که در مدینه بمانند.

ای کاش آن فرماندهان عجله نمی کردند و قبل از آن که به آن منافقان اجازه بدهند، قدری تحقیق می کردند تا حقیقت بر آنان آشکار شود، این خطایی بود که آنان انجام دادند، اما تو از این خطای آنان گذشتی که تو خدای مهربان و بخشنده ای هستی.

* * *

توبه: آیه ۴۸ - ۴۴

لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

ص: ۱۱۱

أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۴۴) إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (۴۵) وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (۴۶) لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَفُوا خِلَالَكُمْ يَعْنُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَعَمَاءُ عَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۴۷) لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ (۴۸)

کسانی که به تو و روز قیامت ایمان ندارند، آنان برای معاف شدن از شرکت در جهاد، اجازه نمی‌خواهند، بلکه با جان و مال آماده جهاد هستند، تو به حال آنان که پرهیزکاران واقعی هستند، آگاهی داری و روز قیامت بهترین پاداش‌ها را به آنان خواهی داد.

کسانی که به تو و روز قیامت ایمان ندارند، برای نرفتن به جنگ، عذر و بهانه می‌آورند، آنان می‌خواهند برای معاف شدن از جنگ، اجازه از پیامبر بگیرند، دل‌های آنان به شک افتاده است و آنان در شک و تردید خود، سرگردانند، اگر آنان واقعاً تصمیم شرکت در جهاد را داشتند، وسیله و تجهیزات جنگی خود را آماده می‌کردند در حالی که آنان هیچ کاری نکرده‌اند، تو آمدن آنان به جنگ را دوست نداشتی و این توفیق را از آنان گرفتی، در روز حرکت به آنان گفته شد: «شما با زنان و کودکان و بیماران در خانه‌های خود بمانید».

اگر آن منافقان همراه لشکریان اسلام حرکت می‌کردند، جز تباهی و فساد چیزی نداشتند. آنان در میان مسلمانان فتنه‌گری و آشوبگری می‌کردند. در میان لشکر اسلام عده‌ای بودند که به سخنان منافقان گوش می‌کردند و

دروغ‌های آنان را باور می‌کردند و این‌گونه فتنه در میان لشکر اسلام پدیدار می‌شد، تو بر گفتار و کردار آشکار و پنهان آن ستمکاران، دانا هستی و آنان را به سزای اعمالشان می‌رسانی.

این اولین باری نبود که منافقان به دنبال فتنه بودند، بارها آنان تلاش کردند تا در میان مسلمانان اختلاف ایجاد کنند، اما تو همواره پیامبر و یاران او را یاری کردی و مسلمانان بر دشمنان پیروز شدند هر چند که منافقان این پیروزی‌ها را خوش نداشتند.

توبه: آیه ۴۹ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اُذِّنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمَحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ (۴۹)

لشکر اسلام آماده حرکت شده بود که یکی از منافقان نزد پیامبر آمد و چنین گفت: «ای پیامبر! به من اجازه بده که در این جنگ شرکت نکنم، می‌ترسم در جنگ با رومیان، دختران آنان را ببینم و شیفته آنان بشوم و دست از جنگ بکشم».

پیامبر به او اجازه داد و او از لشکر جدا شد تا به سوی خانه اش بازگردد، در این هنگام پسر او که در لشکر اسلام شرکت کرده بود، به پدر رو کرد و گفت: «ای پدر! تو به پیامبر گفتی که می‌خواهی برای پرهیز از گناه، جهاد را ترک کنی، من خودم شنیدم که به دوستان خود می‌گفتی که همراه پیامبر نروید زیرا پیامبر در این جنگ شکست می‌خورد».

این آیه را نازل کردی: ای پیامبر! برخی از مردم نزد تو می‌آیند و می‌گویند: «به من اجازه بده از حضور در جهاد خودداری کنم و مرا به فتنه زنان مبتلا

ص: ۱۱۳

نکن»، ای پیامبر! بدان که آنان هم اکنون در فتنه و گناه افتاده اند، آنان از فرمان من سرپیچی کرده اند، در روز قیامت به آتش دوزخ گرفتار خواهند شد، در آن روز، آتش آنان را فرا می گیرد و آنان به سزای نافرمانی خود می رسند.

توبه: آیه ۵۱ - ۵۰

إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (۵۰) قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۵۱)

وقتی منافقان می دیدند که مسلمانان در جنگ با دشمنان پیروز شده اند، اندوهگین می شدند، اما وقتی مسلمانان دچار بلا و مصیبتی می گشتند و گروهی از آنان کشته یا مجروح می شدند به آنان چنین می گفتند: «ما می دانستیم که این گرفتاری و مصیبت پیش می آید و تصمیم درستی گرفتیم که همراه شما به جنگ نیامدیم»، سپس با خوشحالی از مسلمانان رو می گرداندند.

تو از مسلمانان می خواهی که در جواب آنان چنین بگویند: «هرگز چیزی غیر از آنچه خدا برای ما تقدیر کرده است به ما نمی رسد، خدا سرپرست ماست، اهل ایمان فقط به خدا توکل می کنند و کار خود را به او وامی گذارند».

تو برای انسان ها برنامه ریزی کرده ای که به آن «تقدیر» یا «سرنوشت» می گویند. این سخن پیامبر است: «هر کس به تقدیر خدا ایمان نداشته باشد، خدا در روز قیامت به او نظر رحمت نمی کند». (۴۱)

ص: ۱۱۴

اکنون سؤالی در ذهن من نقش می بندد، منظور از این سرنوشت (قضا و قدر) چیست؟

اگر تو به من اختیار داده ای و من در انجام کارهای خود اختیار دارم، پس دیگر سرنوشت و تقدیر چه معنایی دارد؟ اگر تو زندگی مرا قبلاً برنامه ریزی کرده ای، پس چگونه می شود که من در انجام کارهای خود اختیار داشته باشم؟

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) این سؤال را از آن حضرت پرسید، امام در جواب فرمود:

— آیا می خواهی سرنوشت یا قضا و قدر را در چند جمله برایت بیان کنم؟

— آری. مولای من!

— وقتی روز قیامت فرا برسد و خدا مردم را برای حسابرسی جمع کند، از قضا و قدر یا سرنوشت آن ها سؤال نمی کند، بلکه از اعمال آنان سؤال می کند.

باید در این جمله فکر کنم. منظور از این سخن چیست؟

خدا هم در روز قیامت هنگام حسابرسی از انسان سؤال می کند: چرا دروغ گفتی؟ چرا شراب خوردی؟ چرا دزدی کردی؟

این سؤال ها سؤالات درستی است، زیرا از کارهایی سؤال می کند که انسان انجام داده است، ولی خدا هرگز نمی گوید: چرا عمر تو کوتاه بود؟ چرا بیمار شدی؟ چرا سفیدپوست شدی یا چرا سیاه پوست شدی؟ زیرا این ها چیزهایی است که به سرنوشت و تقدیر برمی گردد.

این سخن امام صادق (علیه السلام) را بار دیگر می خوانم: «هر چه خدا درباره آن در روز قیامت سؤال نمی کند، به تقدیر برمی گردد، هر چه که به کارهای انسان برمی گردد، از تقدیر نیست».

این که عمر من چقدر باشد، پنجاه سال زندگی کنم یا هفتاد سال، این به قضا و قدر برمی گردد، اما این که من در مدت عمر خود چه کارهایی انجام داده ام، به «عمل و کردار» من مربوط می شود و جزء قضا و قدر نیست.

زندگی من دو محدوده جداگانه دارد:

محدوده اول: محدوده عمل. در این محدوده همه کردار و رفتارهای من جای می گیرد (نماز خواندن، کمک به دیگران، روزه گرفتن، دروغ گفتن، غیبت کردن و...).

محدوده دوم: محدوده تقدیر. در این محدوده سرنوشت من جای می گیرد (مدت عمر من، بیماری و سلامتی من، بلاها، سختی ها و...). (۴۲)

تو فقط در روز قیامت درباره محدوده اول از من سؤال می کنی زیرا من مسئول کردار و رفتار خود هستم. آری! تو هرگز عمل و کردار مرا برنامه ریزی و تقدیر نمی کنی، این خود من هستم که با اختیار خود، عمل و کردار خود را شکل می دهم. تو به حکمت خویش، روزی عده ای را کم و روزی عده ای را زیاد قرار می دهی، عده ای در بیماری و سختی هستند و عده ای هم در سلامتی. عده ای در جوانی از دنیا می روند و عده دیگر در پیری.

این ها از تقدیر است، اما اعمال من، ربطی به قضا و قدر ندارد، اعمال من به اختیار من ارتباط دارد. من در هر شرایطی که باشم، اختیار دارم و می توانم راه خوب یا راه بد را برگزینم. (۴۳)

روشن است که منظور از مرگ و بیماری در اینجا، چیزی است که من خودم باعث آن نبوده ام. اگر من خودم باعث بیماری یا مرگ خودم بشوم، این دیگر تقدیر نیست، بلکه عمل خود من است. (کسی که خودکشی می کند، خودش چنین اراده کرده است).

اکنون که این مطلب را دانستم این آیه را بار دیگر می خوانم: «هرگز چیزی غیر از آنچه خدا برای ما تقدیر کرده است به ما نمی رسد». این سخنی است که مسلمانان به منافقان می گویند، مسلمانانی که به جنگ می روند، عده ای از آنان شهید می شوند، عده ای هم مجروح می شوند، شهادت یا مجروح شدن، جزء تقدیر است، برای همین است که مسلمانان چنین جواب می دهند، آری، هر کس که شهید می شود یا جراحی به او می رسد، به تقدیر تو بوده است، تو آنچه را برای بندگان خود تقدیر کنی، به آنان می رسد. کسی که در جبهه جنگ شهید می شود، قبلاً تقدیر شده است که در آن ساعت مخصوص، مرگ او فرا برسد، اگر او در خانه خودش هم می ماند، در آن ساعت، مرگ او فرا می رسید، مرگ و زندگی، بیماری و سلامتی، همه به دست توست.

* * *

توبه: آیه ۵۴ - ۵۲

قُلْ هَلْ تَرَبَّيُّونَ بِنَا إِلَّا إِخْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَخِينُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصَيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْذِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (۵۲) قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۳) وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ (۵۴)

اکنون از پیامبر می خواهی تا با دشمنان چنین سخن بگوید:

شما چه انتظاری درباره ما دارید؟ ما به یکی از این دو نیکی خواهیم رسید: یا بر دشمنان پیروز می شویم یا در راه خدا شهید می شویم.

از طرف دیگر، ما درباره شما یکی از این دو امر را انتظار داریم: یا عذاب خدا

بر شما نازل می شود یا به دست ما ناپود می شوید.

آری، شما به انتظار سعادت ما نشسته اید و ما هم در انتظار بدبختی شما نشسته ایم.

ای منافقان! اگر شما به دلخواه خود یا از روی کراهت به دیگران کمک کنید، از شما پذیرفته نمی شود، زیرا شما گروهی نافرمان هستید، آری، اگر شما پولی را هم با میل و رغبت بدهید، برای رضای خدا نیست، بلکه برای حفظ آبروی خود این کار را می کنید و خدا از شما نمی پذیرد.

ای منافقان! خدا پولی را که شما انفاق کردید قبول نمی کند، زیرا شما به خدا و پیامبر کفر میورزید و نماز را فقط با کسالت و تنبلی می خوانید و با کراهت و بی میلی انفاق می کنید.

* * *

توبه: آیه ۵۵

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۵۵)

ای پیامبر! ثروت و دارایی و فرزندان این منافقان، تو را به شگفتی نیندازد، بدان که این ها امکانات زودگذر است و هیچ چیزی را ثابت نمی کند، من می خواهم به وسیله ثروت و فرزندان، آنان را عذاب کنم، آنان همواره به جمع آوری مال و ثروت مشغول می شوند و لحظه ای آرامش ندارند.

آنان به روز قیامت ایمان نیاورده اند و زندگی را فقط در این دنیا می دانند و برای همین، همواره در حال زیاد کردن ثروت خود هستند، همیشه نگران از دست دادن ثروت خود هستند و این ترس و نگرانی، عذابی برای آنان است که آرامش را از آنان می گیرد.

ص: ۱۱۸

آنان فرزندان خود را دوست دارند و نگران هستند که مبادا آنان از دنیا بروند، این ترس و نگرانی با آنان هست تا مرگ آنان فرا برسد.

اما کسی که به من و روز قیامت ایمان دارد، در کمال آرامش است، او می داند که این دنیا، در مقابل آخرت ارزشی ندارد، او هرگز به مال دنیا دل نمی بندد.

مؤمن می داند که فرزندش، امانتی است که من به او سپرده ام، هر وقت بخواهم آن امانت را از او می گیرم، او به رضای من راضی است و به آنچه من برای او تقدیر کرده ام، دلخوش می دارد، زیرا می داند من صلاح و مصلحت او را می خواهم.

مؤمن باور دارد که وقتی مرگ فرزند مؤمنش فرا می رسد، من فرزند او را به بهشت می برم تا از نعمت های آنجا بهره مند شود، این گونه است که مؤمن همیشه در آرامش است، داغ فرزند یا نابودی ثروت، آرامش او را به هم نمی زند.

* * *

توبه: آیه ۵۷ - ۵۶

وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ (۵۶) لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَعُونَ (۵۷)

ای مؤمنان! هشیار باشید، منافقان نزد شما می آیند و قسم می خورند که مانند شما مؤمن هستند، در حالی که این طور نیست، آنان دروغ می گویند، اگر نزد شما می آیند و چنین سخن می گویند برای این است که از شما می ترسند، اگر پناهگاهی یا غاری در کوه ها یا حفره ای در زمین پیدا کنند، خود را شتابان به آن می رسانند و پناه می جویند تا از شما دور باشند. آنان خود را از شما

ص: ۱۱۹

نمی دانند. پس همیشه در ترس و وحشت هستند، به من ایمان ندارند و برای همین است که از غیر من می ترسند.

* * *

توبه: آیه ۶۰ - ۵۸

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَشِيخُطُونَ (۵۸) وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ (۵۹) إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا
وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶۰)

روزی پیامبر در حال تقسیم زکات در میان نیازمندان بود، یکی از منافقان فریاد زد: «ای پیامبر! عدالت را رعایت کن». او نگران بود که مبادا پیامبر به دوستان و خویشان خود، سهم بیشتری بدهد.

پیامبر به او رو کرد و فرمود: «اگر من عدالت را رعایت نکنم، چه کسی عدالت را رعایت خواهد کرد؟».

در این هنگام بود که این آیه نازل شد: بعضی از منافقان، هنگام تقسیم زکات به تو عیب می گیرند، اگر به آنان به اندازه ای که طمع دارند بدهی، خشنود می شوند و اگر به آنان به اندازه ای که طمع دارند، ندهی، خشمگین می شوند. اگر آنان به آنچه پیامبر به فرمان من، به آنان می دهد، راضی می شدند، برای آنان بهتر بود.

آنان باید به آنچه پیامبر به آنان داده قناعت می کردند و چنین می گفتند: «لطف خدا ما را کفایت می کند و به زودی خدا و پیامبرش از نعمت ها به ما می دهند و

ما تنها رضای خدا را می‌طلبیم». اگر آنان به جای عیب جویی چنین سخن می‌گفتند، برای آنان بهتر بود و به سعادت و رستگاری می‌رسیدند.

درست است که آنان نیازمند بودند، اما هرگز به حق خود راضی نبودند و انتظار داشتند پیامبر به آنان سهم بیشتری بدهد. منافقان می‌خواستند از منافع عمومی بهره بیشتری ببرند و دوستی و دشمنی آنان بر محور منافع مادی می‌چرخید، هر کس از مال دنیا به آنان بیشتر بدهد، او را بیشتر دوست می‌دارند و از هر کس که عدل و حق را رعایت کند، به خشم می‌آیند.

* * *

تو اکنون قانون تقسیم زکات را بیان می‌کنی: زکات باید میان این هشت گروه تقسیم شود:

۱ - فقیر: کسی که در زندگی خود مشکلات مادی دارد و نیاز خود را آشکار نمی‌کند و از کسی تقاضای کمک نمی‌کند. او شغل دارد، اما درآمد آن، کفاف زندگی اش را نمی‌دهد.

۲ - مسکین (درمانده و بیچاره): کسی که کمبود مالی او بسیار شدید است و از دیگران تقاضای کمک می‌کند، او شغل ندارد و یا نمی‌تواند کار کند.

۳ - کسانی که برای جمع آوری زکات اقدام می‌کنند، سهمی از زکات به عنوان مزد به آنان پرداخت می‌شود، زیرا آنان کار دیگری ندارند و کار جمع آوری زکات، وقت زیادی از آنان را می‌گیرد.

۴ - کسانی که باید دل‌های آنان را متمایل کرد: سهمی از زکات به کسانی می‌رسد که هنوز مسلمان نشده‌اند و مسلمان شدن آنان در رشد اسلام و رفع فتنه‌ها اثر زیادی دارد، اینجاست که می‌توان به آنان سهمی از زکات را پرداخت کرد تا دل‌های آنان به اسلام متمایل شود. همچنین ممکن است

ص: ۱۲۱

شخصی مسلمان شده باشد، اما برای همکاری او در اموری مثل جهاد، به او سهمی از زکات بدهند تا دل او به این همکاری راضی شود.

۵ - آزاد کردن بردگان.

۶ - بدهکاران: کسانی که در مال مردم کوتاهی نکرده اند، اما دچار مشکل اقتصادی شده اند و قرض زیادی دارند و نمی توانند آن را پرداخت کنند. (۴۴)

۷ - در راه خدا: همه کارهایی که باعث گسترش و تقویت دین اسلام می شود، کارهایی مثل جهاد، تبلیغ دین و همچنین کارهای عمرانی مثل ساختن جاده، پل، مدرسه و...

۸ - در راه ماندگان: کسانی که در وطن خود ثروت دارند، اما در سفر بر اثر حادثه ای، پول خود را از دست داده اند و نیازمند کمک هستند.

زکات را بر مسلمانان واجب کردی و آنان باید زکات خود را در این هشت موردی که گفته شد، مصرف کنند. مستحب است که هر مسلمان زکات خود را هشت قسمت مساوی کند و هر قسمت را به یکی از موارد بالا بدهد، البته این کار واجب نیست، او می تواند تمامی زکات خود را به مثلاً به یک فقیر بدهد یا با آن مدرسه ای بسازد.

این سخن امام صادق (علیه السلام) است: «اگر همه مردم، زکاتی که بر آنان واجب است، پرداخت می کردند، هیچ نیازمندی در جامعه وجود نداشت». (۴۵)

توبه: آیه ۶۱

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۱)

ص: ۱۲۲

گروهی از منافقان دور هم جمع می شدند و سخنان ناشایسته درباره پیامبر می گفتند، یکی از آنان رو به بقیه کرد و گفت:

___ ممکن است این سخنان به گوش پیامبر برسد و این برای موقعیت ما خوب نیست.

___ نگران نباشید، هر چه می خواهید بگویید، اگر سخنان ما به پیامبر رسید، ما نزد او می رویم و آن را انکار می کنیم و او سخن ما را می پذیرد، او آدم زودباوری است، هر کس هر چه بگوید، می پذیرد.

اکنون تو این آیه را نازل می کنی: «بعضی از منافقان تو را آزار می دهند و می گویند: «پیامبر خوش باور است»، ای پیامبر! به آنان بگو که خوش باور بودن من به نفع شماست، من به خدا و آنچه بر من نازل کرده ایمان دارم و گفتار مؤمنان را می پذیرم، از طرف دیگر، خوش باوری من برای شما که به ظاهر ایمان آورده اید، رحمت است، من سخن شما را قبول می کنم تا اسرار و رازهای شما آشکار نشود. بدانید کسانی که به گفتار و کردارشان پیامبر خدا را آزار می دهند، به عذاب سختی گرفتار خواهند شد».

* * *

وظیفه پیامبر این بود که در نهایت لطف و محبت، سخنان مردم را بشنود و عذرهای آنان را بپذیرد و درباره عیب های آنان، پرده دری نکند و آبرو و شخصیت آنان را حفظ کند.

همه این ها نقطه قوت پیامبر بود، او بسیاری از چیزها را متوجه می شد، اما به روی خود نمی آورد تا دروغگویان رسوا نشوند و راه توبه برای آنان بسته نشود و مردم از اطراف او پراکنده نشوند.

* * *

توبه: آیه ۶۳ - ۶۲

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ

ص: ۱۲۳

أَحِقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (۶۲) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ (۶۳)

منافقان درباره پیامبر و مؤمنان سخنان ناروا می گفتند و بعد از آن نزد آن ها آمده و عذر و بهانه می آوردند و سوگند یاد می کردند که آن سخنان را نگفته اند، اکنون تو به مسلمانان چنین می گویی: «آنان نزد شما می آیند و سوگند یاد می کنند تا شما را خشنود و راضی سازند، در صورتی که اگر ایمان داشتند سزاوار بود که من و پیامبر مرا از خود خشنود سازند، آیا آنان نمی دانند که هر کس با من و پیامبر درافتد به آتش جهنم گرفتار می شود و برای همیشه در آن خواهد ماند و این همان ذلت و خواری بزرگ است.»

توبه: آیه ۶۶ - ۶۴

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَخَيْرُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ (۶۴) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (۶۵) لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعِيدَ إِيْمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نَعُدُّبَ طَائِفَةٍ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۶۶)

لشکر اسلام آماده حرکت به سوی تبوک بود تا با رومیان مقابله کند، عده ای از منافقان روحیه مردم را تضعیف می کردند و به آنان می گفتند: «هیچ کدام از شما به مدینه باز نمی گردید، همه شما به دست رومیان کشته می شوید.»

این منافقان خود را جزء مسلمانان می دانستند، اما با کارهای خود، قصد ضربه زدن به اسلام را داشتند. یکی از آن منافقان به بقیه چنین گفت:

— آیا نمی ترسید که سوره ای بر پیامبر نازل شود و او از این کارهای ما باخبر

شود؟

___ اگر پیامبر از کار ما باخبر شد، قسم می خوریم که شوخی می کردیم.

اینجا بود که تو این دو آیه را نازل کردی:

* * *

ای پیامبر! منافقان بیم دارند که سوره ای درباره آنان نازل شود و اسرار آن ها را فاش سازد، اکنون به آنان بگو: «هر چقدر می خواهید مسخره کنید، همان چیزی را که از فاش شدنش می ترسید، آشکار خواهد شد، به زودی خدا راز شما را آشکار می کند».

ای پیامبر! اگر از آنان سؤال کنی که چرا این سخنان را گفتید؟ در جواب می گویند: «ما برای سرگرمی سخن گفتیم و قصد ما شوخی بود»، به آنان بگو: «آیا خدا و آیات و پیامبر او را مسخره می کنید؟ عذر و بهانه نیاورید که شما بعد از ایمان آوردن، کافر شدید، زیرا خدا و پیامبر او را مسخره کردید. اگر گروهی از شما توبه کنند، خدا آنان را می بخشد، اما گروه دیگر شما توبه نمی کنند و به راه خود اصرار میورزند، آنان به عذاب گرفتار خواهند شد زیرا آنان تبهکارند».

* * *

توبه: آیه ۷۰ - ۶۷

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمْ الْفَاسِقُونَ (۶۷) وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۶۸)
كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا

ص: ۱۲۵

اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (٦٩)
أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (٧٠)

مردان و زنان منافق از مؤمنان نیستند، آنان در نفاق و معصیت و نافرمانی مانند یکدیگر هستند و از یک گروه می باشند، آنان مردم را به زشتی ها و گناهان دعوت می کنند و از زیبایی ها و خوبی ها منع می کنند، آنان در راه خدا انفاق نمی کنند و تو را فراموش کرده اند، پس تو هم آنان را به حال خود رها می کنی و از رحمت خود محروم می سازی، این منافقان مردمی تبهکار هستند.

تو آتش جهنم را به منافقان و کافران وعده می دهی و آنان در عذاب تو، جاودانه خواهند ماند، برای کیفر آنان، آن آتش بس است زیرا هیچ عذابی بالاتر از جهنم نیست، تو آنان را لعنت کرده ای و از رحمت خود دور نموده ای، پس آنان برای همیشه عذاب خواهند شد.

در طول تاریخ همواره گروهی به عنوان مخالف و منافق، مانع هدایت مردم بوده اند و با پیامبران دشمنی کرده اند، آنان در زمان خود، به هر کاری که می خواستند دست زدند و از این دنیا بهره های مادی بردند و سپس مرگ به سراغ آنان آمد و اکنون آن ها در عذاب گرفتارند.

منافقانی هم که با محمد (صلی الله علیه وآله) دشمنی می کنند، چند روزی فرصت دارند تا در این دنیا زندگی کنند و از آن بهره ببرند، به زودی مرگ سراغ آنان می آید.

مردمی که قبل از آنان با پیامبران دشمنی می کردند، هم مال و هم فرزندان بیشتری داشتند، اما همه آنان نابود شدند و ثروت و فرزندان زیاد آنان

نتوانست عذاب را از آنان دور کند.

منافقان همانند گذشتگان، به یاوه گویی و دشمنی با دین خدا سرگرم شدند و اعمال آن ها در دنیا و آخرت تباه شد، به راستی که آنان زیانکاران واقعی هستند.

* * *

آیا این منافقان از سرنوشت قوم نوح و قوم عاد و قوم ثمود باخبر نیستند؟ آیا چیزی درباره قوم مدین و قوم لوط نشنیده اند؟

آنان مردمانی بودند که در عصر خود از همه نعمت های دنیایی بهره مند بودند، اما با پیامبران خود دشمنی کردند و سرانجام به عذاب گرفتار شدند.

قوم نوح، گرفتار طوفان شدند.

قوم «عاد» نیز سخنان پیامبر خود (که هود(علیه السلام) نام داشت) را نپذیرفتند و گرفتار تندبادهای سهمگین شدند و از بین رفتند.

قوم «ثمود» هم سخنان صالح(علیه السلام) را دروغ شمردند و شتر او را که معجزه ای آسمانی بود، کشتند و زلزله ای ویرانگر، شهر آنان را با خاک یکسان کرد و همه نابود شدند.

قوم «لوط» با پیامبر خود (که نامش لوط(علیه السلام) بود) دشمنی کردند و به عذاب سختی گرفتار شدند، شهر آنان زیر و رو شد و بارانی از سنگریزه بر سر آنان فرود آمد و همه هلاک شدند.

قوم «مدین» از سخنان پیامبر خود (که شعیب(علیه السلام) نام داشت) سر باز زدند و در معامله با دیگران تقلب کردند و کم فروشی نمودند. سرانجام زلزله ای سهمگین شهر آنان را نابود کرد و همگی هلاک شدند.

آن پیامبران، مردم را با حجت های روشن و سخنان واضح به سوی تو فراخواندند، اما آنان پیامبران خود را انکار کردند، تو به هیچ کس ظلم

ص: ۱۲۷

نمی کنی، بلکه آنان به خود ظلم کردند و از سعادت و رستگاری محروم شدند.

توبه: آیه ۷۲ - ۷۱

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۷۱) وَعِدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۷۲)

از منافقان و ویژگی های آنان سخن گفتم، اکنون از ویژگی های مؤمنان سخن می گویم: مؤمنان، دوست و یاور یکدیگر هستند، آنان مردم را به خوبی ها فرا می خوانند و از زشتی ها و گناهان باز می دارند، نماز می خوانند و زکات مال خود را می پردازند، از تو و پیامبر تو اطاعت می کنند، آنان همان کسانی هستند که تو لطف و رحمت خود را بر آنان نازل می کنی، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

تو وعده بهشت را به مؤمنان داده ای، بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، مؤمنان در بهشت برای همیشه می مانند و از نعمت های آن بهره مند می شوند. تو به آنان در بهشت جاودان، قصرهای نیکو و زیبا می دهی، البته رضایت و خشنودی تو که نصیب آنان می شود، برتر از همه این نعمت ها می باشد و این همان رستگاری بزرگ است.

توبه: آیه ۷۳

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ

ص: ۱۲۸

قبلاً از پیامبر خواستی تا با کافران و منافقان مدارا کند، اما اکنون پیامبر مکه را فتح نموده است و تقریباً بیشتر قبیله های عرب مسلمان شده اند، از او می خواهی تا با کافران و منافقان جهاد کند و بر آنان سخت بگیرد که در آخرت جایگاه آنان جهنم است و چه بد سرنوشتی در انتظار آنان است.

جهاد با قتال فرق می کند، «جهاد» یعنی «مبارزه»، اما «قتال» یعنی «جنگ مسلحانه».

پیامبر هرگز با منافقان، قتال و جنگ مسلحانه نکرد، او فقط با کافران، جنگ مسلحانه داشت، تو در اینجا از او می خواهی با منافقان و کافران جهاد و مبارزه کند.

پیامبر با منافقان این گونه جهاد و مبارزه می کرد: فرصت فتنه گری را از آنان می گرفت، به آنان فرصت نمی داد تا با دسیسه های خود، ایمان مردم را تضعیف کنند، همواره مواظب رفتار آنان بود، نمی گذاشت دروغ های خود را در جامعه منتشر کنند، مانع جاسوسی آنان برای دشمنان می شد. خلاصه آن که پیامبر هیچ گاه با منافقان، قتال و جنگ مسلحانه نکرد، زیرا تو به او دستور چنین کاری نداده بودی. (۴۶)

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعِيدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۷۴)

سال دهم هجری است، پیامبر اعمال حج را انجام داده است و به سوی مدینه بازمی گردد، بیش از صد هزار نفر از مسلمانان همراه او هستند، وقتی او به سرزمین «غدیر خم» می رسد، به همه دستور می دهد تا در آنجا منزل کنند، نزدیک ظهر است، همه برای نماز آماده می شوند. صف های نماز مرتب می شود، همه نماز ظهر را با پیامبر می خوانند.

بعد از نماز پیامبر با مردم سخن می گوید و سپس علی (علیه السلام) را صدا می زند، علی (علیه السلام) نزد پیامبر می رود و طرف راست پیامبر می ایستد. (۴۷)

این صدای پیامبر است که به گوش می رسد: «ای مردم! چه کسی بر شما ولایت دارد؟»

همه می گویند: «خدا و پیامبر او». (۴۸)

اکنون پیامبر، دست علی (علیه السلام) را در دست می گیرد و با صدای بلند می گوید: «هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست».

سپس پیامبر چنین دعا می کند: «خدایا! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن». (۴۹)

اکنون پیامبر از مردم می خواهد تا با علی (علیه السلام) بیعت کنند، پیامبر تصمیم می گیرد تا سه روز در این سرزمین بماند. (۵۰)

خورشید غروب می کند، امشب، این بیابان میزبان ۱۲۰ هزار نفر است، زیر نور ماه تا چشم کار می کند خیمه برپا شده است.

صدایی به گوش می رسد، گویا چند نفر در خیمه ای با هم سخن می گویند، یکی از آنان چنین می گوید:

___ به خدا قسم، محمد دیوانه شده است!

___ آری، حق با توست، دیدید که چگونه عشق علی، محمد را دیوانه کرد؟!

___ او آرزو دارد که بعد از او، علی به حکومت برسد، اما به خدا قسم، ما نمی گذاریم که چنین بشود. (۵۱)

اینان چه کسانی هستند که درباره پیامبر چنین سخن می گویند؟ نکند آن ها نقشه ای در سر داشته باشند؟ نکند بخواهند فتنه ای برپا کنند؟

بعد از لحظاتی، خذیفه که یکی از یاران باوفای پیامبر است، وارد خیمه آن ها

می شود، گویا او این سخنان را شنیده است، او با ناراحتی به آن ها می گوید: «هنوز پیامبر در میان ماست و شما این چنین سخن می گوئید، فردا صبح همه سخنان شما را به پیامبر خواهیم گفت». (۵۲)

* * *

صبح فرا می رسد، همه جا روشن می شود، حذیفه نزد پیامبر می آید و بعد از سلام، چنین می گوید:

— ای پیامبر! دیشب، صدای چند نفر را شنیدم که ظاهراً می خواهند توطئه کنند.

— ای حذیفه! آیا آن ها را می شناسی؟

— آری.

— سریع برو و آن ها را به اینجا بیاور.

حذیفه برمی خیزد و پس از مدتی، آن سه نفر را با خود می آورد، آن ها وارد خیمه پیامبر می شوند. پیامبر رو به آن ها می کند و می گوید: «شما دیشب با یکدیگر چه می گفتید؟».

همه آن ها می گویند: «به خدا قسم، ما اصلاً با هم سخنی نگفته ایم، هر کس از ما چیزی برای شما گفته، دروغگو است».

این سه نفر قسم دروغ می خورند و پیامبر آن ها را به حال خود رها می کند و آن ها از خیمه پیامبر بیرون می آیند و به خیمه های خود می روند. (۵۳)

اکنون این آیه را نازل می کنی: «منافقان به نام من سوگند می خورند که سخنی نگفته اند، در حالی آنان سخنان کفرآمیز گفتند و پس از اسلام آوردن کافر شدند».

* * *

این آیه تقریباً در سه روز، کامل می شود، تو ادامه این آیه را چنین می گویی: «منافقان نقشه ای کشیدند ولی در نقشه خود موفق نشده و شکست خوردند، من و پیامبرم، آنان را از فضل و بخشش خود توانگر ساختم و آنان این چنین کینه جویی کردند، اگر آنان توبه کنند برایشان بهتر است و اما اگر نافرمانی کنند، من در دنیا و آخرت آنان را به عذابی دردناک مجازات می کنم و آنان روی زمین هیچ یار و یآوری نخواهند داشت تا آنان را از عذاب من نجات دهد».

به راستی ماجرا چیست؟ منافقان چه نقشه ای داشتند؟ توطئه آنان چه بود؟ من دوست دارم از این ماجرا باخبر شوم، باید تاریخ را بخوانم...

پیامبر سه روز در منطقه غدیر خُجَم می ماند، از روز هجدهم تا بعد از ظهر روز بیست و یکم. همه مردم با علی (علیه السلام) بیعت می کنند، بعد از آن پیامبر آماده می شود تا به سوی مدینه بازگردد. کاروان حرکت می کند و به سوی مدینه پیش می رود.

چند ساعت می گذرد، هوا کم کم تاریک می شود، اذان مغرب می شود، در دل بیابان، کاروان توقّف می کند، نماز، سریع خوانده می شود و کاروان حرکت می کند.

هوا تاریک است، ستارگان جلوه نمایی می کنند، نسیم خنکی میوزد، در این تاریکی شب، چهره پیامبر می درخشد، در کنار او خدیفه به چشم می آید، کاروان باید از این مسیر کوهستانی عبور کند، این تنها راه رسیدن به مدینه است. هر چه کاروان جلوتر می رود، راه عبور باریک تر و تنگ تر می شود، اینجا گردنه ای است که عبور از آن بسیار سخت است، به اینجا «عقبه هرشا» می گویند، جاده، تنگ می شود، همه باید در یک ستون قرار گیرند و عبور

شتر پیامبر اولین شتری است که از گردنه عبور می کند، پشت سر او، حُذیفه و عَمّار هستند. در دل شب، فقط پرتگاهی هولناک به چشم می آید. همه باید مواظب باشند تا در درّه سقوط نکنند.

ناگهان صدایی به گوش پیامبر می رسد. این جبرئیل است که با پیامبر سخن می گوید: «ای محمّد! عده ای از منافقان در بالای کوه کمین کرده اند و تصمیم به کشتن تو گرفته اند». (۵۵)

جبرئیل، پیامبر را از راز بزرگی آگاه می کند، رازی که هیچ کس از آن خبر ندارد، عده ای از منافقان تصمیم شومی گرفته اند. آن ها وقتی دیدند پیامبر علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین خود معرفی کرد، تصمیم گرفته اند تا پیامبر را ترور کنند. (۵۶)

آنان از تاریکی شب استفاده کرده اند و خود را زودتر به بالای کوه رسانده اند، آن ها چهارده نفر هستند و می خواهند با نزدیک شدن شتر پیامبر، سنگ پرتاب کنند، وقتی سنگ ها از کوه پایین بیایند، شتر پیامبر از این مسیر باریک خارج خواهد شد و در دل این درّه عمیق سقوط خواهد کرد و با سقوط شتر، پیامبر کشته خواهد شد. این نقشه آن هاست و آن ها منتظرند تا لحظاتی دیگر نقشه خود را اجرا کنند.

جبرئیل نام آن منافقان را برای پیامبر می گوید و پیامبر با صدای بلند آن ها را صدا می زند. صدای پیامبر در دل کوه می پیچد، منافقان با شنیدن صدای پیامبر می ترسند. عَمّار و حُذیفه، شمشیر خود را از غلاف می کشند و از کوه بالا می روند، منافقان که می بینند راز آن ها آشکار شده است، فرار می کنند. حُذیفه، نفس زنان می آید و به پیامبر خبر می دهد که منافقان فرار کرده اند.

حذیفه منافقان را شناخته است ، اما پیامبر از او می خواهد که هیچ گاه نام آن ها را فاش نکند.

این همان توطئه ای بود که در این آیه درباره آن سخن گفتم، تو جان پیامبر را حفظ کردی و به زودی این منافقان را به سزای اعمالشان می رسانی.

توبه: آیه ۷۸ - ۷۵

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵) فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۷۶) فَمَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۷۷) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سَرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۷۸)

می دانی که بیماری نفاق و دورویی می تواند آسیب بزرگی به سعادت فرد و جامعه بزند، از این رو باز هم از منافقان می گویی، داستان «ثعلبه» را برایم بازگو می کنی:

ثعلبه، مسلمانی بود که در مدینه زندگی می کرد او زندگی بسیار ساده ای داشت و از ثروت دنیا، چیز زیادی نداشت، مردم مدینه او را «کبوتر مسجد» می خواندند، زیرا بیشتر وقت ها در مسجد مشغول عبادت بود. او همه نمازهایش را پشت سر پیامبر می خواند و هرگز نماز جماعت را از دست نمی داد.

آرزوی او این بود که روزی ثروتمند شود، او بارها و بارها نزد پیامبر می آمد و از او می خواست برای ثروتمند شدن او دعا کند.

پیامبر به او می فرمود: ای ثعلبه! ثروت کمی که بتوانی شکر آن را به جا

آوری بهتر از ثروت زیادی است که با کفران نعمت همراه باشد.

اما ثعلبه بر خواسته خود اصرار داشت، او روزی نزد پیامبر آمد و قسم خورد که من هرگز کفران نعمت نمی کنم.

پیامبر برای او دعا کرد، او یک گوسفند بیشتر نداشت، به برکت دعای پیامبر، کم کم گوسفندان او زیاد شدند، او مجبور شد وبه اطراف مدینه کوچ کرد، دیگر فرصت نداشت به مسجد بیاید، فقط روزهای جمعه به مسجد می آمد.

گوسفندان او زیادتر شدند، او دیگر جمعه ها هم برای نماز جمعه نمی آمد، دیگر از او خبری نبود، او آن چنان مشغول دنیا شده بود که پیامبر و مسجد را فراموش کرده بود، او فقط به فکر زیاد شدن ثروت خود بود و نمی دانست مال دنیا، مانند آب دریاست که هر چه آن را بنوشی، تشنه تر می شوی.

تو بر پیامبر خود آیه زکات را نازل کردی، هر مسلمان ثروتمندی باید مقداری از مال خود را برای نیازمندان پرداخت کند، این قانون تو بود، پیامبر مأموری را نزد ثعلبه فرستاد تا زکات مال او را تحویل بگیرد و برای نیازمندان مدینه بیاورد.

فرستاده پیامبر نزد ثعلبه رفت و حکم زکات را برای او گفت، ثعلبه به بیماری حرص دنیا مبتلا شده بود، این سخن پیامبر را نپذیرفت و زکات مال خود را نداد و این چنین بود که او از منافقان شد. وقتی این خبر به پیامبر رسید، پیامبر سه بار فرمود: «وای بر ثعلبه!».

تو این آیات را بر پیامبر نازل کردی:

بعضی از افراد با من عهد می کنند و می گویند: «اگر خدا به ما ثروتی بدهد، ما به دیگران کمک می کنیم و زکات می دهیم و ما از بندگان خوب خدا خواهیم شد»، اما وقتی که من از فضل و کرم خویش آنان را بهره مند ساختم، در

پرداخت زکات، بخل ورزیدند و به عهد خود وفا نکردند و پیمان خود را شکستند.

من به خاطر این پیمان شکنی و دروغگویی آنان در دل های آنان تصرّف می کنم و نفاق و دورویی را در دل آنان جایگزین می نمایم، آیا آنان نمی دانند که من از راز و گفتار پنهانی آنان باخبرم، من خدایی هستم که به رازهای پنهانی آگاهی دارم.

این درس بزرگی برای کسانی است که هنگام فقر، دم از ایمان می زنند و وقتی به ثروت می رسند، غرق دنیاپرستی می شوند و پیمان خود را با تو فراموش می کنند و دچار بخل و خودخواهی می شوند، انسانی که ظرفیت نداشته باشد، نعمت ها برای او بلا می شوند و برای همین گاهی فقر به صلاح بنده است و او خبر ندارد.

ص: ۱۳۷

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۹)

اکنون ادامه حوادث جنگ تبوک (سال نهم هجری) را بیان می کنی: لشکر اسلام باید هر چه زودتر به سوی تبوک حرکت می کرد، آماده کردن لشکر به کمک های مردمی نیاز داشت. پیامبر از مردم خواست هر کس به هر اندازه ای که می تواند به لشکر اسلام کمک کند.

گروهی از ثروتمندان مدینه مقداری از دارایی خود را نزد پیامبر آوردند تا پیامبر آن را در راه آماده سازی لشکر اسلام مصرف کند. وقتی منافقان این منظره را دیدند، به آنان گفتند: «شما این کار را برای خودنمایی انجام می دهید».

از طرف دیگر، بعضی از افراد کم درآمد هم مقداری خرما تهیه کردند و آن را

خدمت پیامبر آوردند، منافقان آنان را مسخره کردند و گفتند: «آیا مشکل لشکر اسلام با این مقدار خرما، حل می شود؟».

اینجا بود که تو این آیه را نازل کردی: «منافقان به مؤمنانی که به لشکر اسلام کمک می کنند، عیب جویی می کنند، همچنین آنان مؤمنان فقیری که به اندازه توانشان کمک می کنند را مسخره می کنند، من در روز قیامت، کیفر این مسخره کردن آنان را می دهم، عذاب دردناکی در انتظار آنان است».

* * *

تو به عملی که با اخلاص و نیت پاک باشد، امتیاز می دهی، مقدار آن مهم نیست، کسانی که از صبح تا شب به کارگری می رفتند، مزد یک روز کار کردن آنان، مقداری خرما بود، آنان همان خرما را برای پیامبر آوردند تا در آذوقه لشکریان اسلام قرار دهد، تو این کار آنان را پذیرفتی و در روز قیامت به آنان پاداش بزرگی می دهی.

* * *

توبه: آیه ۸۹ - ۸۰

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۸۰) فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (۸۱) فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ (۸۳) وَلَا تَصَلِّ عَلَيَّ

ص: ۱۳۹

أَحِيدَ مِنْهُمْ مَيَاتٌ أَبَدًا وَلَمَّا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (٨٤) وَلَمَّا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهِقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (٨٥) وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطُّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (٨٦) رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَمَّا يَفْقَهُونَ (٨٧) لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٨٨) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (٨٩)

ای محمد! برای این منافقان، چه طلب آمرزش بکنی و چه نکنی، فرقی نمی کند، اگر حتی هفتاد مرتبه هم طلب آمرزش برای آنان کنی، هرگز آن ها را نمی بخشم، زیرا آنان به من کفر ورزیدند و پیامبری تو را انکار کردند، من تبهکاران را به حال خود رها می کنم و آنان را هرگز به بهشت رهنمون نمی سازم.

آنان از این که در جنگ شرکت نکردند و نافرمانی تو را نمودند، خوشحال هستند، جهاد با جان و مال در راه من برای آنان بسیار سخت و ناگوار بود، آنان مردم را از رفتن به جهاد دلسرد می کردند و می گفتند: «در این هوای گرم و سوزان به میدان جنگ نروید».

ای محمد! به آنان چنین بگو: «آتش جهنم از این هوا، سوزان تر است». اگر آنان به روز قیامت ایمان داشتند، لحظه ای فکر می کردند و با سرپیچی از فرمان تو، این گونه عذاب جهنم را برای خود نمی خریدند. آنان راحتی چند روزه دنیا را برگزیدند، از این پس، باید کم بخندند و بسیار گریه کنند، زیرا به

زودی، مرگ به سراغ آنان می آید و به عذاب سختی گرفتار می شوند.

ای محمّد! آنان فکر می کنند که تو و یارانت دیگر به مدینه باز نمی گردید و همه به دست دشمنان کشته می شوید، هرگاه که تو را به سلامت از این جنگ به مدینه بازگردانم، آن منافقان نزد تو می آیند و می خواهند به آنان اجازه بدهی تا در جنگ بعدی شرکت کنند، به آنان بگو: به شما دیگر اجازه جهاد نمی دهم، شما هرگز با من به جهاد نمی آید و هیچ گاه همراه من با دشمنان پیکار نمی کنید، مگر یادتان رفته است؟ شما در این جنگ، از جهاد کناره گرفتید در خانه های خود ماندید، پس اکنون هم با زنان و کودکان که از جنگ معاف شده اند، بمانید.

ای محمّد! بر مرده هیچ کدام از آنان نماز نگذار و کنار قبر آنان نیز حاضر نشو، زیرا آنان به من کفر ورزیدند و پیامبری تو را انکار کردند، آنان در حالی که تبهکار بودند، از دنیا رفتند.

بعضی از منافقان، دارای ثروت و فرزندان زیادی هستند، هرگز فکر نکن که این نعمت هایی که به آنان داده ام، نشانه مهربانی من است، آنان نمی توانند با این نعمت ها هرگز روی آرامش را ببینند، من آنان را با ثروت و پول و فرزندانشان عذاب می کنم.

آنان به روز قیامت ایمان نیاورده اند و زندگی را فقط در این دنیا می دانند، همیشه نگران از دست دادن ثروت خود هستند، من فرزندان آنان را مایه غم و غصّه و بلائی جانشان قرار می دهم. آنان در بن بست غم آلود زندگی مادی، گرفتارند و در حالی که کافرنند از دنیا می روند و از سعادت آخرت محروم می شوند.

وقتی سوره ای را بر تو نازل می کنم و از مردم می خواهم به من ایمان بیاورند

و همراه تو به جهاد بروند، منافقان نزد تو می آیند و می گویند به ما اجازه بده با معاف شدگان (زنان و کودکان) بمانیم، آنان توانایی و قدرت جسمی و مالی برای جهاد دارند، اما برای حفظ جان و مال خود به این راضی شدند که با معاف شدگان از جهاد بمانند، من هم بر دل های آنان مهر زدم.

تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند، اما آنان راه شیطان را انتخاب کردند، نتیجه کار آنان، این بود که نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش شد. این قانون توست: هر کس لجاجت به خرج دهد و بهانه جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می شود.

ای محمّد! من به تو و به یاران باوفای تو که در راه من با جان و مال خود جهاد کردید، همه نعمت ها و خوبی ها را می دهم و سعادت و رستگاری همیشگی از آن شماست، من برای شما بهشت خویش را آماده کرده ام، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرها جاری است و شما در آنجا جاودانه خواهید ماند و این همان رستگاری بزرگ است.

* * *

توبه: آیه ۹۳ - ۹۰

وَجَاءَ الْمُعَذَّبُونَ مِنَ الْأَغْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعِيدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۰) لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَمَّا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لِمَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ (۹۲) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ

ص: ۱۴۲

يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْيَاءٌ رَضُوا بَأْنَ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳)

ای محمّد! گروهی که واقعاً نمی توانستند به جهاد بروند و عذر دارند، نزد تو آمدند تا به آنان اجازه دهی که در جهاد شرکت نکنند و تو به آنان این اجازه را دادی. بعد از آن، عده ای هم که عذر نداشتند و می توانستند در جنگ شرکت کنند، نزد تو آمدند و به دروغ به تو گفتند که ما نمی توانیم به جهاد بیاییم، به زودی آنان را به عذاب گرفتار می کنم، آنان راه کفر و انکار را پیش گرفتند و از دستور من نافرمانی کردند.

اگر ضعیفان و بیماران و کسانی که هزینه راه و خرج سفر و مخارج زندگی خانواده خود را ندارند، به جهاد نیایند، گناهی بر آنان نیست، البته آنان باید برای دین من خیرخواهی کنند و مردم را به جهاد تشویق کنند و به آنان روحیه بدهند، اینان از نیکوکاران می باشند و هیچ کس نمی تواند نیکوکاران را توبیخ یا سرزنش بکند که چرا به جنگ نرفته اند، مهم این است که انسان به وظیفه اش عمل کند، اگر آنچه را من برای او مشخص می کنم، انجام دهد، نیکوکار است و من بخشنده و مهربان هستم.

کسانی هم نزد تو آمدند تا برای رفتن به جهاد، آنان را بر اسب یا شتر سوار کنی، تو به آنان گفستی که اسب یا شتری نمی یابم که شما را بر آن سوار کنم، آنان با چشم گریان بازگشتند و اندوهناک بودند که چرا توان مالی ندارند که برای جهاد هزینه کنند، به آنان خبر بده که هیچ ایراد و گناهی بر آنان نیست، آری، آنان دوست داشتند در جهاد شرکت کنند اما این فرصت برای آنان فراهم

البته کسانی هم بودند که هیچ عذری نداشتند و توانایی جسمی و مالی داشتند و همراه تو به جهاد نیامدند، آنان را باید مؤاخذه و سرزنش و ملامت کرد، آنان با این که توانگر بودند، امّیا دوست داشتند با معاف شدگان (زنان و کودکان و ناتوانان) در شهر بمانند، آنان اهل نفاق و دورویی هستند و این نفاق کارشان را به جایی رسانده که من بر دل های آنان مُهر زدم و آنان را به حال خود رها کردم، آنان نمی دانند که خود را از چه سعادت محروم کردند و چه عذابی را برای خود خریدند.

* * *

توبه: آیه ۹۶ - ۹۴

يَعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴) سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمِثْلُ أَوْاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۵) يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَمْرَضُوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَمَّا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۹۶)

پیامبر همراه با یاران خود به جنگ تبوک رفت و پس از مدّتی از جنگ بازگشت، منافقانی که در مدینه مانده بودند به فکر این افتادند که نزد پیامبر بروند و عذرخواهی کنند، این عذرخواهی آنان واقعی نبود، آنان واقعاً از کار خود پشیمان نبودند، بلکه می خواستند جایگاه خود را نزد مردم، اصلاح

کنند.

اکنون تو با پیامبر خود درباره منافقان سخن می گویی:

ای محمد! وقتی از جنگ تبوک برگردی، منافقان نزد تو می آیند و عذرخواهی می کنند، به آنان چنین بگو: «عذرخواهی نکنید که هرگز حرف های شما را باور نمی کنم، خدا ما را از تبت های شما باخبر کرد، به زودی من به فرمان خدا، کارهای شما را برای همه آشکار می کنم، مرگ در انتظار شماست، شما به سوی خدایی که پنهان و آشکار را می داند باز می گردید و به آنچه انجام داده اید، آگاه می شوید و شما را به سزای اعمالتان می رساند».

ای محمد! آنان نزد تو می آیند و سوگند یاد می کنند تا تو عذر و بهانه آنان را بپذیری و از آنان راضی شوی، اگر بر فرض، تو و یارانت هم از آنان راضی شوید، من هرگز از آن مردم تبهکار راضی و خشنود نمی شوم!

توبه: آیه ۹۹ - ۹۷

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹۷) وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۹۸) وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَّا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۹)

منافقان را به دو گروه تقسیم می کنی: گروهی که در شهر مدینه زندگی

ص: ۱۴۵

می کنند و گروهی هم در بیابان های اطراف شهر.

گروه دوم که صحرائشین هستند، در کفر و نفاق شدیدترند، آنان به سبب شدت نادانی، قوانین و احکامی که تو بر پیامبر نازل کرده ای را نمی شناسند.

گروهی از آنان وقتی پولی را در راه تو انفاق می کنند، فکر می کنند ضرر کرده اند، پرداخت زکات را ضرری برای خود می بینند، آنان همیشه منتظر هستند تا حوادث دردناکی برای مسلمانان پیش آید و آنان در کار خود ناکام بمانند، اما نمی دانند که حوادث دردناکی (مثل ذلت و خواری در دنیا و آخرت و عذاب جهنم) در انتظار آنان است و تو خدای شنوا و دانا هستی و به گفتار و اندیشه های آنان آگاهی.

* * *

از صحرائشینان سخن گفتم، آیا همه صحرائشینان این گونه هستند؟ آیا همه آنان راه کفر و نفاق را در پیش می گیرند؟

نه. این طور نیست، برخی از صحرائشینان به تو و روز قیامت ایمان دارند و آنچه را که در راه تو انفاق می کنند، مایه تقرب به تو و سبب دعای خیر پیامبر تو می دانند، این پولی که آن ها در راه تو می دهند، باعث تقرب آن ها به توست، آنان با این کار، به سوی تو می آیند و خشنودی و رضایت تو را از آن خود می کنند، تو آنان را در بهشت مهربانی خود مهمان می کنی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

* * *

واژه «أعرابی» به معنای «صحرائشین» است.

ص: ۱۴۶

من باید این واژه را با دقت بررسی کنم، در فرهنگ اسلامی به کسی که از آموزه های دینی چیزی نمی داند، «صحرانشین» می گویند.

این واژه، به مکانی که انسان زندگی می کند، بستگی ندارد، ممکن است من در شهر زندگی کنم ولی عقب افتاده و جاهل به شمار آیم، وقتی من از آموزه های دینی چیزی نمی دانم، «صحرانشین» هستم.

از طرف دیگر، یک نفر ممکن است در بیابان ها و روستاهای دور افتاده زندگی کند، اما به خاطر فرهنگ، دانش و ایمانش انسانی متمدن به شمار آید.

این سخن امام صادق (علیه السلام) است: «هر کس آگاهی و شناخت کافی از دین خود پیدا نکند، صحرانشین و اعرابی است.» (۵۷)

انسانی که در جهل زندگی می کند و احکام دین را نمی داند، «صحرانشین» است، فرقی نمی کند در شهر زندگی کند یا در بیابانی دور افتاده. کسی که آموزه های دین را می داند و احکام قرآن را فرا گرفته است، متمدن است، چه در شهر زندگی کند، چه در بیابان.

توبه: آیه ۱۰۰

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۰)

درباره منافقان سخن گفتمی، اکنون اشاره ای به مؤمنان می کنی و از سه گروه آنان یاد می کنی:

ص: ۱۴۷

الف. «مهاجران» کسانی بودند که در مکه به پیامبر ایمان آوردند و در راه اسلام سختی زیادی، تحمل نمودند و همراه پیامبر به مدینه هجرت کردند.

ب. «انصار»، همان مردم مدینه بودند که مسلمان شدند و پیامبر را به شهر خود دعوت کردند و تا پای جان از او حمایت نمودند.

ج. «تابعین» کسانی بودند که از مهاجران و انصار پیروی کردند و راه آنان را ادامه دادند.

تو از آنان خوشنود هستی و آنان نیز از تو خوشنودند. برای آنان بهشتی را آماده کرده ای که نهرها زیر درختان آن جاری است، آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود و این رستگاری بزرگ است.

* * *

توبه: آیه ۱۰۱

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَيُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ (۱۰۱)

با پیامبر بار دیگر از منافقان سخن می گویی: «ای محمد! برخی از صحرانشینان که در اطراف شهر مدینه زندگی می کنند، از منافقان هستند، گروهی از ساکنان شهر مدینه هم در نفاق حرفه ای شده اند و به آن خو گرفته اند، تو آنان را نمی شناسی، اما من آن ها را می شناسم و از نقشه های آنان باخبرم، من آنان را یک بار قبل از مرگ و یک بار بعد از مرگ، مجازات خواهم کرد، هنگام جان دادن، عذاب مرا خواهند چشید، بعد از مرگ نیز به عذاب گرفتار خواهند شد و وقتی روز قیامت فرا رسد، فرشتگان آن ها به سوی آتش

ص: ۱۴۸

* * *

این هشدار برای همه مسلمانان است که مواظب باشند، منافقان به اسم مؤمنان در میان آن ها نفوذ کرده اند، آنان آنقدر ماهرانه کار می کنند که کسی نمی تواند به آنان شک کند، آنان منتظر هستند تا فرصتی به دست آورند و دست به فتنه بزنند. پیامبر هم با علم عادی و معمولی نمی تواند آنان را بشناسد، البته اگر خدا به او وحی کند و او را از منافقان باخبر سازد، او می تواند آنان را شناسایی کند.

وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲)

تو بندگان خود را دوست داری، اگر کسی خطایی کرد و واقعاً پشیمان شد، راه بازگشت به روی او باز است، او می تواند به سوی تو بازگردد و تو گناهش را می بخشی و رحمت خویش را بر او نازل می کنی.

تو در اینجا از بندگان گناهکار خود چنین یاد می کنی: «گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردند و از خطایی که انجام داده اند، پشیمان شدند، آنان کسانی هستند که ایمان به من و روز قیامت را با گناه آمیخته اند، هم اعمال پسندیده دارند و هم گناه، من بخشنده و مهربان هستم».

* * *

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ.

این جمله ای را (که در وسط آیه آمده است) ترجمه نکردم. باید صبر کنم،

می خواهیم به ترجمه های فارسی بیشتری از قرآن مراجعه کنیم. مطالعه و تحقیق می کنیم، بیش از چهل ترجمه را می بینم، آن ها این جمله قرآن را به یکی از گزینه های زیر ترجمه کرده اند:

۱ - امید است که خدا توبه آنان را بپذیرد.

۲ - باشد که خدا توبه آنان را بپذیرد.

۳ - شاید خدا توبه آنان را بپذیرد.

۴ - چه بسا خدا توبه آنان را بپذیرد. (۵۸)

منظور این ترجمه ها این است که وقتی بنده گناهکار توبه می کند، تو شاید توبه او را بپذیری. پس سخن از احتمال است.

نمی دانم چرا این ترجمه ها به دل من نمی نشیند، این آیه ۱۰۲ سوره توبه است. دو آیه بعد را می خوانم، تو در آیه ۱۰۴ چنین می گویی: «آیا مؤمنان نمی دانند که من توبه بندگانم را می پذیرم؟».

چگونه می شود یک جا از احتمال قبول توبه سخن بگویی و دو آیه بعد، به همه مژده قبول توبه را بدهی؟

من باید مطالعه کنم...

نام او «حَیْثَمَه» بود، در کوفه زندگی می کرد. یک سال او به مدینه رفت و خدمت امام باقر(علیه السلام) رسید. آن روز امام باقر(علیه السلام) درباره این آیه سخن گفت.

حَیْثَمَه با دَقْت به سخنان امام گوش فرا داد، او باور داشت که تفسیر واقعی قرآن را باید از اهل بیت(علیهم السلام) شنید. (۵۹)

آن روز یاران امام باقر(علیه السلام) فهمیدند که منظور خدا از این سخن چیست، امام این آیه را این گونه تفسیر کرد: «خدا قطعاً گناه آنان را می بخشد که او بخشنده

ص: ۱۵۱

طبق این سخن امام، در ترجمه این آیه، نباید از واژه های «امید است»، «شاید»، «چه بسا» استفاده کرد، خدا قطعاً گناهان بندگان پشیمان خود را می بخشد.

اگر کسی قبل از فرا رسیدن مرگ توبه کند، خدا او را می بخشد. البته توبه باید قبل از لحظه مرگ باشد، در لحظه مرگ، پرده ها از جلوی چشم انسان کنار می رود و انسان حقایق جهان دیگر و نتیجه اعمال خود را می بیند، در آن لحظه همه گناهکاران پشیمان می شوند و سعی می کنند از آتش جهنم رهایی یابند، اما توبه در آن لحظه سودی ندارد.

مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو باز گردد و از گناهان پشیمان شود.

نکته جالب این است که این سوره را به خاطر همین آیه، سوره توبه نام نهاده اند. شنیده ام که نازل شدن این آیه، داستانی دارد...

اینجا مدینه است، مسجد پیامبر. چقدر اینجا شلوغ است! هر طور هست جمعیت را می شکافم و جلو می روم. دوستانم به من گفته اند کنار ستون توبه نماز بخوانم، آنطور که آنان آدرس داده اند، آن ستون در گوشه مسجد قرار دارد. رسم است هر کس به مدینه می آید، کنار ستون توبه، دو رکعت نماز می خواند.

یکی به من گفت بین این ستون و آیه ۱۰۲ سوره توبه ارتباطی وجود دارد، من باید سؤال کنم، تحقیق کنم، باید به سال هفتم هجری بروم، ماجرای جنگ احزاب یا جنگ خندق...

گروهی از یهودیان در مدینه زندگی می کردند که به آنان «بنی قریظه» می گفتند، محل سکونت آنان، قلعه ای بود که در شرق مدینه قرار داشت. وقتی پیامبر به مدینه آمد با یهودیان پیمان نامه ای امضاء کرد، قرار شد که آن ها با دشمنان اسلام همکاری نکنند.

در سال هفتم، بُت پرستان مکه با همکاری قبیله های مختلف تصمیم گرفتند به مدینه حمله کنند، پیامبر از این ماجرا باخبر شد و دستور داد مسلمانان در قسمت ورودی شهر، خندقی بکنند تا مانع ورود سپاه بُت پرستان به مدینه بشود. متأسفانه یهودیان بنی قریظه، پیمان خود را شکستند و تصمیم گرفتند بُت پرستان را یاری کنند اما تو مسلمانان را بار دیگر یاری کردی و بُت پرستان با شکست و خواری بازگشتند.

دیگر وقت آن بود تا بنی قریظه سزای پیمان شکنی خود را ببینند، در شرایطی که مسلمانان در محاصره دشمنان بودند، آنان می خواستند از پشت جبهه به لشکر اسلام حمله کنند، دیگر صلاح نیست این مردم پیمان شکن در مدینه زندگی کنند.

«ابو لُبابه» یکی از مسلمانان مدینه بود، او به قلعه آنان رفت، یهودیان دور او را گرفتند و درباره تصمیم پیامبر از او سؤال کردند. ابو لُبابه با دست اشاره ای به گردن خود کرد، یهودیان فهمیدند که جنگ در انتظار آنان است، به همین خاطر سریع برای دفاع از خود دست به کار شدند. ابولبابه از قلعه خارج شد، پیامبر فهمید که او به مسلمانان خیانت کرده است و به دشمنان خدمت!

اما او پشیمان شد، وقتی به مدینه رسید، طنابی برداشت و به مسجد رفت و خود را به ستونی بست و تصمیم گرفت روزها، روزه بگیرد و شب ها عبادت

کند و فقط برای وضو گرفتن، طناب را باز کند و پس از وضو، سریع به مسجد بازگردد. او سوگند یاد کرد تا زمانی که خدا او را نبخشد، به این کار ادامه بدهد.

این خبر به پیامبر رسید، پیامبر به مردم فرمود که اگر او نزد من می‌آید، برای او طلب آمرزش می‌کردم، اما اکنون باید صبر کند تا بخشش خدا فرا رسد.

چند روز گذشت، سرانجام این آیه نازل شد، مسلمانان نزد ابولبابه رفتند و به او مژده دادند که توبه او پذیرفته شده است، ابولبابه خدا را شکر کرد، چند نفر جلو رفتند تا طناب را باز کنند. ابولبابه گفت: «این کار را نکنید، من دوست دارم پیامبر مرا آزاد کند».

پیامبر آمد و فرمود: «ای ابولبابه! خدا توبه تو را پذیرفت و مانند روزی که از مادر متولد شدی، پرونده اعمال پاک شده است...» (۶۱).

* * *

توبه: آیه ۱۰۴ - ۱۰۳

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِلَاتَكَ سَيَكُنْ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)

ای پیامبر! از اموال مسلمانان، زکات بگیر تا به این وسیله، آنان را از گناهان پاک کنی، هنگامی که آن‌ها زکات مال خود را می‌پردازند، برای آنان دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنان است، من گفتار آنان را می‌شنوم و بر اعمال آنان آگاهی دارم. آیا آنان نمی‌دانند من توبه بندگانم را می‌پذیرم و صدقات و زکات آنان را می‌گیرم و به آنان پاداش می‌دهم، من توبه‌پذیر و مهربان هستم.

* * *

وقتی این آیه نازل شد، پیامبر به همه خبر داد که زکات، واجب شده است همانگونه که نماز واجب است. پیامبر به آنان یک سال فرصت داد و بعد از یک سال، زکات آنان را دریافت کرد، زیرا زکات سالی یک بار واجب است. (۶۲)

پیامبر برای غلات، طلا و نقره و چهارپایان به شرح زیر زکات تعیین کرد:

* غلات: گندم، جو، خرما، کشمش

کسی که یکی از غلات چهارگانه بالا را به اندازه ۲۰۷ کیلوگرم دارد، باید زکات آن را پرداخت کند. اگر این غلات به صورت دیمی باشند، باید ده درصد آن را زکات بدهد، اما اگر دیمی نباشند و با آبیاری محصول داده باشند، زکات آن پنج درصد است.

* طلا و نقره

کسی که ۱۵ مثقال طلا دارد، باید به اندازه یک چهارم آن زکات بدهد، همچنین کسی که به اندازه ۱۰۵ مثقال نقره دارد، باید به اندازه یک چهارم آن زکات بدهد.

* چهارپایان: شتر، گاو، گوسفند

کسی که ۵ شتر دارد، باید یک گوسفند زکات بدهد، کسی که ۳۰ گاو دارد، یک گوساله دو ساله باید زکات بدهد، کسی که چهل گوسفند دارد باید یک گوسفند زکات بدهد.

دام فقط در صورتی زکات دارد که در تمام سال، از علف کوه و صحرا استفاده کند، اما اگر مقداری از سال، صاحب آن به دام خود، علوفه ای که از مزرعه خودش چیده است یا خریداری کرده بدهد، زکات ندارد.

برای زکات احکام دیگری هم وجود دارد که در جای خود بیان شده است،

ص: ۱۵۵

مثلاً اگر کسی ده شتر داشت، باید دو گوسفند زکات بدهد، اما کسی که مثلاً ۹ شتر دارد، زکات او همان یک گوسفند است.

اینجا سخن از زکات و صدقات است. بر من واجب است که زکات مال خود را پرداخت کنم، اما چقدر خوب است که گاهی اضافه بر زکات، پولی به فقیران و نیازمندان بدهم، این همان صدقه است که برکت زیادی دارد، وقتی من صدقه و زکات می دهم، تو خودت آن را از من می گیری، به همین دلیل، وقتی امام باقر(علیه السلام) به فقیری صدقه می داد، دست خودش را می بوسید.

امام باقر(علیه السلام) صدقه ای را که می خواست به فقیر بدهد، با دست خودش می داد و با احترام دستش را به سوی فقیر می برد تا فقیر پول را بردارد و سپس امام دست خودش را می بوسید و چنین می فرمود: «قبل از آن که صدقه به دست نیازمند برسد، در دست خدا قرار می گیرد، خدا برای انجام هر کاری، فرشته ای را مأمور کرده است، اما صدقه را خودش می گیرد».

(۶۳)

گناه، روح مرا آلوده می کند و باعث سیاهی قلب من می شود، با صدقه دادن می توانم اثرات گناه را از خودم دور کنم، صدقه دادن، راهی برای بخشش گناهان است و مرگ بد و بلاها را از من دور می کند و باعث طولانی شدن عمر من می شود. (۶۴)

وقتی داشتم درباره «صدقه» مطالعه می کردم، به سخنی از پیامبر رسیدم، روزی پیامبر به یاران خود چنین فرمود: «تبسم و لبخند تو به روی برادر دینی، صدقه محسوب می شود». (۶۵)

این سخن پیامبر برای من بسیار جالب بود، آن روز فهمیدم که اسلام

ص: ۱۵۶

می خواهد در جامعه مسلمانان، هیچ نوع فقری وجود نداشته باشد، نه کسی گرسنه باشد و نه کسی در عطش محبت بسوزد.

افرادی را دیده ام که پول زیادی را به عنوان صدقه به فقیران می دهند، اما همیشه با اخم با مردم روبرو می شوند، آنان تصوّر می کنند هر کس بیشتر اخم کند و کمتر لبخند بزند، ایمانش قوی تر است.

الگوی ما پیامبر (صلی الله علیه و آله) می باشد، او همواره لبخند به لب داشت، افسوس که ما را از فهم واقعی دین خود محروم ساختند. (۶۶)

* * *

وقت آن است که در اینجا ماجرای را بنویسم:

امام سجاد (علیه السلام) می خواست به مسجد برود، پیرمردی به سوی امام می آمد، او فقیر بود و محتاج نان شب.

پیرمرد نزدیک شد و از امام کمکی طلبید. امام دست برد و چند سکه به آن پیرمرد داد. پیرمرد خیلی خوشحال شد، بعد امام دست خودش را بوسید.

یکی از یاران امام که همراه او بود، تعجب کرد و گفت: «آقای من! چرا شما دست خودتان را بوسیدید؟».

امام گفت: «من به فقیر کمک کردم. این صدقه قبل از این که به دست فقیر برسد به دست خدا می رسد، من دست خودم را بوسیدم زیرا دستم به دست خدا رسیده است».

بعد امام آیه ۱۰۴ این سوره را برای او خواند: «خدا صدقات و زکات شما را می گیرد و به شما پاداش می دهد که او توبه پذیر و مهربان است». (۶۷)

ص: ۱۵۷

توبه: آیه ۱۰۵

وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

هر کاری که بندگان تو انجام می دهند، تو از آن آگاه هستی، همچنین به اذن تو، پیامبر و گروهی از مؤمنان از آن آگاه هستند، تو به همه در این دنیا فرصت می دهی تا راه خود را انتخاب کنند و کردار و رفتاری را که خودشان می پسندند، انجام دهند، همه به سوی تو که از هر پنهان و آشکاری، باخبر هستی، بازمی گردند و تو آنان را به همه کارهایشان آگاه می سازی و آنان نتیجه اعمال خود را می بینند.

* * *

نام او شعیب بود و در شهر کوفه خرما می فروخت، این آیه را بارها خواند و در آن فکر کرد، تو در این آیه می گویی که پیامبر و گروهی از مؤمنان از اعمال همه باخبر هستند. شعیب دوست داشت بداند منظور از «مؤمنان» در آیه چه کسانی هستند؟ او به مدینه سفر کرد، به خانه امام صادق (علیه السلام) رفت و سلام کرد و در گوشه ای نشست، او به دنبال فرصت مناسبی بود تا سؤال خود را بپرسد، لحظاتی گذشت، دیگر وقت سؤال بود، او این آیه را خواند و گفت:

___ آقای من! منظور از «مؤمنان» در این آیه، چه کسانی هستند؟

___ آنان، امامان معصوم هستند، دوازده امامی که جانشینان پیامبر می باشند. (۶۸)

* * *

تو امام را شاهد بر بندگان خود قرار دادی، آنان به اذن تو از اعمال و کردار مردم باخبر هستند، تو این علم و آگاهی را به آنان داده ای، آنان هر چه دارند از تو دارند و از خودشان هیچ ندارند.

امروز مهدی(علیه السلام)، امام زمان من است، فرشتگان، هر صبح و شام، پرورنده اعمال مرا نزد او می برند، او به اعمال من نگاه می کند، اگر در آن کارهای زیبا ببیند، خوشحال می شود، برایم دعا می کند، اگر من گناهی انجام داده باشم، او ناراحت می شود و دست به دعا برمی دارد و برای من استغفار می کند.

ابراهیم یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) بود، یکی از شب ها که او به خانه امام صادق(علیه السلام) رفته بود، سخن به درازا کشید، او از بس مجذوب سخنان امام شده بود، گذشت زمان را فراموش کرد. وقتی او به خود آمد، فهمید که خیلی از شب گذشته است و مادرش حتماً نگران شده است.

ابراهیم با امام خداحافظی کرد و با سرعت خود را به خانه رساند. وقتی او به خانه رسید، مادرش را خیلی نگران یافت، مادر به او گفت: پسر! چرا این قدر دیر کردی؟ دلم هزار جا رفت، گفتم نکنند مأموران حکومتی تو را دستگیر کرده باشند!

ابراهیم با عصبانیت بر سر مادر فریاد زد و او را ناراحت کرد. فردا صبح، ابراهیم به سوی خانه امام صادق(علیه السلام) حرکت کرد، وقتی وارد خانه امام شد، سلام کرد، امام جواب سلام او را داد، سپس رو به او کرد و فرمود: ای ابراهیم! چرا دیشب با مادر خود با صدای بلند سخن گفتی؟ چرا دل او را شکستی؟ آیا فراموش کردی که او برای بزرگ کردن تو چقدر زحمت کشیده است؟

ابراهیم خیلی تعجب کرد، جریان تندی او با مادر را هیچ کس نمی دانست،

ولی امام صادق (علیه السلام) از آن باخبر بود، ابراهیم از امام خود خیلی خجالت کشید. امام به سخنان خود چنین ادامه داد:
سعی کن که دیگر با صدای بلند، با مادرت سخن نگویی و او را ناراحت نکنی. (۶۹)

توبه: آیه ۱۰۶

وَآخِزُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶)

در اینجا از گروه دیگری سخن می‌گویی که در روز قیامت، سرنوشت آنان به اراده تو بستگی دارد:

«اگر بخواهی آنان را عذاب می‌کنی.»

«اگر بخواهی توبه آنان را می‌پذیری.»

تو خدای دانا هستی و کارهای تو از روی حکمت است.

من دوست دارم بدانم منظور تو از این افراد کیست.

این افراد چه کسانی هستند؟ آنها را به چه نامی بخوانم؟

خوب است برای آنها از عنوان «واگذارشده» استفاده کنم: کسی که سرنوشت او به اراده تو واگذار شده است.

«واگذارشده» کسی است که فقط با زبان، مسلمان شده است، اما ایمان قلبی ندارد. نمی‌توان به او «مؤمن» گفت زیرا قلب او از ایمان بهره‌ای ندارد، البته به او «کافر» هم نمی‌توان گفت، زیرا با تو و دین تو دشمنی ندارد. او گناهان بزرگی انجام داده است.

گناهان او آنقدر بزرگ است که نمی‌تواند آن‌ها را به آسانی جبران کند.

برای همین است که سرنوشت او در روز قیامت آشکار می‌شود، در آن روز

ص: ۱۶۰

یا او را به عذاب گرفتار می کنی و یا او را می بخشی و وارد بهشت می کنی. (۷۰)

* * *

در قرآن بندگان خود را به سه گروه تقسیم نموده ای: وقتی مرگ بنده ای از بندگان تو فرا می رسد، در همان لحظه جان دادن، در یکی از این سه گروه قرار می گیرد: گروهی که معلوم است به بهشت می روند، گروهی که معلوم است به جهنم می روند، گروهی که سرنوشت آنان معلوم نیست و فقط در روز قیامت معلوم می شود.

درباره این سه گروه کمی توضیح می دهم:

* گروهی که قطعاً به بهشت می روند:

۱ - پیامبران و امامان معصوم: تو به آنان مقام عصمت داده ای و آنان حجت تو در میان بندگان هستند.

۲ - مؤمن نیکوکار: مسلمانی که به تو و پیامبر تو ایمان آورده است و اعمال خوب انجام می دهد. بهشت جایگاه او است.

۳ - مؤمن گنهکار: کسی که نور ایمان در دلش وجود دارد، اما گاهی شیطان او را فریب می دهد و گناهی انجام می دهد، اما او هرگز گناه را از روی دشمنی با تو انجام نمی دهد. او در این دنیا، پشیمان می شود و توبه می کند و توبه اش را می پذیری و او را در بهشت جای می دهی، او شایستگی آن را دارد که شفاعت پیامبران و امامان نصیبش شود و با شفاعت آنان وارد بهشت شود.

* کسانی که قطعاً به جهنم می روند:

۱ - کافر: کسی که راه کفر را انتخاب نموده و آشکارا با تو و دین تو دشمنی می کند. او در روز قیامت به عذاب گرفتار خواهد شد. بُت پرستان و یهودیان و مسیحیان و زرتشتیانی که ندای اسلام را شنیدند اما آن را انکار کردند در این

ص: ۱۶۱

دسته جای می گیرند.

۲ - منافق: کسی که به ظاهر مسلمان است، ولی با تو و دین تو دشمنی می کند، او هرگز به تو ایمان نیاورده است.

* کسانی که سرنوشت آن ها معلوم نیست:

۱_ واگذار شده: کسی که فقط به زبان مسلمان شده است، اما ایمان قلبی ندارد و به گناهان بزرگ آلوده شده است. تو در روز قیامت، یا آنان را می بخشی یا به جهنم می فرستی. سرنوشت آنان، به امر تو واگذار شده است.

۲ - مُستضعف فکری: کسانی که در کودکی از دنیا می روند یا کسی که دیوانه است یا کسی که از نظر فهم و درک مانند کودکانه است یا ندای حقّ به او نرسیده است. آنان در روز قیامت، امتحان می شوند و به اختیار خود، ایمان یا کفر را می پذیرند و سرنوشت آنان آن وقت معلوم می شود.

شناخت این سه گروه می تواند به من کمک کند تا عدالت تو را بهتر بشناسم.

* * *

هر مسلمان ممکن است در یکی از گروه های زیر باشد:

۱ - مؤمن نیکوکار: مسلمانی که گناه نمی کند و بدون توبه وارد بهشت می شود.

۲ - مؤمن گناهکار: مسلمانی که گناه دارد و با توبه وارد بهشت می شود.

۳ - منافق: مسلمانی که به ظاهر، مسلمان است و در قلب خود، با خدا و دین خدا و دوستان خدا، دشمنی دارد.

۴ - واگذار شده: مسلمانی که به اسم، مسلمان است، ایمان قلبی ندارد، اما دشمنی هم با خدا و دین خدا ندارد، گناهان زیادی انجام می دهد و سرنوشت او به امر تو واگذار شده است.

ص: ۱۶۲

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَاجًا لِأَنفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَالِمٌ بِمَا كَانُوا يَكُونُونَ (۱۰۷) لَمَّا تَقَمَّ فِيهِ أَيْدَا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (۱۰۸) أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَمَّا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰۹) لَمَّا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَهُ فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱۰)

ادامه ماجرای جنگ تبوک (سال نهم هجری) را برایم می گویی: وقتی که پیامبر می خواست به منطقه تبوک برود تا با رومیان مقابله کند، گروهی از منافقان نزد او آمدند و گفتند: به ما اجازه بده تا مسجدی بسازیم تا افراد ناتوان

و بیمار در آن نماز بگذارند.

آنان از پیامبر دعوت کردند تا وقتی کار ساختن این مسجد تمام شد، خود او برای افتتاح مسجد به آنجا برود. پیامبر به آنان گفت: «صبر کنید تا از جنگ تبوک برگردیم».

پیامبر به سوی تبوک حرکت کرد، آن منافقان کار ساختن مسجد را آغاز کردند، آنان نزدیک محله «قُبا»، مسجد خودشان را ساختند. قُبا، نام محله ای در اطراف مدینه بود و با مرکز شهر و مسجد پیامبر، حدود ۵ کیلومتر فاصله داشت، وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، قبل از آن که به مرکز شهر برود، در محله قبا سه روز توقف کرد و در آن مدت در آنجا مسجدی ساخت که به نام «مسجد قبا» مشهور شد. مسجد قبا، اولین مسجدی است که به دست پیامبر ساخته شد.

* * *

در محله قبا، این مسجد وجود داشت، چرا منافقان نزدیک آن، مسجد دیگری ساختند؟ آنان به پیامبر گفتند که مسجد خودشان را برای این می سازند که افراد ناتوان و بیمار، بتوانند در آن نماز بخوانند، اما این دروغی بیش نبود.

ماجرا چه بود؟ آنان می خواستند برای هدف شوم خود پایگاهی داشته باشند. یکی از مسیحیان که چندین سال قبل در مدینه زندگی می کرد، بعد از فتح مکه به روم رفت و دیداری با پادشاه کشور «روم» داشت. او از پادشاه روم خواست تا به مدینه حمله کند. آن مسیحی نامه ای به منافقان مدینه نوشت و از آنان خواست تا پایگاهی برای

خود در مدینه بسازند. منافقان با ساختن این مسجد، به خواسته آن مسیحی عمل کردند، آنان به بهانه مسجد پایگاهی برای

ص: ۱۶۴

نقشه های شوم خود ساختند.

وقتی پیامبر از جنگ تبوک برمی گشت، منافقان به استقبال پیامبر رفتند از او خواستند تا به مسجد آنان بیاید و آن را افتتاح کند. اینجا بود که تو این آیات را نازل کردی و راز منافقان را برای همه آشکار کردی:

ای محمد! گروهی از منافقان مسجدی ساختند و قصد آنان ضرر زدن به دین و رواج کفر است. آنان می خواهند بین مؤمنان اختلاف بیندازند، آنان آن مسجد را پایگاه دشمنان دین من قرار داده اند.

ای محمد! آنان نزد تو می آیند و سوگند یاد می کنند که هدفشان چیزی جز خوبی و خدمت به مردم نبوده است، من می دانم که آنان دروغ می گویند.

ای محمد! هرگز در آن مسجد نماز نخوان! بهتر است در مسجد قبا که از روز اول، بر اساس پرهیزکاری بنا شده است، نماز بخوانی، در مسجد قبا، مردمانی هستند که به پاکیزگی و دوری از شرک و نفاق و گناه، گرایش دارند و من پرهیزکاران را دوست دارم.

گروهی بنیان مسجد خود را بر پرهیزکاری و خشنودی خدا قرار دادند، گروهی هم مسجدشان را بر لبه پرتگاه سستی (که در حال سقوط در جهنم است) قرار دادند. به راستی کدام یک از این دو گروه، بهتر می باشند؟ مردمی که مسجد قبا را بر اساس تقوا ساختند، بهتر از منافقانی هستند که مسجدشان را بر اساس کفر و نفاق ساختند. من آن منافقانی که به خود و دیگران ظلم کردند را به حال خود رها می کنم تا سرگردانی آن ها بیشتر و بیشتر شود.

شک و تردید از دل منافقانی که آن مسجد را بنا کردند، از بین نمی رود تا وقتی که دل های آن ها بشکافد و از اندوه کار خود بمیرند، من به همه کارهای آن ها آگاهی دارم و هر چه فرمان می دهم درست و از روی حکمت است.

ص: ۱۶۵

به پیامبر فرمان می دهی تا آن مسجد را خراب کند، مسجدی که برای ضرر زدن به دین ساخته شده بود، از این رو آن مسجد به «مسجد ضرار» مشهور شد. مسجد ضرر زدن!

مسلمانان آن مسجد را خراب کردند، پیامبر دستور داد تا خرابه های آن را آتش بزنند و بعداً مکان آن جایگاه زباله ها شد.

این ماجرا، هشدار برای همه است، مسلمانان نباید ساده اندیش باشند، دشمنان گاهی به نام دین به دین ضربه می زنند، آنان برای کارهای خود، دلایل زیبایی می آورند و قصد دارند مردم را دور خود جمع کنند و فتنه ای به پا کنند. منافقان پایگاهی به نام مسجد ساختند و گفتند که هدف ما چیزی جز خدمت به مردم نیست، ما می خواهیم بیماران و ناتوانان در آنجا نماز بخوانند، اما تو از هدف آنان باخبر بودی و آنان را رسوا ساختی.

توبه: آیه ۱۱۲ - ۱۱۱

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعِندًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ
وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبِشِرُوا بِنِعْمَتِ اللَّهِ الَّتِي بَيَّعَكُمْ بِهَا وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱) التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ
الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۲)

از منافقان و کارهای آنان سخن گفتم، منافقان در هر شرایطی به دنبال ضربه

زدن به دین تو هستند، اما در جامعه، مؤمنانی هستند که برای دفاع از دین تو تلاش می کنند و از جان و مال خویش مایه می گذارند، اکنون می خواهی درباره آنان سخن بگویی:

تو جان ها و دارایی مؤمنان را می خری و به آنان بهشت جاودان می دهی، آن مؤمنان کسانی هستند که در راه تو جهاد می کنند، دشمنان دین تو را می کشند و خودشان شهید می شوند. تو به آنان وعده بهشت می دهی، این وعده بهشت که در تورات و انجیل و قرآن آمده است، وعده حق است. چه کسی به پیمان خود از تو وفادارتر است؟ تو به وعده ات وفا می کنی. از مؤمنان می خواهی به داد و ستدی که با تو انجام داده اند، دلخوش باشی، تو جان و مال آنان را خریدی و به آنان بهشت را فروختی و این رستگاری بزرگ است.

مؤمنانی که تو به آنان نوید بهشت داده ای این ویژگی ها را دارند: از گناهان خود توبه می کنند، تو را عبادت می کنند، حمد و ستایش تو را به جا می آورند، روزه می گیرند، در مقابل بزرگی تو، در نماز به رکوع می روند و سجده به جا می آورند، مردم را به زیبایی ها و خوبی ها دعوت می کنند، مردم را از زشتی ها و گناهان باز می دارند و همواره می کوشند تا پای خود را از محدوده دین بیرون نگذارند و آن گونه رفتار می کنند که دین به آنان اجازه می دهد. اینان مؤمنان واقعی هستند و تو به آنان بشارت بهشت و نعمت های جاودان آن را می دهی. (۷۱)

* * *

توبه: آیه ۱۱۳

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ

ص: ۱۶۷

سخن از ویژگی های مؤمن شد، اکنون یک سؤال مطرح می شود: آیا مؤمن می تواند برای بُت پرستان دعا کند؟ آیا من می توانم برای بُت پرستی که سال های سال بُت پرست بوده و اکنون از دنیا رفته است، دعا کنم؟

دعا کردن برای بُت پرستان، رابطه ای عاطفی و قلبی با دشمن توست، مؤمن چگونه می تواند با دشمن تو چنین رابطه ای داشته باشد.

در این آیه چنین می گویی: «وقتی بُت پرستی از دنیا رفت و تا لحظه آخر، از بُت پرستی دست برنداشت، او اهل جهنم است. پیامبر و مؤمنان وقتی فهمیدند او اهل جهنم است، نباید برای او آمرزش بخواهند، هر چند که آنان از خویشان و اقوام آنان باشند».

* * *

این آیه در سال نهم هجری نازل شد، مسلمانان وقتی این آیه را شنیدند، به فکر فرو رفتند، آن ها آیه ۸۶ سوره «شعراء» را به یاد آوردند که قبل از این نازل شده بود. در آنجا، ابراهیم (علیه السلام) چنین می گوید: «خدایا! پدر مرا ببخش که او از گمراهان است».

اگر مؤمن نباید برای بُت پرست دعا کند، پس چرا ابراهیم (علیه السلام) این گونه دعا کرد؟ این سؤالی است که باید به آن پاسخ داد. برای همین تو آیه بعد را به پیامبر نازل کردی.

ابراهیم (علیه السلام) یکی از پیامبران بزرگ تو بود، وقتی او کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، به همین خاطر عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر صدا می زد. (۷۲)

توبه: آیه ۱۱۴

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴)

سؤال این بود که چرا ابراهیم(علیه السلام) برای آذر دعا کرد و طلب آمرزش نمود با این که آذر، کافر بود؟

این آیه پاسخ به آن سؤال است. ابراهیم(علیه السلام) به آذر گفت تا زمانی که زنده ای، من برای تو طلب بخشش می کنم، برای تو دعا می کنم که دست از بُت پرستی برداری و خدای یگانه را پرستی.

آذر به سخن ابراهیم(علیه السلام) گوش نکرد و سرانجام مرگ او فرا رسید، پس از آن بود که ابراهیم(علیه السلام) دیگر برای او دعا نکرد، زیرا یقین کرد که او اهل جهنم شده است، وقتی کسی بُت پرست بمیرد، دیگر راهی برای توبه او باقی نمی ماند و او در آتش جهنم گرفتار عذاب می شود.

پس اگر من بُت پرستی را ببینم، می توانم برای او دعا کنم، خواه از اقوام باشد یا غریبه، من دعا می کنم تو او را ببخشی، اگر او ایمان آورد و مسلمان شد، تو او را می ببخشی و به برکت دعای من، رحمت و مغفرت بیشتری را به او می دهی. آیا اگر کسی با کفر و بُت پرستی از دنیا رفت، دیگر حق ندارم برای او دعا بکنم، او دیگر اهل جهنم است، دعای من بیهوده است و او دیگر قابلیت آمرزش را ندارد.

در آخر این آیه، برای ابراهیم(علیه السلام) دو ویژگی را نام می بری:

اول. بردباری و حلم: او هنگامی که با مشکلات روبرو می شد، صبر می کرد و بردباری خود را حفظ می نمود.

دوم. خشوع و خضوع: او همواره در پیشگاه تو، فروتنی و خشوع خود را به نمایش می گذاشت و بسیار دعا می کرد.

این سخن امام باقر (علیه السلام) است: «حضرت ابراهیم (علیه السلام) هرگاه در بیابان ها جای خلوتی را پیدا می کرد به نماز می ایستاد، سر به سجده می نهاد و فروتنی خود را نسبت به خدا نشان می داد و خدا این کار او را خیلی دوست می داشت». (۷۳)

من باید از ابراهیم (علیه السلام) الگو بگیرم، اگر گذرم به بیابان افتاد، همانند ابراهیم (علیه السلام)، در دل بیابان به نماز بایستم، صورت خود را به خاک بگذارم. آن لحظه ای که بنده ای صورت به خاک می نهد و تو را صدا می زند، به تو نزدیک می شود و تو رحمت خود را بر او نازل می کنی.

توبه: آیه ۱۱۶ - ۱۱۵

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۵) إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۱۶)

کسی که از فرمان عقل خود پیروی می کند، سعادت مند می شود و به نور ایمان هدایت می شود، اما کسی که از شهوت و هوس های خود اطاعت می کند، روز به روز قلب او سیاه تر و تاریک تر می شود، او شیفته شهوت و خواسته های خودش می شود و دیگر نمی تواند به پیامبر و قرآن تو ایمان بیاورد، تو آنان را به حال خود رها می کنی تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان شوند.

ص: ۱۷۰

این قانون توست، قبل از آن که کسی را به حال خود رها کنی، برای او زمینه هدایت را فراهم می کنی، او راه حق را از باطل تشخیص می دهد ولی به اختیار خودش، راه گمراهی را در پیش می گیرد و به راه خود اصرار میورزد، اینجاست که تو او را به حال خود رها می کنی، تو به همه رفتار آنان آگاهی داری، درست است که به آنان فرصت دادی، اما سرانجام آنان را به سزای اعمالشان می رسانی، پادشاهی زمین و آسمان ها از آن توست، تو همه بندگان را می میرانی و سپس در روز قیامت آن ها را زنده می کنی، آنان در آن روز، جز تو هیچ دوست و یآوری نخواهند داشت.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۱۷)

در جنگ تبوک مسلمانان شرایط بسیار سختی داشتند، هوای بسیار گرم، خشکسالی و راه دور، این جنگ را طاقت فرسا کرده بود، دشمنی همانند امپراطور روم در انتظار آنان بود، مسلمانان آذوقه کافی نداشتند، اسب و شتر هم به اندازه کافی نبود، برای چند نفر، یک شتر یا اسب بود و آنان به صورت نوبتی، از آن استفاده می کردند، عده ای هم اصلاً کفش نداشتند، آفتاب سوزان بر زمین ها می تابید و پای آنان را آزار می داد.

لشکر اسلام برای استراحت در جایی اُتراق کرد، اما در آنجا هیچ آبی نبود، یکی از فرماندهان به پیامبر خبر داد که تشنگی همه را تهدید می کند و نزدیک است که ذخیره آب آن ها به پایان برسد، مسلمانان با لب های تشنه زیر خیمه ها

نشسته بودند، این لحظات، لحظات سختی بود. گروهی تصمیم گرفتند که دست از یاری پیامبر بردارند و به مدینه بازگردند.

اینجا بود که تو رحمت خویش را بر پیامبر و آنان نازل کردی، باران رحمت خویش را فرو فرستادی و آنان را از تشنگی نجات دادی و روحیه آنان را استوار نمودی، کسانی که تصمیم گرفته بودند پیامبر را تنها بگذارند، توبه کردند و توبه آنان را پذیرفتی که تو بخشنده و مهربان هستی. آری، تو وعده داده ای که کسانی را که در راه تو تلاش می کنند را یاری نمایی.

* * *

پیامبر با سی هزار نفر از یارانش به سوی تبوک حرکت کرد، سپاه روم که با چهل هزار نفر به جنگ مسلمانان آمده بود، وقتی از موضوع باخبر شد، تصمیم به عقب نشینی گرفت. لشکر اسلام خود را به تبوک رساند در حالی که دشمن فرار کرده بود.

آری، رومیان باور نمی کردند که مسلمانان به جنگ آنان بیایند، آنان دریافتند که مسلمانان تبدیل به قدرتی بزرگ شده اند و دیگر نمی توان آن ها را تهدید کرد.

پیامبر فرصت را غنیمت شمرد و با ساکنان مناطق جنوبی شام وارد گفتگو شد و نامه ای به «یوحنا» که پادشاه آنجا بود، نوشت که یا اسلام بیاورد یا آماده جنگ شود.

یوحنا که در خود قدرت مقابله با مسلمانان را نمی دید نزد پیامبر آمد و حاضر شد که جزیه (نوعی مالیات اسلامی) پرداخت کند، پیامبر هم به او اجازه داد که مردم آن منطقه، آزادانه در قلمرو حکومت اسلامی رفت و آمد کنند و امتیث آن ها را ضمانت کرد. همچنین چند تن دیگر از رؤسای محلی

نیز چنین عمل نمودند.

پس از آن بود که پیامبر با یارانش به سوی مدینه حرکت کردند، پیامبر به هدف خود رسیده بود و آن جلوگیری از تهاجم رومیان به قلمرو اسلامی بود.

توبه: آیه ۱۱۸

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸)

سخن از توبه به میان آمد، تو آن سه نفری را هم که در جنگ تبوک شرکت نکرده بودند بخشیدی، ماجرای آن سه نفر چه بود؟

وقتی پیامبر می خواست به تبوک برود، سه نفر از اهل مدینه به خانه های خود رفتند و در جنگ شرکت نکردند، آنان افرادی سالم و توانا بودند و هیچ عذری نداشتند. نام آنان «کعب»، «مراره» و «هلال» بود.

وقتی پیامبر و یارانش از تبوک بازگشتند، آنان پشیمان شدند و برای عذرخواهی نزد پیامبر آمدند، پیامبر پاسخ آنان را نداد و از مسلمانان هم خواست که با آنان سخن نگویند، باید معلوم می شد که آیا آنان واقعاً پشیمان هستند و به راستی توبه کرده اند یا نه؟

آنان به خانه های خود رفتند، همسران آنان که از ماجرا باخبر شده بودند، دیگر با آنان سخن نگفتند، فضای شهر بر آنان تنگ شد، به کوه های اطراف شهر پناه بردند، آنان از یکدیگر جدا شدند و هر کدام جداگانه به گریه و زاری پرداختند، آنان یقین کردند برای نجات از عذاب تو، راهی جز پناه بردن به بخشش تو ندارند و روزها روزه می گرفتند و شب ها نماز می خواندند و اشک

ص: ۱۷۴

می ریختند.

مدتی گذشت و آنان را بخشیدی و رحمت خود را بر آنان نازل کردی که تو بخشنده و مهربان هستی و توبه بندگان خود را می پذیری.

* * *

توبه: آیه ۱۱۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹)

بارها در این سوره، کسانی را که از رفتن به جنگ تبوک سر باز زدند، سرزنش کردی، دیگر وقت آن است که به مطلب مهمی اشاره کنی، در جنگ تبوک، علی (علیه السلام) شرکت نکرد، این تنها جنگی است که علی (علیه السلام) در آن حضور نداشت. به راستی علت چه بود؟

پیامبر می دانست منافقان به بهانه های مختلف در مدینه مانده اند و نقشه هایی در سر دارند. پیامبر و یارانش، ششصد کیلومتر از مدینه دور می شدند و این فرصت خوبی برای منافقان بود تا نقشه های شوم خود را عملی کنند و به زنان مسلمانان حمله کنند و در شهر آشوب نمایند.

پیامبر دستور داد تا علی (علیه السلام) در مدینه بماند و امتیت شهر را تأمین کند، لشکر اسلام حرکت کرد و به سوی تبوک به راه افتاد.

منافقان در شهر شایعه پخش کردند:

یکی می گفت: «رابطه محمد با علی تیره گشته است، به همین خاطر محمد، علی را همراه خود نبرده است».

ص: ۱۷۵

دیگری می گفت: «علی به دنبال راحتی است، او به خاطر هوای گرم و راه طولانی به جنگ نرفته است».

این سخنان به زودی در شهر منتشر شد. همه زنان و کسانی که در شهر مانده بودند، این سخنان را به هم می گفتند.

وقتی علی (علیه السلام) این ماجرا را شنید، یکی از یاران خود را به جای خود گماشت و سوار بر اسب خود شد و به سوی پیامبر حرکت کرد تا ماجرا را به او خبر دهد. پیامبر تقریباً سه کیلومتر از مدینه دور شده بودند. علی (علیه السلام) خود را به پیامبر رساند و ماجرا را به ایشان گفت.

پیامبر نگاهی به علی (علیه السلام) کرد و فرمود: «ای برادرم! به مدینه بازگرد، هیچ کس دیگری، شایستگی کاری که به تو گفته ام، ندارد، تو نماینده و جانشین من در میان خانواده و قوم من هستی، ای علی! جایگاه تو نزد من، همانند جایگاه هارون (علیه السلام) برای موسی (علیه السلام) است، جز آن که بعد از من پیامبری نیست».

هارون (علیه السلام)، برادر موسی (علیه السلام) بود و موسی (علیه السلام) او را جانشین خود قرار داده بود، وقتی موسی (علیه السلام) چهل شب به کوه طور رفت، هارون (علیه السلام) را در میان قوم خود به عنوان جانشین خود قرار داد.

همه این سخن را شنیدند و تاریخ این حدیث را ثبت کرد، این حدیث به حدیث «منزلت» مشهور شد: «یا علی أنت منی بمنزله هارون من موسی».

علی (علیه السلام) با پیامبر خدا حافظی کرد و به سوی مدینه بازگشت، آری، او رفت تا با دسیسه ها و کارشکنی های منافقان مبارزه کند، بازگشت علی (علیه السلام)، ترس و وحشتی در دل منافقان انداخت، آنان شجاعت علی (علیه السلام) را دیده بودند و برای همین در این مدتی که پیامبر در مدینه نبود، مدینه همچنان در امن و امان بود.

در این سوره، حوادث جنگ تبوک را بیان کردی، الآن می خواهی مردم را به پیروی از علی (علیه السلام) که جانشین پیامبر است، دعوت کنی، درست است گروهی

از مردم، به جنگ نیامدند، آنان به بهانه های واهی از جنگ فرار کردند، اما نیامدن علی (علیه السلام) به جنگ تبوک، به امر و دستور پیامبر بود، تاریخ باید بداند علی (علیه السلام) از راستگویان است و بارها تا پای جان در راه دفاع از اسلام، فداکاری نموده است.

اکنون با مردم چنین سخن می گویی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوا پیشه کنید و با راستگویان همراه باشید».

منظور از «راستگویان»، کسی جز علی (علیه السلام) و یازده امام بعد از او نیست، تو آنان را بر همه برتری داده ای و آنان را مقرب درگاه خود قرار داده ای، آنان به تو نزدیک تر از همه هستند، آری، آنان بندگان پرهیزکار تو هستند و هرگز معصیت و نافرمانی نمی کنند. (۷۴)

هر کس از علی (علیه السلام) پیروی کند، به این آیه عمل کرده است، تو در روز قیامت، از کسانی که دیگری را به عنوان امام خود انتخاب کرده اند، سؤال خواهی کرد و به آنان چنین خواهی گفت: من علی را به عنوان رهبر شما برگزیدم، چرا از او پیروی نکردید؟ چرا به بیراهه رفتید؟ چرا دیگری را امام خود قرار دادید و دین مرا تباه ساختید؟

آری، علی (علیه السلام) و یازده امام بعد از او، «حجت» تو روی زمین هستند، تو راه سعادت را برای مردم روشن نمودی، به آنان دستور دادی تا ولایت آن ها را بپذیرند و از آنان پیروی کنند، هر کس از او اطاعت کرده است، اهل بهشت خواهد بود و هر کس با او دشمنی کرده باشد، خشم تو را برای خود خریده است. (۷۵)

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰) وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۱)

بار دیگر از کسانی که پیامبر را یاری نکردند، سخن می‌گویی، تو بارها این موضوع را برای من بیان می‌کنی تا من بدانم که باید از حجت و نمایندگی تو پیروی کنم، همواره پیرو امام زمان خود باشم و از دستورات او پیروی کنم.

این سخن توست:

ای مردم مدینه! ای صحرائشینیانی که اطراف مدینه زندگی می‌کنید! نباید از دستور پیامبر من سرپیچی کنید، نباید برای حفظ جان خود، پیامبر را در خطرها و مشکلات تنها بگذارید، نباید جان خود را از جان پیامبر، عزیزتر بشمارید.

می‌دانم اگر به یاری پیامبر بروید، سختی‌های زیادی به شما می‌رسد. در راه من تشنگی و گرسنگی را تحمل می‌کنید. شما پیامبر را همراهی می‌کنید و با این کار خود، دشمنان را خشمگین می‌کنید، شما با دشمنان نبرد می‌کنید، من همه این‌ها را می‌بینم.

بدانید که من در مقابل همه این‌ها، در نامه اعمالتان، عمل نیک می‌نویسم و هرگز پاداش شما را تباه نمی‌کنم.

هر چه در راه من انفاق می‌کنید، چه کوچک چه بزرگ، برای شما می‌نویسم،

وقتی به سوی دشمن می روید، هر سرزمین را پشت سر می گذارید، برای شما حساب می کنم، بدانید من در برابر کارهای شما، بهترین پادشاهان را به شما عطا خواهم نمود.

* * *

توبه: آیه ۱۲۲

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲)

تو می دانی که روز به روز مردم بیشتری به اسلام رو می آورند، معلوم است همه کسانی که در شهرها و سرزمین های دیگر مسلمان می شوند، نمی توانند به مدینه سفر کنند. چنین چیزی امکان ندارد.

در اینجا دستور مهمی را به مسلمانان می دهی: «همه شما نمی توانید برای طلب علم سفر کنید، پس از میان شما، گروهی برای کسب علم و دانش سفر کنند و در دین، آگاهی پیدا کنند. وقتی آنان نزد شما بازگشتند، دین را بازگو کنند و شما را از نافرمانی احکامی که فرا گرفته اند بترسانند، باشد که شما از گناه و معصیت دوری کنید».

آری، باید از میان هر ملتی و شهری، کسانی برای آموختن دین تو نزد پیامبر سفر کنند و فقه بیاموزند، فقه همان فهم و درک عمیق از دین و دستورات آن است.

این آیه به ما می فهماند که تحصیل علوم دینی بر همه واجب است، البته اگر گروهی به این کار اقدام کردند، واجب بودن آن از بقیه برداشته می شود، اما اگر در شهری، هیچ کس برای تحصیل علوم دینی اقدام نکرد، بر همه واجب

است که برای این امر اقدام کنند.

هدف از تحصیل علم دین، این است که کسی که این علم را می آموزد، مردم را با دین و آموزه های دینی آشنا کند و آنان را از غفلت ها و گمراهی ها نجات بدهد و وسیله سعادت و رستگاری آنان را فراهم سازد.

افسوس که فقط به اسم، مسلمان هستم و از واقعیت اسلام به دور مانده ام. وقتی کلمه «عبادت» را می شنوم، بیشتر به یاد نماز، روزه، حج و... می افتم.

وقتی سخنی از علی (علیه السلام) را خواندم، خیلی به فکر فرو رفتم، فهمیدم که دین را خوب نفهمیدم، سخن علی (علیه السلام) این بود: «اگر ساعتی کنار دانشمندان بنشینی تا از علم و دانش آن ها بهره ببری، این کار تو بهتر از هزار سال عبادت و یک سال اعتکاف کنار کعبه است، وقتی به دیدار شخص دانشمندی می روی بدان که این کار از هفتاد حج و عمره بهتر است.» (۷۶)

اگر می خواهم به سعادت برسم، اگر می خواهم عبادت تو را به جا آورم، بهتر است به سوی فراگیری دانش و معرفت بروم.

وقتی بنده ای برای تحصیل دانش از خانه خود خارج می شود، تو از بالای عرش خود او را صدا می زنی و به او چنین می گویی: «خوش آمدی ای بنده من! آیا می دانی که تو به چه مقامی رسیده ای؟ تو امروز شبیه فرشتگان من شده ای! من تو را به آرزویت می رسانم و حاجت تو را روا می کنم.» (۷۷)

وقتی کسی برای کسب دانش قدم برمی دارد، به هر قدمی که در این راه برمی دارد، تو ثواب هزار سال عبادت به او می دهی و فرشتگان با بال های خود او را در آغوش می گیرند. (۷۸)

ص: ۱۸۰

من باید قدری فکر کنم، این ها سخنان پیامبر توست، اکنون می فهمم که بهترین راه برای نزدیک شدن به تو، کسب علم است. وقتی کتابی را می خوانم که مرا با قرآن و آموزه های دینی بیشتر آشنا می کند، باید یقین کنم که رحمت تو بر من نازل می شود.

تو دوست داری که بندگانت با تحقیق و دانش عبادت کنند، برای همین است که این قدر بندگان خود را به فراگیری علم تشویق می کنی، چقدر خوب است که دینداری من از روی علم و آگاهی باشد.

* * *

توبه: آیه ۱۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِّمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۲۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید، نخست با کافرانی که نزدیک شمایند، پیکار کنید، آنان باید در شما شدت عمل بیشتری ببینند، بدانید که من همواره پرهیزکاران را یاری می کنم و آنان را بر دشمنان پیروز می گردانم.

* * *

جنگ تبوک، جنگ با رومیانی بود که در ششصد کیلومتری مدینه زندگی می کردند، وقتی مسلمانان از جنگ برگشتند، هنوز به مبارزه با رومیان فکر می کردند و از دشمنان نزدیک خود غافل شده بودند، تو از آنان می خواهی که از دشمنانی که نزدیک آنان هستند، غافل نشوند، مبادا آنان از غفلت مسلمانان استفاده کنند و به آنان حمله کنند.

همچنین از مسلمانان می خواهی که در برابر دشمن نمایش قدرت داشته باشند تا دشمنان از سرسختی، صلابت و آمادگی آنان آگاه شوند و فکر حمله

ص: ۱۸۱

توبه: آیه ۱۲۷ - ۱۲۴

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هِدَاهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۱۲۴) وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ (۱۲۵) أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ (۱۲۶) وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۲۷)

در اینجا از ویژگی دیگر منافقان سخن می گوئی:

وقتی سوره ای از قرآن نازل می شود، منافقان از روی تمسخر به دیگران می گویند: «این سوره به ایمان کدام یک از شما افزود؟»، منافقان در قرآن شک دارند و به آن ایمان نمی آورند، اما سوره های قرآن، ایمان کسانی را که ایمان آورده اند، افزون می کند و آنان را شادمان می سازد.

کسانی که در دل آنان، بیماری نفاق و تردید است، به شک و تردید آنان افزوده می شود و آنان در حال کفر جان خواهند داد و به عذاب جاودان گرفتار خواهند شد.

چرا آنان متوجه نیستند که تو سالی یکی دوبار آنان را به بلا و سختی ها گرفتار می سازی، شاید به خود آیند و توبه کنند، اما آنان پشیمان نمی شوند و عبرت نمی گیرند.

در قرآن بارها درباره ویژگی های منافقان سخن گفتم و آنان را به توبه فرا

خواندی. گاهی وقتی آن منافقان حضور پیامبر بودند و تو سوره ای درباره آنان نازل می کردی و پیامبر آن سوره را برای مردم می خواند، آن منافقان به یکدیگر نگاه می کردند و به هم می گفتند: «آیا کسی شما را می بیند»، سپس مخفیانه از نزد پیامبر باز می گشتند. تو به آنان فرصت توبه دادی و زمینه هدایت را برای آنان فراهم کردی، امّا آنان به اختیار خود راه گمراهی را برگزیدند، تو هیچ کس را مجبور به پذیرش حقیقت نمی کنی، برای همین تو دل های آنان را از رحمت خود برگرداندی، آنان نمی خواهند حق را درک کنند و از آن پیروی کنند.

توبه: آیه ۱۲۹ - ۱۲۸

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۱۲۹)

این سوره به پایان می رسد، اکنون می خواهی مطلبی درباره پیامبر خود بیان کنی: «ای مسلمانان! پیامبری را از خود شما برای هدایت شما فرستادم، از شما می خواهم از او پیروی کنید، او شما را دوست دارد، از رنج شما رنج می برد، اگر شما به عذاب گرفتار شوید، بر او سخت می آید، بسیار خواستار رستگاری و سعادت شماست و با مؤمنان مهربان و رئوف است».

سخن آخر تو با پیامبر است: «ای محمد! اگر این مردم از ایمان آوردن روی برگردانند، غم مخور و بگو: خدا مرا بس است و جز او خدایی نیست، من بر او توکل می کنم، کار خود را به او واگذار می کنم، زیرا او بر هر چیز

ص: ۱۸۳

تواناست، او پروردگار همه هستی است، پادشاهی جهان از آن اوست».

* * *

در این سوره بیش از همه بر محور «جهاد» سخن گفתי، جهاد زمینه ای برای شناخت بهتر مردمی است که ادعای ایمان می کنند، وقتی پیامبر از مردم خواست به جنگ تبوک بروند، همه آن ها امتحان شدند.

مؤمنان در این امتحان سربلند بیرون آمدند و رحمت و رضایت تو را از آن خود نمودند، امّا منافقان در این آزمون مردود شدند، آنان که زمانی ادعا می کردند به تو ایمان آوردند، در این آزمون مردود شدند.

تقریباً در نیمی از آیات این سوره، سخن از «عملکرد منافقان» در برابر «جهاد» است. این فهرست عملکرد آنان است:

___ بهانه تراشی برای شرکت نکردن در جهاد.

___ سوگندهای دروغین برای شرکت نکردن در جهاد.

___ مخالفت با پیامبر برای رفتن به جهاد.

___ عدم کمک مادی به لشکر اسلام.

___ مسخره کردن مؤمنانی که آماده جهاد بودند.

تو نتیجه این عملکرد آنان را بیان کردی و برایم گفתי که آنان را به عذاب خود گرفتار می سازی و بندگان مؤمن خود را به بهشت جادوان مژده دادی.

هدف تو در این سوره این بود که من با ویژگی های منافقان آشنا شوم، من فهمیدم که نفاق، بیماری بزرگی است و می تواند سعادت مرا به خطر اندازد.

در این سوره به من آموختی که منافقان به نام دین، مسجد ضرار را ساختند و قصد داشتند با آن به دین تو ضربه بزنند، این نشانه منافقان است.

من باید هشیار باشم، من منتظر امام زمان خویش هستم و روز و شب برای

ظهور او دعا می کنم، باید بدانم که وقتی مهدی (علیه السلام) ظهور کند گروهی قرآن را برای مردم می خوانند و آیات آن را به گونه ای تفسیر می کنند تا مردم به جنگ مهدی (علیه السلام) بروند. (۷۹)

آنان منافقانی هستند که دم از دین و قرآن می زنند و برای تشویق مردم به جنگ با مهدی (علیه السلام)، آیه قرآن می خوانند. وقتی مهدی (علیه السلام) نزدیک کوفه می رسد، بیش از ده هزار فقیه راه را بر او می بندند و می گویند: «ما به تو هیچ نیازی نداریم! باید از همان راهی که آمده ای، برگردی و بروی». (۸۰)

وقتی این مطالب را می خوانم می فهمم که چرا در این سوره این قدر برایم از منافقان گفتم. منافقان همیشه و در همه زمان ها هستند. بارخدا یا! از تو می خواهم به من توفیق دهی تا بتوانم راه درست را تشخیص بدهم... (۸۱)

سوره یونس

اشاره

ص: ۱۸۷

۱ - این سوره «مکی» است و سوره شماره ۱۰ قرآن می باشد.

۲ - در آیه ۱۰۹ این سوره، ماجرای یونس (علیه السلام) ذکر شده است. یونس (علیه السلام) همان پیامبری بود که قبل از فرا رسیدن عذاب قومش، از شهر بیرون رفت ولی قوم او، توبه کردند و خدا توبه آنان را پذیرفت و یونس (علیه السلام) سوار کشتی شد و نهنگ او را بلعید ولی به امر خدا زنده ماند و بعداً به سوی قومش بازگشت.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: اشاره به نشانه های قدرت خدا، انسان شناسی، حقیقت زندگی دنیا، داستان پیامبرانی همچون نوح و موسی و یونس (علیهم السلام).

بفرستی، آن‌ها تعجب کردند. آنان وقتی فهمیدند که تو محمد (صلی الله علیه وآله) را به پیامبری فرستاده‌ای، گفتند: «چرا خدا یکی از ما را به پیامبری نفرستاده است؟».

حکمت تو در این بود که بندگان برگزیده خود را به پیامبری بفرستی و آنان را الگوی انسان‌ها قرار دادی.

آری، کسی که می‌خواهد الگوی انسان‌ها باشد باید از جنس خود آن‌ها باشد، یوسف (علیه السلام)، پیامبر تو بود و وقتی زنی نامحرم او را به سوی خود فراخواند، تقوا پیشه کرد و برای همه انسان‌ها، الگوی عملی تقوا شد، اگر یوسف (علیه السلام)، فرشته بود، غریزه شهوت نداشت و تقوای او، برای انسان‌ها، الگو نبود.

تو کسانی که به پیامبر ایمان آوردند را مژده «قدم صدق» می‌دهی، منظور تو از «قدم صدق» شفاعت پیامبر در روز قیامت است!

روزی که همه از هم فرار می‌کنند و هیچ‌کس، دیگری را یاری نمی‌کند، تو به پیامبر اجازه می‌دهی تا مؤمنان را شفاعت کند و چه روز باشکوهی خواهد بود آن روز! روزی که پیامبر، مؤمنان را به سوی بهشت، رهنمون سازد. (۸۲)

در روز قیامت، پیروان پیامبر با شفاعت او به بهشت می‌روند.

کسانی که در دنیا، پیامبر را دروغگو شمردند و او را جادوگر خواندند، در روز قیامت نتیجه رفتار خود را می‌بینند و در آتش جهنم گرفتار می‌شوند.

یونس: آیه ۳

إِنَّ رَبُّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ

ص: ۱۹۰

تو خدای یگانه ای، تو آفریننده این جهان هستی، آفرینش جهان را بر اساس برنامه ریزی انجام دادی، زمین و آسمان ها را در شش مرحله آفریدی، تو می توانستی که در یک چشم به هم زدن جهان را بیافرینی اما این چنین خواستی که جهان را در چند مرحله خلق کنی تا نشانه ای بهتر از قدرت تو باشد.

بعد از آن تو بر «عرش» قرار گرفتی، «عرش» به معنای «تخت» است. بعد از آن که جهان را آفریدی، بر تخت پادشاهی خود قرار گرفتی.

منظور از «تخت» تو در این آیه، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم تو پوشیده نیست.

وقتی پادشاه بر روی تخت خود می نشیند، در واقع او قدرت و احاطه خود را به کشور خود نشان می دهد. تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است. تو که خدای یگانه ای، از همه هستی خبر داری، آری! هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. هر برگ درختی که از درختان می افتد تو از آن آگاهی داری، تو تختی نداری که بر روی آن بنشینی و به آفریده های خود فرمان بدهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرار گیری.

پس معنای صحیح این قسمت آیه چنین است: «تو بعد از آفرینش زمین و آسمان ها، به تدبیر امور جهان پرداختی».

در روز قیامت، هیچ کس بی اجازه تو نمی تواند شفاعت بکند، تو خدای یگانه هستی و شایسته پرستش!

اگر انسان ها فکر کنند و پند بگیرند، فقط تو را می پرستند و از پرستش بت ها

یونس: آیه ۴

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعِدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۴)

در روز قیامت، همه انسان ها برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند، این وعده توست، تو در روز قیامت همه را زنده می کنی. وقتی من آغاز خلقت جهان را نگاه می کنم، می فهمم که می توانی بار دیگر همه را زنده کنی، تو جهان را از هیچ، آفریدی و قدرت دوباره ساختن آن را داری.

به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش می دهی، این پاداش بر اساس عدل توست. همچنین کسانی که راه کفر را برگزیدند نتیجه اعمال خود را می بینند، آنان در جهنم گرفتار می شوند و شربتی از آب جوشان، نصیب آن ها می شود و عذابی دردناک در انتظارشان خواهد بود.

روز قیامت، عدالت تو را تکمیل می کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی بین خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حق دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و بعد از مدتی می میرند، آنها کی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می کنند، می گویند انسان بعد از مرگ، نیست و نابود می شود و همه چیز برای او تمام می شود. چگونه ممکن است سرانجام انسان های خوب با سرانجام انسان های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود.

یونس: آیه ۵

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عِددَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵)

اکنون از قدرت و توانایی خود برایم می‌گویید، تو خورشید را درخشان و ماه را تابان آفریدی، با حرکت زمین به دور خورشید، چهار فصل به وجود می‌آید و با حرکت ماه به دور زمین، دوازده ماه قمری پدید می‌آید.

تو در مسیر حرکت ماه، مکان‌هایی قرار دادی تا هر شب در یک نقطه از آسمان باشد تا به این وسیله، حساب روز و ماه را بدانیم. این یک تقویم طبیعی برای بشر است. آفرینش خورشید و ماه بر اساس حق است، تو این گونه نشانه‌های قدرت خود را برای اهل علم و فهم، بیان می‌کنی.

یونس: آیه ۶

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ (۶)

کسانی که به تو ایمان آورده‌اند و با نور تقوا دلشان روشن شده است، در گردش شب و روز نشانه‌هایی از قدرت تو را می‌یابند، کره زمین به صورت منظم به دور خود می‌چرخد و از این چرخش، شب و روز پدید می‌آید تا هم آب و هوای زمین معتدل بماند و هم شب مایه آرامش بشر باشد و روز هم فرصتی برای کار و تلاش.

اهل تقوا در آفرینش آسمان‌ها و زمین فکر می‌کنند و می‌دانند که تو این

جهان را بیهوده، خلق نکردی، آفرینش این جهان از روی حکمت بوده است تا دلیلی برای قدرت و عظمت تو باشد.

* * *

یونس: آیه ۹ - ۷

إِنَّ الَّذِينَ لَمَّا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۷) أُولَٰئِكَ مِآثُهَا النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۹)

کسانی که به روز قیامت و پاداش و عذاب تو در آن روز ایمان ندارند، دنیا را برگزیده اند و به آن خشنودند و آن چنان به زندگی دنیا دلگرم شده اند که گویا برای همیشه در دنیا خواهند ماند.

آنان فقط به دنیا فکر می کنند و فقط برای آن تلاش می کنند و از قرآن تو غافل اند و سخنان تو را نمی شنوند.

روز قیامت که فرا برسد، جایگاه آنان، جهنم خواهد بود و در آنجا عذاب خواهند شد، آن عذاب دردناک، نتیجه کارهای خودشان است.

دوست دارم بدانم حال کسانی که به تو ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، در روز قیامت چگونه خواهد بود، تو آنان را در پرتو ایمانشان به سوی بهشت هدایت می کنی، صحرای قیامت، تاریک است، وقتی مؤمن از قبر خود برمی خیزد، از پیشانی او، نوری می درخشد و او را به سوی بهشت رهنمون می کند، بهشتی که از زیر درختان قصرهای آن، نهرهای آب، جاری است.

ص: ۱۹۴

در این دنیا هم تو مؤمن را در پرتو ایمانش، هدایت می کنی، او به تو و قرآن ایمان آورده است، تو به او کمک می کنی و او با نور ایمان، از وسوسه های شیطان، هوس ها و خودخواهی ها رهایی می یابد.

یونس: آیه ۱۰

دَعُوهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرَجُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰)

مؤمنان را در بهشت جای می دهی و همه زیبایی ها و خوبی ها را به آنان عطا می کنی، آنان وقتی سرمست آن همه نعمت های تو می شوند، زبان به ثناء تو می گشایند و تو را تسبیح می کنند و می گویند:

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ!

خدایا! تو پاک و منزّه هستی!

دریایی از معنا در این جمله است، در واقع، اهل بهشت می خواهند با این جمله، چنین با تو نجوا کنند:

تو خدای یکتا هستی و هیچ همتایی نداری، ما هرگز تو را به چیزی تشبیه نمی کنیم، تو برتر و بالاتر از هر چیزی هستی که به ذهن ما می آید، تو یگانه ای.

زمان و مکان را آفریده ای و بالاتر از آن هستی که به زمان یا مکان وصف شوی.

همه ویژگی هایی که در آفریده ها می بینیم، برای تو عیب و نقص حساب می شود، تو به هیچ کس ظلم نمی کنی، جاهل نیستی، ناتوان نیستی، هرگز از بین نمی روی. تو را از تمام عیب ها و نقص ها دور می دانیم. (۸۳)

ص: ۱۹۵

وقتی اهل بهشت یکدیگر را ملاقات می کنند، به یکدیگر «سلام» می کنند، آنان هیچگاه سخن یاوه و دروغ نمی گویند و به یکدیگر حسادت نمیورزند، فقط از خوبی ها و زیبایی ها سخن می گویند.

می خواهم بدانم دعای دیگر اهل بهشت چیست؟ (۸۴)

این دعای دیگر آنان است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

خدایا! تو را حمد و ستایش می کنیم که تو پروردگار جهانیان هستی.

در این جمله، سخنان زیادی نهفته است: تو سرچشمه همه خوبی ها هستی، اگر ما هدایت شدیم و به بهشت تو آمدیم، به خاطر توفیق تو بوده است، اگر تو ما را هدایت نمی کردی، ما اینجا نبودیم.

هر کس که خوبی هایی دارد، آن خوبی ها از خودش نیست، بلکه تو این خوبی ها را به او داده ای.

ما مهربانی تو را هر لحظه احساس می کنیم، تو بودی که خطاهای ما را بخشیدی نعمت را بر ما تمام کردی، ما به تو پناه آوردیم، ما را پناه دادی.... تو را ستایش می کنم، تو سرچشمه همه خوبی ها هستی.

یونس: آیه ۱۱

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱)

تو مرا خلق کردی و می دانی که من عجول هستم و می خواهم هر چه به نفع

من است، به سرعت آماده شود، آرزوهای زیادی دارم و خواستار آن هستم که هر چه زودتر به آرزوهایم برسم.

این عادت و خلق و خوی من است، وقتی من می بینم که کافران به راحتی در این دنیا زندگی می کنند، تعجب می کنم، آنان قرآن را تکذیب می کنند، سخن پیامبر تو را مسخره می کنند، اما تو عذابی بر آنان نازل نمی کنی. اینجاست که به فکر فرو می روم، با خود می گویم اگر راه کافران، باطل است، چرا عذاب بر آنان نازل نمی شود.

من انسان هستم و عجول! خواستار عذاب سریع دشمنان هستم، اما تو خدا هستی و قانون خودت را داری، قانون تو، مهلت دادن به کافران است.

اگر این قانون نبود هر کس کفر میورزید، فوراً عذاب بر او نازل می شد پس همه بندگان از روی ترس و اجبار، ایمان می آوردند، این ایمان، ارزشی ندارد، زیرا ایمانی است که از روی اجبار و ترس است، ایمانی ارزش دارد که انسان با اختیار، آن را برگزیند.

قانون تو، قانون مهلت است، هر کس کفر بورزد، تو به او مهلت می دهی، او را به حال خود رها می کنی تا در سرکشی و طغیان خود، بیشتر سرگردان شود. اگر تو در عذاب کردن عجله می کردی، کافران نابود می شدند، اما تو چنین نخواستی.

تو می خواهی انسان با اختیار خودش راه تو را انتخاب کند. این راز خلقت انسان است، تو هرگز کاری نمی کنی که اختیار انسان از او گرفته شود، او در این دنیا، چند روزی زندگی می کند، تو راه خوب و بد را به او نشان می دهی، اوست که باید انتخاب کند. البته تو در کمین کافران هستی، مرگ به سراغ آنان می آید و آن وقت است که عذاب را با چشم خود می بینند، آتش جهنم در

انتظار آنان است.

یونس: آیه ۱۲

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲)

وقتی فقر، بیماری، نگرانی به انسان می رسد و او از همه جا و همه کس ناامید می شود، تو را می خواند، مشکلات او را بی قرار می کند، خوابیده، نشسته یا ایستاده تو را صدا می زند و از تو کمک می خواهد، با تمام وجود از تو یاری می طلبد، آنجاست که تو از او دستگیری می کنی و به او مهربانی می کنی.

اما وقتی که مشکل او بر طرف شد، همه چیز را فراموش می کند، گویا که اصلاً تو را صدا نزده است، او لحظه هایی که از تو کمک می خواست را از یاد می برد، او به دنیای خود بازمی گردد و راه گناه را در پیش می گیرد، شیطان کارهای او را برایش زیبا جلوه می دهد.

یونس: آیه ۱۴ - ۱۳

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۱۳) ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۴)

روی این زمین، انسان های زیادی زندگی کرده اند، تو پیامبران را با نشانه های آشکار، برای هدایت آنان فرستادی، اما آن مردم، پیامبران را دروغگو

ص: ۱۹۸

خواندند و راه کفر را پیمودند، آنان این گونه به خود ظلم کردند و سرمایه های وجودی خود را تباه کردند. وقتی تو دیدی که آنان قصد ندارند ایمان بیاورند، عذاب را بر آنان نازل کردی، تو به آنان فرصت زیادی دادی، اما دیگر امیدی به توبه آنان نبود.

تو این گونه مردمی که از روی دشمنی گناه انجام دادند را هلاک کردی، سپس انسان های دیگر را جانشین آنان روی زمین قرار دادی. آنان هم چند روزی در این دنیا زندگی می کنند و امتحان می شوند.

یونس: آیه ۱۸ - ۱۵

وَإِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدُّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَمْا تَعْقِلُونَ (۱۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمَجْرُمُونَ (۱۷) وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْصُرْهُمْ وَلَمْا يَنْفَعَهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۸)

در قرآن بُت ها را نکوهش کردی و مردم را از پرستش بُت ها نهی کردی. پیامبر سخنان تو را برای بُت پرستان می خواند: چرا بُت هایی را می پرستید که نه می توانند سودی به شما برسانند و نه ضرری؟ عده ای خیال می کنند اگر دست از بُت پرستی بردارند به خشم بُت ها گرفتار می شوند، اما بُت ها هرگز

نمی‌توانند به کسی ضرری برسانند. اُف بر شما و بر بُت‌هایی که می‌پرستید! (۸۵)

مردم کم‌کم به سخنان پیامبر توجه کردند و گروهی از آنان مسلمان شدند، بزرگان مکه منافع خود را در خطر دیدند، آنان دوست داشتند که آیین بُت‌پرستی باقی بماند، زیرا ریاست و ثروت آنان در گرو بُت‌پرستی مردم بود.

گروهی از بزرگان مکه نزد پیامبر آمدند و به او گفتند:

— ای محمد! تو می‌گویی فرستاده خدا هستی و برای رستگاری ما آمده‌ای، ما به یک شرط حاضریم به تو ایمان بیاوریم.

— چه شرطی؟

— در قرآن بارها از بُت‌پرستی نکوهش شده است، یا قرآن دیگری بیاور یا قسمت‌هایی از این قرآن که در مورد نکوهش بُت‌پرستی است، عوض کن!

اکنون تو از محمد (صلی الله علیه و آله) می‌خواهی تا این گونه به آنان پاسخ دهد:

* * *

من حق ندارم که قرآن را از پیش خود تغییر دهم، من فقط از آنچه خدا بر من وحی کرده است، پیروی می‌کنم، اگر سخن شما را بپذیرم و در قرآن تغییری بدهم، عذاب خدا در انتظار من است و من از عذاب او می‌ترسم.

قرآن از طرف خداست، اگر او نمی‌خواست من این آیات را بخوانم، آن را بر من نازل نمی‌کرد، من پیامبر او هستم و آنچه را او بر قلب من نازل کرده است، برای شما می‌خوانم.

شما فکر می‌کنید که این سخنان را از پیش خود ساخته‌ام، پس لحظه‌ای فکر کنید، من چهل سال در میان شما بوده‌ام و در این مدت، نه کتابی خوانده‌ام و نه چیزی نوشته‌ام. اکنون قرآنی را برای شما می‌خوانم که در آن علوم بسیار،

ص: ۲۰۰

تاریخ پیامبران و سرگذشت امت های قبل را می یابید، چرا فکر نمی کنید؟ چگونه ممکن است این ها، سخن خود من باشد؟

چه کسی از شما ستمکارتر است؟ شما بُت ها را شریک خدا می دانید و می گوید که او به شما دستور داده است بُت ها را پرستید، شما این دروغ بزرگ را به خدا نسبت می دهید، شما قرآن را دروغ می شمارید. بدانید که گناه شما، بزرگ است و هرگز رستگار نمی شوید.

شما بُتی را می پرستید که نه می تواند سودی به شما برساند و نه ضرری را از شما دور کند. قدری فکر کنید بت، هیچ خاصیتی ندارد، نه می بیند و نه می شنود بلکه قطعه ای سنگ یا چوب است.

شما می گوید که بُت، شفیع و واسطه شما نزد خداست، خدا در آسمان و زمین از شفاعت این بت ها، خبری ندارد؟ هرگز بُت نمی تواند شفیع و واسطه خدای یکتا باشد، خدای من از آنچه شما برای او شریک قرار داده اید، بالاتر و والاتر است، او هیچ شریکی ندارد.

* * *

یونس: آیه ۱۹

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹)

آدم (علیه السلام) را آفریدی و او را پیامبر خود قرار دادی، پس از مدتی، دو پسر به نام های هابیل و قابیل به او دادی، زمینه امتحان آنان را فراهم کردی و سپس هابیل را به عنوان جانشین پدر برگزیدی، اما آتش حسد در جان قابیل شعله ور شد و برادرش هابیل را به قتل رساند.

پسر دیگری به نام «شیث» به آدم (علیه السلام) دادی و شیث حجت و جانشین پدر شد،

ص: ۲۰۱

اما به او دستور دادی تا این امر را پنهان کند و هیچ کس را از آن مطلع نکند، زیرا اگر قایل متوجه این ماجرا می شد، شیث را هم به قتل می رساند.

این گونه بود که حجّت تو مخفی بود، نسل آدم کم کم زیاد شدند، آنان همه در سرگردانی بودند، نور فطرت در وجودشان روشن بود، اما کسی نبود تا برایشان از تو سخن بگوید، آن روزها، روزهای حیرت بشر بود و همه در گمراهی بودند.

بعد از آن اراده کردی تا پیامبران خود را برای مردم بفرستی و آنان به صورت آشکارا مردم را به سوی تو دعوت کنند و از روز قیامت سخن بگویند، نوح(علیه السلام) را برای مردم فرستادی، او سال های سال برای هدایت مردم تلاش کرد، وقتی نوح(علیه السلام) دعوت خود را آشکار کرد، عده ای به او ایمان آوردند و عده ای هم مخالفت کردند، در جامعه بشری اختلاف پیش آمد و این ماجرا تکرار شد، برای هر ملّتی که پیامبری را مبعوث می کردی، عده ای به او ایمان می آوردند و گروهی هم با او دشمنی می کردند، پیام و سخن خود را برای مردم فرستادی، آنان همه حقّ و حقیقت را فهمیدند، اما عده ای از روی حسادت با پیامبران دشمنی کردند.(۸۶)

اگر قانون «مهلت» تو نبود، حتماً در میان این دو گروه داوری می کردی و دشمنان حقّ و حقیقت را به عذاب خود گرفتار می کردی و آنان را نابود می نمودی. تو همواره بر اساس قانون «مهلت» رفتار نموده ای و به کافران مهلت می دهی و آنان را به حال خود رها می کنی.

اگر تو در عذاب آنان عجله می کردی، همه کافران نابود می شدند و البته در آن صورت، ایمان آوردن انسان ها از روی اجبار بود، مردم برای نجات از عذاب تو، مؤمن می شدند، تو می خواهی انسان با اختیار خودش ایمان را

برگزینند. به همین علت است که به کافران مهلت می دهی.

* * *

یونس: آیه ۲۰

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِهُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَضِرِينَ (۲۰)

پیامبر بارها با بُت پرستان سخن گفت و آنان را به یکتاپرستی دعوت کرد و برای آنان قرآن خواند، در قرآن، تو از سرنوشت مردمی سخن گفتی که سرانجام به عذاب تو گرفتار شدند: قوم نوح(علیه السلام)، گرفتار طوفان شدند، قوم عاد سخنان هود(علیه السلام) را نپذیرفتند و گرفتار تندبادهای سهمگین شدند و از بین رفتند. قوم ثمود هم پیامبری صالح(علیه السلام) را انکار کردند و شتر او را که معجزه ای آسمانی بود، کشتند و زلزله ای ویرانگر، شهر آنان را با خاک یکسان کرد و همه نابود شدند.

بُت پرستان مکه وقتی این مطالب را شنیدند، از روی لجاجت به محمّد(صلی الله علیه وآله) گفتند: ای محمّد! چرا عذابی از آسمان بر ما نازل نمی شود تا نشانه ای بر حقایق تو باشد؟ اگر راست می گویی از خدا بخواه عذاب ما را برساند.

اکنون به پیامبر چنین می گویی: «ای محمّد! به آنان بگو، این که چه زمانی بر شما عذاب نازل می شود، علم غیب است و فقط خدا علم غیب می داند، شما منتظر عذاب خدا باشید، من هم با شما منتظرم».

مشرکان نمی دانستند که تو برای اداره این جهان، قانون و برنامه داری، قانون «مهلت»، یکی از آن هاست، همین که کسی تقاضای عذاب کرد، عذاب را بر او نازل نمی کنی، تو به بندگان خود مهلت می دهی و هرگز در عذاب آنان عجله نمی کنی، فقط خودت می دانی که عذاب آنان کی خواهد بود و چگونه؟

ص: ۲۰۳

این سوره، تقریباً یک سال قبل از هجرت پیامبر نازل شده است. وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، تعداد مسلمانان زیاد شد، در سال دوم هجری پیامبر به جنگ سپاه مکه رفت و جنگ «بدر» روی داد. در آن جنگ، سپاه مکه سه برابر مسلمانان بودند و تجهیزات جنگی زیادی همراه داشتند، تو به وعده خود عمل کردی مسلمانان را یاری کردی و بر کافران پیروز شدند.

در آن جنگ، هفتاد نفر از بزرگان مکه کشته شدند. آن هفتاد نفر همان بُت پرستان لجوجی بودند که تقاضای عذاب می کردند، تقریباً سه سال بعد از آن تقاضا، تو آنان را به دست مسلمانان عذاب نمودی. تو به بُت پرستان گفتی که منتظر عذاب بمانند، این انتظار بیش از سه سال طول نکشید!

یونس: آیه ۲۱

وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (۲۱)

مردم مکه را به خشکسالی و قحطی مبتلا کردی، تو می خواستی آن بُت پرستان به خود آیند، شاید دست از بُت پرستی بردارند.

زندگی آنان با سختی همراه شد، چهارپایان آنان از بین رفتند، تو به آنان رحم کردی و باران رحمت را نازل کردی، بعد از هفت سال، باران بارید.

همه خوشحال شدند، اما به جای شکر تو، گفتند: «این باران به برکت بُت ها بوده است»، آنان پیامبر را اذیت نمودند و به او گفتند که ما دیگر دست از بُت پرستی بر نمی داریم. اکنون با پیامبر خود سخن می گویی:

ای محمّد! وقتی آنان گرفتار سختی و بلا می شوند، من رحمت خود را بر آنان نازل می کنم، اما آنان در مقابل نشانه های قدرت من، نیرنگ می کنند و می گویند: «پس از خشکسالی، این بُت ها بودند که برای ما باران آوردند».

به آنان چنین بگو: ای بُت پرستان! شما نیرنگ می کنید و می خواهید آیین بُت پرستی را این گونه تقویت کنید، تدبیر خدای من، بسیار شدید و سریع تر از مکر شماست، بدانید که فرشتگان، نیرنگ شما را می نویسند و در روز قیامت آن را نشان شما می دهند. در آن روز نتیجه نیرنگ خود را می بینید و به عذابی سخت گرفتار می شوید و هیچ یار و یآوری نخواهید داشت.

یونس: آیه ۲۳ - ۲۲

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن لَّمْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۲۲) فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَثْنَاكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳)

انسان وقتی در شرایط خطرناک قرار می گیرد و از همه جا ناامید می شود، به تو پناه می برد و تو به او رحم می کنی، اما وقتی خطر برطرف شد، او تو را فراموش می کند و دوباره راه گناه را ادامه می دهد.

در اینجا حکایت کسانی را بازگو می کنی که سوار بر کشتی می شوند، وقتی کشتی آنان با وزیدن بادهای موافق به آرامی حرکت می کند، خوشحالی

ص: ۲۰۵

می کنند، ناگهان طوفانی از راه می رسد و موج های دریا از هر طرف به آنان هجوم می آورد، آن ها دل از دنیا می کنند و مرگ را در مقابل چشم خود می بینند.

آن وقت است که به یاد تو می افتند و تو را خالصانه صدا می زنند، همه خدایان دروغین خود را از یاد می برند و فقط تو را می خوانند و چنین می گویند: «بارخدایا! اگر ما را نجات بدهی، بنده شکر گزار تو می شویم و از گناه دست می کشیم».

تو نور فطرت را در وجود همه قرار داده ای، در آن شرایط سخت، حجاب ها کنار می رود و آنان تو را با همه وجود می خوانند، امّا وقتی تو آنان را نجات می دهی، آنان دوباره در زمین ظلم می کنند و همان راه گذشته خود را ادامه می دهند، ولی آنان نمی دانند که به خود ظلم می کنند، آیا دنیا ارزش آن را دارد که به خاطرش، این گونه به خود ستم کنند؟ دنیا و هر چه در دنیاست، از بین می رود، مرگ به سراغ همه انسان ها می آید، روز قیامت حقّ است و در آن روز، همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند و آنان را به سزای کردارشان می رسانی.

یونس: آیه ۲۴

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۴)

ص: ۲۰۶

می دانی که انسان ها دل‌باخته دنیا می شوند و برای رسیدن به لذت های زودگذر دنیا چقدر تلاش می کنند، این دنیا، بُتِ انسان ها می شود و برای رسیدن به آن تو را فراموش می کنند و راه گناه را در پیش می گیرند.

در اینجا می خواهی حقیقت دنیا را برای همه بگویی، دنیا همانند آب و گیاهان زیبایی است که چشم ها را خیره می کنند، اما به زودی نابود می شوند و هیچ چیز از آن نمی ماند.

این سخن توست: همانا زندگی دنیا مانند بارانی است که از آسمان فرو می فرستم، این باران سبب سبزی و خرمی زمین می گردد، زمین پر از گیاهان سرسبز می شود، شما تصوّر می کنید که می توانید از آن گیاهان برای همیشه، بهره بگیرید، ناگهان فرمان می دهم و صاعقه و طوفان فرا می رسد و همه گیاهان نابود می شوند به طوری که گویا هیچگاه آنجا سرسبز و خرم نبوده است، حقیقت دنیا نیز این چنین است، من این گونه آیات خود را برای کسانی که اهل تعقل هستند، بیان می کنم.

* * *

یونس: آیه ۲۵

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۵)

زندگی دنیا هر چه باشد، پایدار نیست، هر کس دل به دنیا ببندد، خود را اسیر اضطراب و ناآرامی کرده است، شیفته دنیا، روی آرامش را نمی بیند، برای همین تو بندگان خود را به بهشت که منزل امن و آرامش است، دعوت می کنی. در بهشت از دلهره های زندگی دنیا خبری نیست، آرامش در آنجاست، نه ظمی، نه ستمی. هیچ کس به دیگری حسد نمیورزد، همه

ص: ۲۰۷

یکدیگر را دوست دارند و در سایه لطف تو، زندگی واقعی را تجربه می کنند.

* * *

تو همه را به بهشت فرا می خوانی، از همه می خواهی به گونه ای زندگی کنند که نتیجه آن، بهشت باشد، تو هر کس را بخواهی به «راه راست» هدایت می کنی.

این سخن توست: «هر کس را بخواهم به راه مستقیم، هدایت می کنم».

منظور تو از این جمله چیست؟

تو اراده کرده ای که من با ایمان باشم، پس من مجبور بوده ام ایمان بیاورم! وقتی تو چیزی را اراده کنی، حتماً واقع می شود، از طرف دیگر کسی که کافر است، گناهی ندارد، تو نباید او را در روز قیامت عذاب کنی، چون تو نخواستی ای که او ایمان بیاورد، تو بودی که او را در گروه اهل ایمان قرار ندادی، تو او را هدایت نکردی، او چه تقصیری دارد!؟

معلوم می شود که باید درباره این آیه، تحقیق کنم، مدتی مطالعه می کنم، می فهمم که تو در این آیه درباره «هدایت مرحله دوم» سخن می گویی.

شش سال داشتم، من به مدرسه رفتم، مثل همه بچه ها. همه می توانستند به مدرسه بروند، به مدرسه رفتم و سال ها درس خواندم، سپس توانستم در کنکور شرکت کنم و به دانشگاه بروم. اگر کسی به مدرسه نرود و درس نخواند، نمی تواند به دانشگاه برود. این قانون دانشگاه است. شرط ورود به دانشگاه، داشتن دیپلم است.

تو برای همه زمینه هدایت را آماده کردی، راه خوب و بد را نشان آن ها دادی، این هدایت مرحله اول است.

عده ای این هدایت را پذیرفتند و ایمان آوردند و به سخنان پیامبر تو گوش

ص: ۲۰۸

فرا دادند، تو اراده کرده ای که به این افراد امتیاز ویژه ای بدهی و مسیر کمال را به آنان نشان بدهی، این هدایت مرحله دوم است.

آنان مانند کسانی هستند که به مدرسه رفته اند و درس خوانده اند پس اکنون می توانند به دانشگاه بروند و به جایگاه های بالاتر اجتماعی دست پیدا کنند.

عده ای هم به اختیار خود سخن قرآن را نپذیرفتند، آنان هدایت مرحله اول را نپذیرفتند، به همین خاطر، تو آنان را از هدایت مرحله دوم محروم می کنی! مانند کسی که به اختیار خود به مدرسه نرفت، پس نمی تواند به دانشگاه برود.

تو چنین خواسته ای: فقط کسانی را از هدایت مرحله دوم بهره مند می کنی که مرحله ابتدایی هدایت را پشت سر گذاشته باشند.

سخن تو این بود: «هر کس را بخواهم به راه مستقیم، هدایت می کنم».

می دانم که راه مستقیم، همان راه اهل بیت (علیهم السلام) اوست، هر کس که به پیامبر و قرآن ایمان واقعی بیاورد، تو او را به راه مستقیم رهنمون می شوی، راه مستقیم، راه علی (علیه السلام) و امامان معصوم (علیهم السلام) است. (۸۷)

امروز مهدی (علیه السلام) امام زمان من است، او نور تو در آسمان ها و زمین است، او مایه هدایت همه است، رهبری است که همه را به سوی تو راهنمایی می کند، اگر هدایت او نباشد، هیچ کس نمی تواند به سعادت و رستگاری برسد.

یونس: آیه ۲۷ - ۲۶

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۶) وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مَنَ

ص: ۲۰۹

اللَّهُ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷)

تو همه را به سوی بهشت فرا می خوانی، کسانی را که به تو ایمان آوردند و از قرآن و پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) پیروی کردند، پاداش می دهی، تو به آنان پاداش و بلکه زیاده تر از پاداش می دهی، تو از فضل و رحمت آنان را بهره مند می سازی، آنان در دنیا از نعمت های تو استفاده می کنند و از دنیا برای آخرت توشه می گیرند، روز قیامت، روز عزت و بزرگی آنان است، در آن روز، آنان هیچ ذلتی نمی بینند و ترس و وحشتی ندارند. آنان برای همیشه در بهشت خواهند بود. (۸۸)

ایما کسانی که راه کفر و گناه را برگزیدند، در روز قیامت، به همان میزان گناهی که انجام داده اند، مجازات می شوند، روز قیامت، روز خواری و ذلت آنان است و هیچ کس نمی تواند آنان را از عذاب رهایی دهد. در آن روز، چهره های آنان سیاه می شود، گویا تاریکی شب تار، آن چهره ها را پوشانده است، آنان اهل جهنم هستند و برای همیشه در آن خواهند بود.

* * *

یونس: آیه ۲۸ - ۳۰ وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَزَيْلَنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَارًا تَعْبُدُونَ (۲۸) فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ (۲۹) هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۳۰)

ص: ۲۱۰

روز قیامت همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، آن روز تو به بُت پرستان چنین می گویی: «شما و بُت هایتان در جای خود بایستید». سپس میان بُت پرستان و بُت ها جدایی می اندازی، تو با قدرت خود به بُت ها این فرصت را می دهی تا سخن بگویند. بُت ها به بُت پرستان می گویند: «شما ما را نمی پرستیدید، شما هوس خود را می پرستیدید! ما کجا شما را به پرستش خود دعوت می کردیم؟ خدا، میان ما و شما گواه است که ما از این که شما ما را می پرستیدید، بی خبر بودیم، ما موجودات جامدی بودیم».

آن وقت است که بُت پرستان به پوچی کار خود پی می برند، در روز قیامت، همه انسان ها، نتیجه اعمال خویش را می یابند، آن روز معلوم می شود که فقط تو شایسته پرستش هستی و تو خدای یگانه ای!

کسانی که بُت ها را پرستش کرده اند، به عذاب گرفتار می شوند و بندگان خوب تو به بهشت می روند، بُت ها در آن روز نابود می شوند و آن وقت است که بُت پرستان ناامید می شود، آنان فکر می کردند که بُت ها می توانند به آنان نفعی برسانند و از خطرها نجاتشان بدهند، اما وقتی می بینند که این بُت ها، نابود می شوند، امیدشان از دست می رود.

آنان در دنیا با چه شور و عشقی، این بُت ها را می پرستیدند، آن وقت که بت های آنان نابود می شوند، می فهمند که چقدر ضرر کرده اند، آنان سرمایه وجودی خویش را در پای بُت ها ریختند و اکنون آن بُت ها، هیچ شده اند.

کاش آنان تو را می پرستیدند که هرگز نابود نمی شوی، تو پایان نداری، تو یگانه و بی نیازی!، تو همواره بوده ای و برای همیشه خواهی بود. (۸۹)

چگونه ممکن است که بُت های بی جان در روز قیامت سخن بگویند؟ آیا

قطعه ای که از چوب یا سنگ تراشیده شده است، می تواند سخن بگوید؟

روز قیامت، روز شگفتی ها است، در آن روز اعضای بدن انسان هم سخن می گویند و بر اعمال و رفتار انسان شهادت می دهند. گناهکاران به اعضای بدن خود می گویند: «چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ آن ها پاسخ می دهند: «خدایی که تمام موجودات را گویا می سازد، ما را نیز گویا کرد». (۹۰)

آری، تو بر هر کاری توانا هستی، در آن روز، اراده می کنی و به بُت ها و... قدرت سخن گفتن می دهی.

یونس: آیه ۳۱ - ۳۳

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۱) فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعِيدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ (۳۲) كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳)

انسان ها را به فکر کردن فرا می خوانی، تو دوست داری کسانی که غیر تو را می پرستند، از گمراهی نجات پیدا کنند، پرستش بُت های بی جان، کاری بیهوده است. تو خدایی هستی که از آسمان و زمین، روزی بندگان خود را می رسانی، باران را از آسمان نازل می کنی و از زمین، گیاهان را سبز می کنی، تو به انسان گوش شنوا و چشم بینا داده ای. به فرمان تو، جهان آفرینش به نظم آمده است، تو دانه و هسته را می شکافی و از آن جوانه سبز بیرون می آوری تا گیاهی سرسبز شود. تو زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می آوری، فقط

ص: ۲۱۲

تو شایسته پرستش هستی.

تو انسان را از نطفه ای به وجود می آوری و سپس دوباره از این انسان، نطفه می آفرینی تا نسل انسان، ادامه پیدا کند، تو آفریدگار این جهان هستی و قدرت تو، بی پایان است، چرا انسان ها رو به گناه و بُت پرستی می آورند، چرا پرستش تو را رها می کنند؟ تو خدای حقیقی می باشی، معلوم است بعد از حق، چیزی جز گمراهی نمی تواند باشد، اگر کسی یکتا پرستی را رها کند، فقط به گمراهی می رسد، چرا انسان ها از پذیرش حق، روی برمی گردانند؟

تو راه خوب و بد را نشان می دهی، زمینه هدایت را برای همه فراهم می کنی و به انسان اختیار می دهی تا خودش، راهش را انتخاب کند، وقتی کسی حق را شناخت و از آن پیروی نکرد، به خود ظلم کرده است.

این قانون توست: کسی که آگاهانه از حق رو برگرداند، تو دیگر به او توفیق ایمان نمی دهی و او را به حال خود رها می کنی.

آری، اگر من حق را بشناسم و باز هم به بیراهه بروم، به خودم ظلم کرده ام، زیرا سرمایه وجودی خود را در راه باطل صرف کرده ام و از راه کمال دور شده ام، من زمینه هدایت خود را از بین می برم، تو آن وقت مرا به حال خود رها می کنی و من در گمراهی خود غوطه ور می شوم، این نتیجه کردار و رفتار خود من است.

یونس: آیه ۳۶ - ۳۴

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتَ تُؤْفَكُونَ (۳۴) قُلْ هَلْ مِنْ

ص: ۲۱۳

شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلَّ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵) وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۶)

ای محمّد! به بُت پرستان بگو: آیا بُت هایی که شما می پرستید، می توانند جهان هستی را بیافرینند و پس از نابودی، آن را دوباره بازگردانند؟

بدانید من شما را به پرستش خدایی دعوت می کنم که جهان هستی را آفرید، او همه انسان ها را خلق نمود و همه آن ها را می میراند و در روز قیامت همه را زنده می کند.

قدری فکر کنید، شما به خوبی می دانید که بُت ها هرگز بر چنین کاری توانا نیستند، پس چرا از حقّ روی گردان می شوید؟

* * *

تو می دانی که مردم در هر زمانی، نیاز به کسانی دارند که آنان را هدایت کنند، بُت پرستان در آن زمان، رهبری کسانی را پذیرفته بودند که انسان ها را به پرستش بُت ها فرا می خواندند. تو می خواهی سخنی بگویی که برای همه زمان ها باشد.

از مردم می خواهی تا بین دو گروه مقایسه کنند و خودشان نتیجه بگیرند که کدام یک برای رهبری، شایستگی بیشتری دارند:

گروه اول: کسانی که به حقّ و حقیقت هدایت می کنند.

گروه دوم: کسانی که خودشان هم نیاز به هدایت دارند و اگر کسی آنان را

راهنمایی نکند، گمراه می شوند.

به راستی مردم، رهبری کدام یک را می پذیرند؟ بیشتر آنان از گمان و پندارهای بی اساس پیروی می کنند، آن ها نمی دانند که گمان، انسان را از حقّ بی نیاز نمی کند، تو از همه رفتار انسان ها باخبر هستی.

آیا کار عاقلانه ای است که من رهبری کسی را بپذیرم که خودش نیاز به هدایت دارد؟

تو پیامبر را برای هدایت ما فرستادی، بعد از پیامبر هم، دوازده امام را به عنوان رهبران جامعه معرفی کردی و به علی (علیه السلام) و یازده امام پس از او، مقام «امامت» عطا کردی. امام، انسان کاملی است که اسوه همه ارزش ها است و هر کس که بخواهد به سعادت و رستگاری برسد باید از او پیروی کند، امام همچون خورشیدی است که با نور خود مایه هدایت همگان می شود. (۹۱)

از اوّل این سوره تا اینجا، از توحید و معاد و بهشت و جهنّم برایم سخن گفتی و از نبوّت هم سخن گفتی. می دانم که تو محمّد (صلی الله علیه و آله) را برای هدایت ما فرستادی و این قرآن هم، معجزه اوست. در اینجا از «امامت» سخن می گویی تا من بدانم امامت، عهدی آسمانی است.

آری، تو برای هدایت جامعه، بهترین بندگان خود را به عنوان «امام» برگزیدی و آنان را از هر گناه و خطایی دور کردی، به آنان مقام «عصمت» را عنایت کردی و از همه خواستی تا از آنان پیروی کنند. مردم باید خودشان

ص: ۲۱۵

داوری کنند، آیا پیروی از علی (علیه السلام) بهتر است یا پیروی از کسی که بارها گفت: «اگر علی نبود، من هلاک شده بودم».

عُمَر، کسی بود که پس از ابوبکر، جانشین او شد و به عنوان «خلیفه دوم»، رهبری جامعه را به عهده گرفت، او بارها نیازمند راهنمایی علی (علیه السلام) شد.

این ماجرا شنیدنی است: مردم در میدان شهر جمع بودند، عمر دستور داده بود تا زنی را سنگسار کنند. آن زن گناه زنا انجام داده بود و باید به سزای عملش می رسید.

خبر به علی (علیه السلام) رسید، او نزد عُمَر آمد و به او گفت:

___ ای عُمَر! تو دستور داده ای که این زن را سنگسار کنند؟

___ آری! من این دستور را دادم تا دیگر کسی جرأت نکند کار خلاف انجام بدهد.

___ ای عُمَر! این زن، دیوانه است، عقل ندارد، مگر نمی دانی که خداوند از دیوانه تکلیف را برداشته است؟ او چون عقل ندارد به زشتی زنا آگاه نبوده است. تو نباید او را سنگسار کنی.

___ «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ»! ای علی! اگر تو نبود، من هلاک می شدم.

سپس عُمَر فرمان داد تا آن زن را آزاد کنند. (۹۲)

* * *

کاش مردم آن زمان، به عهد و پیمانی که با پیامبر در غدیر بسته بودند، وفادار می ماندند، کاش با علی (علیه السلام) مخالفت نمی کردند، کاش دیگری را به عنوان «رهبر» خود انتخاب نمی کردند، هیچ مصیبتی برای اسلام، بدتر از این نبود که

ص: ۲۱۶

علی (علیه السلام) را با آن همه علم و توانایی، خانه نشین کردند و دیگران را به رهبری برگزیدند.

برایم گفتمی که بیشتر انسان ها از گمان و پندارهای بی اساس پیروی می کنند. وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم با ابوبکر بیعت کردند و او را خلیفه خود نمودند، جای تعجب دارد، چه شد که آنان از پندارهای بی اساس پیروی کردند؟ روزی که آنان دور هم جمع شدند تا خلیفه را تعیین کنند، سخن آنان این بود: «ای مردم، بیایید با کسی که از همه ما پیرتر است بیعت کنیم».

آیا سنّ زیاد، می تواند ملاک انتخاب خلیفه باشد؟ چرا آنان به دنبال سنّ های غلط روزگار جاهلیت رفتند؟

وقتی علی (علیه السلام) با آنان از حقّ خود سخن گفت، مردم به او گفتند: «می دانیم که تو از همه ما به پیامبر نزدیک تر بودی، امّا تو هنوز جوان هستی! نگاه کن، ابوبکر پیرمرد و ریش سفید ماست و امروز شایستگی خلافت را دارد، تو امروز با او بیعت کن، وقتی که پیر شدی نوبت تو هم می رسد، آن روز، هیچ کس با خلافت تو مخالفت نخواهد کرد» (۹۳).

علی (علیه السلام) آن روز، حدود سی سال داشت، مردم می دانستند که علی (علیه السلام) همه خوبی ها و کمال ها را دارد، امّا هیچ چیز برای آن مردم، مانند یک مشت ریش سفید نمی شد، گویا ارزش ریش سفید از همه خوبی ها بیشتر بود.

با رحلت پیامبر، بار دیگر رسم و رسوم روزگار جاهلیت زنده شد و مردم از پندارهای بی اساس پیروی کردند و رهبری جامعه را از مسیر اصلی آن، منحرف کردند.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۷)

تو محمد (صلی الله علیه و آله) را برای هدایت مردم فرستادی و به او قرآن را نازل نمودی، اما آنان محمد (صلی الله علیه و آله) را دروغگو خواندند و گفتند که قرآنی که او آورده است از طرف تو نیست.

این چه سخن باطلی بود که آنان گفتند! قرآن، سخن توست، کتابی است که کتب آسمانی قبلی را تأیید می کند، پیش از این، تورات را بر موسی (علیه السلام) و انجیل را بر عیسی (علیه السلام) نازل کردی که پیام همه این کتاب ها یک چیز است، بین آن ها اختلافی نیست.

قرآن، پیام های آن کتاب ها را شرح می دهد، شکی نیست که این قرآن از طرف توست که خدای جهانیان هستی.

یونس: آیه ۳۸

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَدْعَيْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸)

این سخن توسست: «اگر در این قرآن شک دارید و فکر می کنید کتاب من نیست، پس یک سوره مانند سوره های قرآن بیاورید و در این امر می توانید دیگران را هم به کمک بگیرید».

اگر کسی بتواند یک سوره مانند قرآن بیاورد، معلوم می شود که محمد (صلی الله علیه و آله) دروغگوست.

سال های سال از این سخن تو می گذرد، دشمنان اسلام برای نابودی اسلام چه کارها کرده اند!

ابوسفیان، رئیس کافران مکه، سه بار به جنگ پیامبر آمد، او هزینه های زیادی برای این جنگ ها خرج نمود، بهترین سربازانش در این جنگ ها کشته شدند، به راستی اگر او می توانست یک سوره مانند قرآن بیاورد، آیا لازم بود این همه برای جنگ هزینه کند؟

اکنون بیش از ۱۴۰۰ سال از ظهور اسلام می گذرد، دشمنان زیادی برای نابودی اسلام تلاش نموده اند، چرا آنان به جای این همه زحمت، یک سوره کوچک مانند قرآن نمی آورند؟

قرآن، معجزه توسست، چه کسی می تواند مانند آن را بیاورد؟

یونس: آیه ۴۰ - ۳۹

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَكَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

الظَّالِمِينَ (۳۹) وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۴۰)

ای محمّد! آنان قرآنی را که به آن علم ندارند، دروغ می شمارند، آنان از روی تعصب و دشمنی با تو، قرآن را انکار کردند. آنان قرآن را تکذیب کردند زیرا قرآن از قیامتی سخن می گفت که هنوز زمان آن فرا نرسیده است، گویا منتظرند که قیامت برپا شود، آن وقت ایمان بیاورند!

روز قیامت، روز کشف حقیقت ها است، آن روز می فهمند که قرآن از چه سخن می گفت، آنچه را که قرآن درباره قیامت و حسابرسی و عذاب و... گفته است با چشم خود می بینند.

آنان به تو گفتند که قرآن تو، وعده عذاب به ما داده است، اما عذابی بر ما نازل نشده است، آن ها نمی دانستند که زمان عذاب آنان فرا نرسیده است. من به بندگان خود فرصت می دهم، هرگز عذاب را بدون مهلت دادن، نازل نمی کنم!

قبل از این، افراد زیادی بودند که پیامبران مرا دروغگو شمردند و من به آنان مهلت دادم و سرانجام به عذاب من گرفتار شدند، آنان به خود ظلم کردند و سرانجام آنان، عذاب دنیا و آتش جهنم بود.

ای محمّد! هرگز انتظار نداشته باش همه مردم، ایمان بیاورند، من انسان را با اختیار آفریدم، مهم این نیست که همه ایمان بیاورند، مهم این است که پیام من به همه برسد، تو برای آنان قرآن را بخوان، راه هدایت را نشان آنان بده، من خود می دانم چه کسانی ایمان نمی آورند و راه تباهی را در پیش می گیرند و آنان را به سزای اعمالشان می رسانم!

یونس: آیه ۴۴ - ۴۱

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۴۱) وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ (۴۲) وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ (۴۳) إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۴)

ای محمد! اگر تو را دروغگو خواندند به آنان بگو: «عمل من برای خودم، عمل شما هم برای خودتان، هر کسی نتیجه عمل خود را می بیند، من یکتاپرست هستم و شما از یکتاپرستی بیزارید همانگونه که من از بت پرستی شما بیزارم!

ای محمد! تو وظیفه خودت را انجام بده، قرآن مرا برای آنان بخوان، اما بدان که برای اینکه کسی هدایت شود، باید آمادگی قلبی داشته باشد، او باید گوش شنوا و چشمی بینا و فکری روشن داشته باشد.

بعضی ها سخن تو را می شنوند، تو را می بینند اما از این دیدن و شنیدن، بهره ای نمی برند، آنان تصمیم گرفته اند به تو ایمان نیاورند، آنان کسانی هستند که قدرت درک خود را از دست داده اند، اسیر دنیا و هوس های زودگذر آن شده اند، گویا کر و لال اند و در تاریکی جهل و نادانی گرفتار شده اند.

ای محمد! من به هیچ کس ظلم و ستم نمی کنم، این مردم هستند که به خودشان ظلم می کنند، من زمینه هدایت را برای همه آماده می کنم، راه خوب

و بد را نشان می‌دهم، گروهی به اختیار خود از پذیرش حق سر باز می‌زنند و تو را دروغگو می‌دانند و قرآن را انکار می‌کنند، آنان راه شیطان را برگزیدند، من آنان را به حال خود رها می‌کنم، من هیچ کس را مجبور به ایمان نمی‌کنم، آنان راه خود را انتخاب می‌کنند و سرمایه‌های وجودی خویش را تباه می‌نمایند و به خود ظلم می‌کنند.

یونس: آیه ۴۵

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۴۵)

روز قیامت انسان‌ها را زنده می‌کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می‌شوند، در آن روز همه می‌فهمند که زندگی دنیا چقدر کوتاه بوده و چقدر زود گذشته است! گویا جز ساعتی از یک روز در دنیا درنگ نکرده‌اند!

در صحرای قیامت، کافران یکدیگر را می‌شناسند، دوستان و رفقای خود را به یاد می‌آورند، اما همه از یکدیگر دوری می‌کنند، هر کس به فکر این است که چگونه خود را از عذاب‌های دهد. آری، کسانی که روز قیامت را انکار کردند، زیان کردند، آنان به بهشت رهنمون نخواهند شد، عذاب سختی در انتظارشان است.

یونس: آیه ۴۶

وَأِمَّا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ (۴۶)

ص: ۲۲۲

در قرآن به کافران وعده دادی که اگر به انکار و کفر خود ادامه دهند، عذاب آنان فرا خواهد رسید، کافران وقتی این مطلب را شنیدند با خود گفتند: «محمد، دیر یا زود، از دنیا می رود، با مرگ او، این وعده ها هم بی اثر می شود».

اکنون با پیامبر چنین سخن می گویی: «ای محمد! بر این سخنان شکیبایی کن که وعده من حق است، ای محمد! فرقی نمی کند تو زنده باشی یا نه، بخشی از عذاب هایی که به کافران وعده دادم به زودی فرا می رسد. من آنان را به سزای اعمالشان می رسانم، در روز قیامت، آن ها برای حسابرسی نزد من می آیند، من از همه کارهای آنان خبر دارم».

این آیه، تقریباً یک سال قبل از هجرت پیامبر نازل شد، سه سال بعد، در جنگ «بدر» تو پیامبر را یاری کردی، در آن روز گروهی از این کافران کشته شدند و به سزای عملشان رسیدند، این قسمتی از عذابی بود که به آنان وعده داده بودی، بقیه آنان را در قیامت، عذاب خواهی کرد، در آن روز، هیچ کس نمی تواند از عذاب تو رهایی یابد.

* * *

یونس: آیه ۴۷

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۴۷)

در این آیه از «نبوت» سخن می گویی، تو برای همه امت ها، پیامبری فرستادی تا راه حق را به آنان نشان بدهد و حجت را بر آنان تمام کند، تو هیچ کس را مجبور به ایمان نکردی، پیامبران فقط وظیفه داشتند که زمینه هدایت را برای مردم فراهم کنند، اما انتخاب با خود آنان بود، عده ای ایمان آوردند و عده ای هم کافر شدند. تو میان آنان به عدل داوری می کنی و به هیچ کس ظلم

ص: ۲۲۳

نمی‌کنی، کسانی که به پیامبران ایمان آوردند، نتیجه ایمان خود را می‌بینند و کافران هم نتیجه کفر خود را.

یونس: آیه ۵۲ - ۴۸

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنِ اتَّأْتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۰) أَتُمْ إِذَا مَيَّا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلَانَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲)

محمد (صلی الله علیه و آله) بارها با بُت پرستان سخن گفت، او برای آنان دلسوزی می نمود و دوست داشت آنان از عذاب قیامت نجات پیدا کنند و راه سعادت و رستگاری را در پیش گیرند.

گروهی از بُت پرستان به محمد (صلی الله علیه و آله) چنین گفتند: «این عذابی که از آن سخن می گویی، کی فرا می رسد؟ اگر راست می گویی و تو پیامبر خدا هستی، چرا نفرین نمی کنی تا عذاب بر ما نازل شود و ما نابود شویم؟».

از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا به آنان چنین پاسخ دهد:

اعلام زمان عذاب از اختیارات من نیست، زیرا من اختیار زیان و سود خود را ندارم مگر آنچه را که خدا بخواهد. وقتی من نمی توانم به خود نفع یا ضرری برسانم، چگونه می توانم عذاب شما را برسانم؟

من فقط پیامبر هستم، وظیفه ام این است که پیام خدا را برای شما باز گو کنم،

خدا به شما وعده عذاب داده است، ولی زمان آن را مشخص نکرده است، تنها این مطلب مشخص شده است: «برای نابودی هر امت و قومی، زمانی مشخص شده است، وقتی آن زمان فرا رسید، آن ها حتی یک ساعت هم نمی توانند مرگ خود را عقب یا جلو بیندازند».

بدانید که عذاب خدا با اطلاع قبلی سراغ شما نمی آید، عذاب شب یا روز، ناگهانی بر شما نازل می شود و شما هرگز نمی توانید آن را از خود دور کنید، پس برای چه عجله می کنید؟ چرا می خواهید که عذابتان زودتر فرا رسد؟

شما فکر می کنید که وقتی عذاب خدا آمد، اگر فوراً ایمان بیاورید، عذاب از شما برطرف می شود، اما این فکر شما باطل است، ایمان آوردن هنگام فرا رسیدن عذاب، ارزشی ندارد، ایمانی ارزش دارد که از روی اختیار باشد، همه وقتی عذاب را می بینند، از روی ترس و اضطراب و ناچاری ایمان می آورند و توبه می کنند، اما این توبه پذیرفته نمی شود.

وقتی شما عذاب را با چشم ببینید، ایمان می آورید، اما فرشتگان به شما می گویند: «آیا اکنون ایمان می آورید، حال آن که قبلاً برای فرا رسیدن عذاب، عجله داشتید؟».

این یک قانون است: اگر پرده ها از جلوی چشم انسان کنار برود و انسان بتواند بهشت و جهنم را ببیند، دیگر این ایمان ارزشی ندارد. مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به روز قیامت و بهشت و جهنم ایمان آورد.

در روز قیامت فرشتگان به کافران که به خود ظلم کردند، می گویند: «عذاب همیشگی را بچشید، آیا جز برای گناهانی که انجام می دادید، عذاب می شوید؟».

یونس: آیه ۵۴ - ۵۳

وَيَسِّرْ لِنَبِيِّكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۳) وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسِيرُوا
النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۵۴)

ای محمّد! این کافران را به یکتاپرستی فراخواندی و آنان را از عذاب جهنّم ترساندی، آنان از تو می پرسند: «آیا روز قیامت و عذاب آن روز، حقیقت دارد؟».

به آنان بگو: «آری، سوگند به پروردگارم که حقّ است و شما نمی توانید از عذاب آن روز فرار کنید».

در آن روز کافرانی که به خود ظلم کردند، آتش جهنّم را می بینند که چگونه شعله می کشد.

در روز قیامت، اگر (بر فرض) همه ثروت دنیا را داشته باشند، حاضرند همه را بدهند و از عذاب رهایی یابند، آنان از کردار و رفتار خود پشیمان می شوند.

بعضی ها که از سرزنش دیگران می ترسند، پشیمانی خود را پنهان می کنند، بعضی ها می گویند: «کاش به دنیا بازمی گشتیم و دیگر قرآن را انکار نمی کردیم و از اهل ایمان می شدیم». (۹۴)

در آن روز، میان آن ها به عدالت داوری می شود و به هیچ کس، ذره ای ظلم نمی شود.

یونس: آیه ۵۶ - ۵۵

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ

وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۵) هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶)

در روز قیامت، اگر کافران همه دنیا را بدهند، تو آنان را نمی بخشی، زیرا تو بی نیاز هستی، تو خدای آسمان ها و زمین هستی و هر آنچه در جهان وجود دارد، از آنِ توست.

کافران چه چیزی را می خواهند به تو بدهند تا عذاب را از آنان برداری؟ همه ثروت ها و پول هایی که در دست آنان بود، از آنِ توست.

و عده تو حق است و به زودی فرا می رسد، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

تو به بندگانت، زندگی می بخشی سپس آنان را می میرانی، پس از آن قیامت را برپا می داری و همه بندگان را دوباره زنده می کنی تا در پیشگاه تو برای حسابرسی حاضر شوند.

بسیاری از مردم، مرگ را فراموش می کنند و شیفته دنیا و زینت های دل فریب آن می شوند، آنان وعده های تو را از یاد می برند و برای سفر آخرت خود، توشه ای آماده نمی کنند.

ص: ۲۲۷

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكُفُّكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۵۷)

محمد (صلی الله علیه وآله) را برای هدایت مردم فرستادی و از او خواستی تا پیام تو را به همه برساند و آنان را از عذاب روز قیامت بترساند، اکنون می خواهی «قرآن» را معرفی کنی، این سخن توست:

«ای مردم! قرآن را که سراسر پند و موعظه است، برای شما فرستادم، قرآن شفای دل های شماست، قرآن، برای مؤمنان مایه هدایت و رحمت است.»

* * *

قرآن، پند و موعظه است، زشتی ها را از انسان دور می کند و او را به سوی خوبی ها و زیبایی ها دعوت می کند. قرآن، دل انسان را شفا می دهد، در سایه قرآن، انسان آرامش را تجربه می کند.

انسانی که زندگی را فقط در این دنیا می بیند و در قفس مادیات گرفتار شده

است، همیشه مضطرب است، کسی که به تو و قرآن ایمان ندارد، از آینده می ترسد، همیشه نگران است که چه خواهد شد، کسی نیست تا از او حمایت کند، او در این دنیای مادی، تنها رها شده است، اما کسی که به قرآن ایمان دارد، می داند که روز قیامت حقّ است، آن روز تو به همه خوبی ها پاداش می دهی، او همواره به یاری تو دلخوش است، می داند که تو مؤمنان را تنها نمی گذاری، دل او آرام است.

قرآن، انسان را از بیماری جهل و نادانی شفا می دهد، در قرآن آموزه های زیادی بیان شده است، تو سنت ها و قوانین خودت را در قرآن بیان کردی.

قرآن، راه و رسم زندگی را به مؤمنان یاد می دهد و آنان را هدایت می کند، تو به مؤمنان بشارت بهشت و نعمت های آن را دادی، کسی که به قرآن ایمان می آورد، از مهربانی تو بهره مند می شود.

* * *

یونس: آیه ۵۸

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبَدَلِكُمْ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۵۸)

تو مرا خلق کرده ای و با روحیات من آشنا هستی، می دانی که دنیا در چشم من زیبا جلوه می کند و به راحتی دلباخته دنیا می شوم و عشق به دنیا همه وجودم را فرا می گیرد.

اکنون با من چنین سخن می گویی: ای انسان! دلبسته دنیا و زینت های آن نشو! دنیا و آنچه در آن است، دوام ندارد و از بین می رود.

هیچ کس برای همیشه در این دنیا نمی ماند، مرگ در انتظار توست. به دنیا دل خوش مکن بلکه به فضل و رحمت من امیدوار باش و دل ببند که از بین

ص: ۲۲۹

رفتنی نیست.

فراموش نکن که فضل و رحمت من از همه آنچه اهل دنیا اندوخته می کنند، بهتر است.

* * *

به او «ابوحمزه ثُمالی» می گفتند، او در کوفه زندگی می کرد. خیلی ها او را می شناختند، او دعای ماه رمضان را از امام سجاد(علیه السلام) نقل کرده است، شب های ماه رمضان که می شود، خیلی ها این دعا را می خوانند و با این دعا با تو مناجات می کنند، بعضی ماه رمضان را به «دعای ابوحمزه ثُمالی» می شناسند.

او وقتی این آیه قرآن را خواند، به فکر فرو رفت، او می خواست بداند منظور از «فضل» و «رحمت» در این آیه چیست؟

وقتی به مدینه سفر کرد، امام سجاد(علیه السلام) از دنیا رفته بود، به همین دلیل به خانه امام باقر(علیه السلام) رفت و این آیه را خواند و سپس گفت:

___ آقای من! منظور از فضل و رحمت در این آیه چیست که خدا آن را بهتر از همه دنیا می داند؟

___ پذیرش نبوت محمد(صلی الله علیه و آله) و ولایت علی(علیه السلام) از همه آنچه اهل دنیا جمع می کنند، بهتر است. (۹۵)

* * *

به من توفیق دادی و نور ایمان را در قلب من قرار دادی و من به محمد(صلی الله علیه و آله) و قرآن ایمان آوردم و ولایت علی(علیه السلام) و یازده امام بعد از او را قبول کردم، امامت، ادامه نبوت است، امروز هم به ولایت مهدی(علیه السلام) باور دارم.

تو درباره ولایت سفارش بسیاری نموده ای، می دانم اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و

ص: ۲۳۰

روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت مهدی (علیه السلام) را انکار کند، وارد بهشت نخواهد شد. (۹۶)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است». (۹۷)

مردمی که شیفته دنیا شده اند و ثروت دنیا را اندوخته می کنند، باور ندارند که به زودی با دست خالی به سوی قبر می روند، آنان باید همه ثروت خود را رها کنند و بروند، مال دنیا به هیچ کس وفا نمی کند، من باید فکر کنم، اعتقاد به نبوت پیامبر و ولایت دوازده امام، سرمایه من است، سرمایه ای که من می توانم با خودم به صحرای قیامت ببرم، آیا در آن روز، این سرمایه به کار من می آید؟

* * *

روز قیامت فرا می رسد و همه انسان ها سر از خاک برمی آورند و برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند. تشنگی بر همه غلبه می کند. هر کسی با خود فکر می کند که سرانجام من چه خواهد شد؟

صدایی به گوش همه می رسد: یکی از فرشتگان تو چنین می گوید: «پیامبر مهربانی ها، محمد (صلی الله علیه و آله) کجاست؟».

محمد (صلی الله علیه و آله) از جا برمی خیزد و به سوی حوض کوثر می رود، صدای دیگری به گوش می رسد: «علی (علیه السلام) کجاست؟».

اکنون علی (علیه السلام) به سوی حوض کوثر می رود و در کنار پیامبر می ایستد.

مردم به سوی حوض کوثر می روند تا از آب گوارای آن بنوشند و تشنگی خود را برطرف کنند. آب کوثر مخصوص بندگان خوب توست، تو

ص: ۲۳۱

فرشتگانی را مأمور کرده ای تا مانع شوند گناهکاران کنار حوض کوثر بیایند.

گروهی از شیعیان علی (علیه السلام) برای نوشیدن آب به سمت حوض کوثر می آیند و فرشتگان آن ها را بر می گردانند، آنان شیعیانی هستند که در دنیا به گناه آلوده شده اند.

پیامبر این منظره را می بیند، اشک در چشمانش حلقه می زند و می گوید: «بارخدا یا! شیعیان علی را می بینم که نمی توانند کنار حوض کوثر بیایند».

اکنون تو فرشته ای را می فرستی تا این سخن را به پیامبر بگوید: «ای محمد! من به خاطر تو اجازه می دهم تا شیعیان علی که در دنیا مرتکب گناه شده اند از آب کوثر بنوشند».

شیعیان علی (علیه السلام)، گروه گروه به سوی حوض کوثر می آیند و از دست پیامبر و علی (علیه السلام) سیراب می شوند و با شفاعت آنان وارد بهشت می شوند. (۹۸)

آن روز، همه می فهمند که کدام سرمایه بهتر است. اعتقاد به نبوت پیامبر و ولایت دوازده امام، بهتر از همه دنیا است، کسانی که ثروت دنیا را جمع کرده اند، آرزو می کنند کاش این سرمایه را با خود داشتند!

یونس: آیه ۶۰ - ۵۹

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (۵۹) وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۶۰)

تو قرآن را بر پیامبر نازل کردی تا مردم را با دین تو آشنا کند و آنان را از خرافات برهاند، تو مردم را از نعمت های خود بهره مند ساختی و روزی آنان

ص: ۲۳۲

را آماده کردی، امّا گروهی از آنان، گرفتار خرافات شده بودند: اگر گوسفندی، پنج بار زایید، دیگر خوردن گوشت آن گوسفند حرام می شود، اگر شتری، دو قلو زایید، خوردن گوشت آن هم حرام است.

آنان این دروغ ها را به تو نسبت می دادند و می گفتند خدا این ها را حرام کرده است؟ چرا آنان این گونه دروغ می گفتند؟ آیا آنان فکر نمی کنند که تو در روز قیامت، آنان را به عذاب گرفتار می کنی؟ تو در قرآن با این خرافات مبارزه می کنی و گوشت این حیوانات را حلال اعلام می کنی. (۹۹)

به کسانی که سخن دروغ به تو نسبت می دهند وعده عذاب دادی، امّا به آنان فرصت توبه می دهی، اگر آنان از کردار خود پشیمان شوند و توبه کنند تو آنان را می بخشی، تو نسبت به بندگانت لطف و بخشش داری ولی افسوس که بیشتر آنان از این فرصتی که به آنان داده ای بهره نمی برند و از خطای خود توبه نمی کنند و شکر آن را به جا نمی آورند.

* * *

یونس: آیه ۶۱

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۱)

تو به کافران مهلت دادی ولی آنان گمان می کردند که تو از حال آنان باخبر نیستی، آنان محمّد (صلی الله علیه وآله) را دروغگو می خواندند و او را اذیت و آزار می نمودند، محمّد (صلی الله علیه وآله) برای آنان قرآن می خواند و آنان به او سنگ می زدند، تو از همه این ها باخبر هستی، اکنون با محمّد (صلی الله علیه وآله) سخن می گویی: «ای محمّد! در هر وضعیتی

ص: ۲۳۳

که باشی، من از حال تو باخبرم، وقتی برای آنان قرآن می خوانی، خبر دارم، به همه کارهای آن کافران آگاهی دارم، وقتی آنان به کاری مشغول می شوند، همان لحظه شاهد آنان هستم. هیچ ذره ای در آسمان و زمین از من پنهان نیست، هر چیزی خواه کوچک تر از ذره باشد، خواه بزرگ تر در کتابی آشکار ثبت شده است، آن کتاب آشکار، علم وسیع من است. من به همه چیز آگاهی دارم».

* * *

یونس: آیه ۶۲

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

زندگی دنیا با حزن و ترس آمیخته است، ترس از دست دادن داشته ها، حزن نداشتن آنچه دیگران دارند، انسان ها تلاش می کنند تا با اندوختن ثروت بیشتر بر این حزن و ترس غلبه کنند.

آنان هر روز تلاش می کنند تا مال بیشتری به دست آورند، اما زهی خیال باطل، هیچ وقت ثروت دنیا نمی تواند مایه آرامش انسان شود.

دوستان تو، در این دنیا هیچ غم و ترسی ندارند، آنان زندگی را با آرامش سپری می کنند، راز این آرامش آنان این است که همه چیز را از آن تو می دانند و خود را مالک هیچ چیز نمی دانند.

کسی که خود را مالک ثروت و جاه و مقام بداند، نگران است که مبادا این چیزها از او گرفته شود، اما کسی که همه این ها را از آن تو می داند و خود را مالک آن ها نمی داند، دیگر نگران از دست دادن آن ها نیست.

دوستان تو حتی وجود خودشان را متعلق به خودشان نمی دانند، آنان

ص: ۲۳۴

این گونه به زندگی نگاه می کنند، آنان از مرگ نمی هراسند، باور دارند که تو مولای آنان هستی، به مهربانی تو یقین دارند و می دانند جز خوبی برای آنان نمی خواهی.

آنان در اوج سختی ها و بلاها هم تو را سپاس می گویند، خود را بنده تو می دانند و به این بندگی افتخار می کنند، به رضای تو، راضی هستند و هیچ ترس و دلهره ای ندارند.

* * *

روز دوازدهم ماه محرم سال ۶۱ هجری بود، سپاه کوفه، زینب (علیها السلام) را همراه با دیگر اسیران به کوفه برده بودند، ابن زیاد امیر کوفه بود، او که مست پیروزی خود بود، مجلسی را آراسته و مهمانان زیادی را دعوت کرده بود.

ابن زیاد دستور داد تا اسیران را به مجلس آوردند، او به زینب (علیها السلام) رو کرد و گفت: «ای زینب! دیدی که چگونه برادرت کشته شد. دیدی که چگونه همه عزیزانت کشته شدند».

همه منتظر بودند تا صدای گریه و شیون زینب (علیها السلام) را بشنوند، زینبی که داغ برادرش حسین (علیه السلام) را به سینه دارد و همه عزیزانش در کربلا شهید شده اند.

زینب (علیها السلام) فریاد برآورد: «من جز زیبایی ندیدم». (۱۰۰)

زینب (علیها السلام) در اوج قلّه بلا ایستاد و جز زیبایی ندید. آری، دوستان تو این گونه اند، هیچ حزن و اندوهی ندارند و زندگی را این گونه زیبا می بینند.

* * *

یونس: آیه ۶۴ - ۶۳

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ

ص: ۲۳۵

درباره دوستان خود چنین سخن می‌گویی: «کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، در دنیا و آخرت برای آنان بشارت است، این وعده من برای آنان است و هرگز وعده‌های من تغییر نمی‌کند، این بشارت‌ها همان رستگاری بزرگ است».

من در این سخن تو فکر می‌کنم، تو از بشارت دنیا و بشارت آخرت سخن گفتی، می‌دانم که در روز قیامت، فرشتگان دوستان تو را به بهشت فرا می‌خوانند و این بشارتی بزرگ برای آنان است، من می‌خواهم بدانم در این دنیا، به دوستان خود چه بشارتی می‌دهی؟

* * *

نام او عقیبه بود، به خانه امام صادق (علیه السلام) آمده بود تا از سخنان آن حضرت بهره‌برد. امام صادق (علیه السلام) به او رو کرد و فرمود:

___ ای عقیبه! شیعه ما لحظه جان دادن، با منظره‌ای روبرو می‌شود که او را بسیار خوشحال می‌کند و باعث روشنی چشم او می‌شود.

___ شیعه شما چه می‌بیند؟

___ شیعه ما، در لحظه آخر، پیامبر و علی (علیه السلام) را می‌بیند.

___ آیا پیامبر با شیعه سخنی هم می‌گویند؟

___ آری، پیامبر می‌فرماید: «ای دوست خدا! تو را بشارت باد که من رسول خدا هستم. آگاه باش که من برای تو بهتر از همه دنیا هستم».

___ آیا علی (علیه السلام) هم با او سخنی می‌گوید؟

___ علی (علیه السلام) به او می‌گوید: «ای دوست خدا، شاد باش و غم مخور که من همان

کسی هستم که همواره مرا دوست می داشتی، من آمده ام تا تو را یاری کنم.

___ این بشارت بزرگی برای شیعیان است!

___ خدا در قرآن از این بشارت سخن گفته است.

___ آقای من! از کدام آیه سخن می گویی؟

___ سوره یونس، آنجا که خدا می گوید: «در دنیا و آخرت برای آنان بشارت است...» (۱۰۱)

وقتی عقبه این سخن را شنید، اشک در چشمانش حلقه زد، او دیگر به این فکر بود که چه هنگام لحظه مرگ او فرا می رسد تا پیامبر و علی (علیه السلام) را ببیند.

* * *

به آن سو نگاه کرد، آن آقا کیست که با عده ای به دیدارش آمده اند؟ دوست داشت آن ها را بشناسد... آن ها پیامبر و دوازده امام و حضرت زهرا (علیهم السلام) بودند. (۱۰۲)

به آنان سلام کرد: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ».

پیامبر آمد و طرف راست او نشست، علی (علیه السلام) در سمت چپ او. پس از آن عزرائیل آمد. او قبلاً از عزرائیل می ترسید، اما وقتی چهارده معصوم (علیهم السلام) کنار او بودند، او دیگر ترسی نداشت.

پیامبر به عزرائیل فرمود:

___ ای عزرائیل! با او مهربان باش، او دوست ماست.

___ من برای او از برادر، دلسوزتر هستم.

عزرائیل رو به او کرد و گفت:

___ آیا برگه آزادی از آتش جهنم را با خود داری؟».

___ آری، با محبت و عشق به محمد و آل محمد (علیهم السلام) و با ولایت حضرت

علی (علیه السلام)، برگه آزادی از جهنم را دارم». (۱۰۳)

پیامبر به او نگاه کرد و گفت: «نگران نباش، نترس، که تو در امان هستی». این سخن آرامش را به قلب او هدیه کرد. ناگهان پرده ها از جلوی چشم او کنار رفت، او نگاه کرد و خانه خود را در بهشت دید، بار دیگر صدای پیامبر را شنید: — این خانه تو در بهشت است، اکنون، اختیار با خودت است، اگر بخواهی می توانی در دنیا بمانی .

— ای پیامبر! ای رسول خدا، من دیگر با دنیا کاری ندارم .

او این مرگ زیبا را انتخاب کرد، اشک از گوشه چشمش جاری شد، آن اشک شوق بود، شوق وصال آن هایی که یک عمر به عشقشان زندگی کرد، شوق دیدار آن عزیزانی که دیدار آن ها همواره آرزوی او بود. (۱۰۴)

بارخدا یا! از تو می خواهم که مرگ مرا هم این گونه قرار بدهی، کسی که این گونه جان بدهد، به سعادت بزرگی رسیده است. (۱۰۵)

ص: ۲۳۸

وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۵)

محمد (صلی الله علیه وآله) با بُت پرستان سخن می گفت و آنان را از بُت پرستی نهی می کرد، اما بُت پرستان او را اذیت و آزار می نمودند و به قرآن و دین او طعنه می زدند.

گاهی آن قدر جرأت پیدا می کردند که در مقابل او به تو دشنام داده و به بت های خود افتخار می نمودند، همه این ها سبب ناراحتی محمد (صلی الله علیه وآله) می شد، اکنون تو می خواهی غم و اندوه را از دل او بزدایی، با او چنین سخن می گویی:

«ای محمد! سخنان بُت پرستان تو را غمگین نسازد، بدان که تمامی عزّت از آن من است و من شنوا و دانا هستم».

آری، تو با دشنام بُت پرستان، شکست نمی خوری، سخنان آنان را می شنوی و به حال آنان آگاهی داری، همه عزّت ها از آن توست، تو به آنان فرصت می دهی ولی آنان به راه خود ادامه می دهند و به بت های خود افتخار می کنند،

روز قیامت که فرا رسد، جلوی چشمانشان، همه بُت ها را نابود می کنی، آن روز آنان ناامید می شوند و هیچ کس نخواهد بود آنان را یاری کند.

* * *

یونس: آیه ۶۷ - ۶۶

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۶۶) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمَعُونَ (۶۷)

هر آنچه در آسمان ها و زمین است، از آنِ توست، کسانی که برای تو شریک قرار دادند، هیچ دلیلی برای این کار خود ندارند، آنان از گمان و پندارهای بی اساس پیروی می کنند و جز دروغ چیزی نمی گویند.

چرا بُت پرستان قدری فکر نمی کنند؟ از قطعه ای چوب و سنگ، مجسمه ای می تراشند و آن را می پرستند، این بُت ها چه کاری می توانند بکنند؟ چرا از عبادت تو روی گردانند؟ تو آن خدایی هستی که شب را آفریدی تا بندگان در آن، آسایش یابند و روز را روشنی بخش آفریدی تا در آن، کار و تلاش کنند، آفرینش شب و روز برای کسانی که سخن تو را بشنوند، نشانه آشکار بر قدرت تو است.

* * *

یونس: آیه ۶۸

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۸)

ص: ۲۴۰

عده ای از مردم می گویند که تو برای خود فرزندی برگزیدی. مسیحیان می گویند که «عیسی» پسر توست، یهودیان می گویند «عزیر» پسر توست.

عزیر یکی از پیامبران تو بود که تو او را برای هدایت یهودیان فرستاده بودی.

بُت پرستان هم بُت ها را دختران خدا می دانستند، آنان برای بُت ها قربانی می کردند و به عبادت آن ها می پرداختند. (۱۰۶)

این سخن باطلی است، آنان هیچ دلیلی برای این سخن ندارند، چرا آنان این گونه سخنان دروغ را درباره تو می گویند؟

مقام تو بالاتر از این است که فرزند داشته باشی. هرچه در آسمان ها و زمین است، از آن توست و همه آفرینش در برابر فرمانت تسلیم هستند.

این انسان است که نیاز به فرزند دارد، زیرا عمرش محدود است و برای ادامه نسل خود، محتاج تولد فرزند است، از طرف دیگر، قدرت انسان محدود است، او در هنگام پیری و ناتوانی، نیازمند کسی است که کمکش کند، انسان محتاج عاطفه و محبت است، به همین خاطر دوست دارد فرزندی در کنارش باشد تا به او انس گیرد، اما تو بی نیاز از همه این ها هستی.

من تو را ستایش می کنم که همواره یگانه و بی نیاز بوده و هستی.

اگر خوب فکر کنم می بینم این قانون است: انسانی که فرزند دارد، روزی از بین می رود و فرزندش جای او را می گیرد. هرچیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست، اما تو خدایی هستی که فرزند نداری، یعنی تو هرگز پایانی نداری، همیشه بوده و خواهی بود. (۱۰۷)

قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَآ يُفْلِحُونَ (۶۹) مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰)

کسانی که به تو دروغ می بندند، بدانند که هرگز رستگار نمی شوند، ممکن است چند روزی در این دنیا با فریب مردم، به ثروتی دست یابند، اما دنیا زودگذر است و هرگز به کسی وفا نمی کند، به زودی مرگ به سراغ آنان می آید و به عذاب سختی گرفتار می شوند، آن عذاب نتیجه اعمال خودشان است. آنان برای همیشه در آتش جهنم می سوزند، آیا خوشی چند روزه دنیا، آنقدر ارزش داشت که برای آن، عذاب جهنم را برای خود بخرند؟

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقضوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ (۷۱) فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۷۲)

آن بُت پرستان غرق در لذت های دنیا شده اند و به همین خاطر وقتی محمد(صلی الله علیه و آله) آنان را نصیحت و موعظه می کرد، او را مزاحم خود می دیدند و با او دشمنی می کردند، اکنون از محمد(صلی الله علیه و آله) می خواهی تا برای آنان از قوم نوح(علیه السلام) سخن بگویند، شاید این بُت پرستان درس بگیرند و به خود آیند.

تو نوح(علیه السلام) را برای مردم فرستادی، او سال های سال برای هدایت مردم تلاش

کرد، وقتی نوح(علیه السلام) دعوت خود را آشکار کرد، عده ای به او ایمان آوردند و عده ای زیادی با او مخالفت کردند، او سال های سال، مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از عبادت بت ها نهی کرد.

روزی نوح(علیه السلام) به آنان چنین فرمود:

ای قوم من ! شما را نصیحت و موعظه می کنم، اما می بینم که سخن من برای شما گران می آید.

اگر مرا مزاحم خود می بینید و نمی خواهید سختم را بپذیرید، پس خودتان مسئول اعمالتان هستید.

من بر خدا توکل می کنم و از شرّ شما به او پناه می برم. تدبیر خود و قدرت بت ها را برای نابودی من جمع کنید، در این راه از هیچ چیز فروگذار نکنید و به زندگی من پایان دهید و دیگر لحظه ای به من مهلت ندهید.

من از شما خواستم به خدا ایمان بیاورید، اما شما دعوت مرا رد کردید، من ضرر نکرده ام، زیرا قرار نیست من از شما پاداشی بگیرم، مزد من با خدای من است، او به من دستور داده است که تسلیم فرمانش باشم.

در این سخنان نوح(علیه السلام) فکر می کنم، او یکی از پیامبران بزرگ تو بود، با این که یاران اندکی داشت، اما در برابر دشمنان با شهامت و شجاعت ایستاد و با بی اعتنایی به قدرت و جمعیت آنان، ضربه روحی به آنان وارد کرد و آنان را حقیر و کوچک شمرد.

ص: ۲۴۳

این درس بزرگی برای انسان های آزاده است، آنان وقتی در جامعه خود فساد و انحرافی می بینند، باید این گونه با شجاعت اقدام کنند و از هیچ چیزی نهراسند.

* * *

یونس: آیه ۷۳

فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (۷۳)

مردم، نوح(علیه السلام)را دروغگو خطاب کردند و او و یارانش را اذیت و آزار نمودند، نوح(علیه السلام)که دیگر از هدایت آنان ناامید شده بود، آنان را نفرین کرد. تو تصمیم گرفتی تا آن مردم کافر را با طوفانی سهمگین نابود کنی.

به او دستور دادی تا کشتی بسازد، وقتی کار ساختن کشتی تمام شد، باران سیل آسا آغاز شد، نوح(علیه السلام)یاران خود را (که حدود هشتاد نفر بودند) سوار بر کشتی نمود.

ساعتی گذشت و طوفان همه جا را فرا گرفت و همه کافران در طوفان غرق شدند، تو نوح(علیه السلام)و یارانش را نجات دادی و آنان را جانشین آن تبهکاران قرار دادی، این سرگذشت آن مردمی بود که نوح(علیه السلام)آنان را از عذاب ترساند اما آنان گوش فرا ندادند.

* * *

یونس: آیه ۷۴

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ

ص: ۲۴۴

پس از نوح(علیه السلام)، پیامبران دیگری را برای هدایت انسان ها فرستادی تا آنان پیام و سخن تو را ابلاغ کنند و مردم بتوانند راه سعادت و خوشبختی را پیدا کنند.

از میان آن پیامبران، چهار پیامبر (هود، صالح، لوط و شعیب(علیهم السلام)) سرآمد بودند. آنان معجزات آشکاری برای مردم آوردند، ولی مردم به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند، پس تو هم بر دل آنان مهر زدی.

تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند، اما آنان سخنان پیامبران را انکار کردند، نتیجه کار آنان، این بود که نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش شد.

تو آنان را به حال خود رها کردی تا وقتی که مهلت آنان تمام شد و بعد از آن، عذاب را بر آنان نازل کردی.

قوم «عاد» سخنان هود(علیه السلام) را دروغ شمردند و به عذاب گرفتار شدند، قوم «ثمود» هم صالح(علیه السلام) دروغگو خواندند و سرانجام نابود شدند.

قوم «لوط» هم در زیر بارانی از سنگریزه هلاک شدند. قوم «مدین» نیز سخنان شعیب(علیه السلام) را قبول نکردند و به عذاب گرفتار شدند.

بار دیگر این آیه را می خوانم: «پیامبران معجزات آشکار برای مردم آوردند، ولی مردم به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند».

منظور تو از این سخن چیست؟ آنان قبلاً در کجا و چه زمانی حق را انکار

کرده بودند؟ آیا کسی هست به من کمک کند تا معنای این سخن تو را به خوبی بفهمم؟ باید مطالعه کنم...

* * *

قبل از این که تو این انسان ها را خلق کنی، آنان را به صورت ذره های کوچکی آفریدی و با آنان سخن گفتی، آنان تو را شناختند.

روز میثاق بزرگ، عالم ذر!

آن روز، روز میثاق بزرگ بود، کسی جزئیات آن روز را نمی داند، همین قدر می دانیم که تو خود را معرفی کردی، همه تو را شناختند.

در آیه ۱۷۲ سوره «اعراف» از روزی سخن گفتی که از پشت فرزندان آدم، همه فرزندان آن ها را برگرفتی و آنان را بر خودشان گواه گرفتی و گفتی: آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: «آری، ما گواهی می دهیم که تو پروردگار ما هستی».

این سخن امام باقر (علیه السلام) است: «وقتی آنان به توحید اقرار کردند، پیامبران خود را به آنان معرفی کردی، به آنان اختیار دادی، گروهی به پیامبران تو ایمان آوردند و گروهی هم پیامبران را تکذیب کردند». (۱۰۸)

نکته مهم این است که همه به توحید اعتراف نمودند اما وقتی از آنان خواستی تا به حق بودن پیامبرانت ایمان بیاورند، عده ای ایمان نیاوردند، غرور آنان باعث شد که راه انکار را پیش گرفتند، برای آنان سخت بود پذیرند که کسانی که مانند آنان هستند، پیامبر و نماینده تو باشند. این غرور و خودبرتربینی سبب انکار آنان شد.

ص: ۲۴۶

تو این دنیا را خلق نمودی و انسان ها پا به این دنیا گذاشتند، تو پیامبران را برای آنان فرستادی، گروهی به آنان ایمان آوردند و گروهی هم آنان را تکذیب نمودند.

سخن تو در اینجا (آیه ۷۴ سوره یونس) این بود: «آن مردم به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند». اکنون معنای آن را فهمیدم: کافرانی که در این دنیا به پیامبران تو ایمان نیاوردند، در روز میثاق بزرگ هم پیامبران تو را تکذیب کرده بودند.

انسان، موجودی است که همواره اختیار دارد و راه خود را خودش انتخاب می کند، در روز میثاق بزرگ، او حق انتخاب داشت، در این دنیا هم حق انتخاب دارد، انتخاب صحیح او می تواند گذشته او را اصلاح کند، در توبه برای همه باز است، اگر کسی قبل از این که مرگ به سراغش بیاید، توبه کند و به سوی تو باز گردد، تو نه تنها او را می پذیری بلکه گناهانش را هم می بخشی.

تو درباره اقوام گذشته ای سخن گفتی که سخن پیامبران خود را انکار کردند، آنان به اختیار خود راه کفر را برگزیدند، پیامبران با آنان بارها سخن گفتند و آنان را از عذاب ترساندند، اما آنان به راه گمراهی اصرار ورزیدند. سرانجام عذاب تو فرا رسید و همه نابود شدند. تو به ما خبر می دهی که آن مردمی که عذاب شدند، در روز میثاق هم پیامبران تو را تکذیب کرده بودند.

یونس: آیه ۷۸ - ۷۵

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى

ص: ۲۴۷

فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۷۵) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ (۷۶) قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (۷۷) قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۷۸)

پس از آن پیامبران، موسی (علیه السلام) و برادرش هارون را برای هدایت فرعون و یاران او فرستادی، اما آنان تکبر ورزیدند و از پذیرش حق خودداری کردند، آنان گروهی بودند که با حق دشمنی داشتند و تبهکار بودند.

تو موسی (علیه السلام) را با معجزات آشکاری نزد فرعون و یارانش فرستادی، یکی از معجزات موسی (علیه السلام)، عصای او بود: موسی (علیه السلام) عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهایی بزرگ که می رفت تخت فرعون را بلعد. فرعون تا این منظره را دید، فریاد زد: «ای موسی! این اژدها را بگیر!». موسی (علیه السلام) دست دراز کرد و اژدها تبدیل به عصا شد.

وقتی فرعون و یاران او، معجزات موسی (علیه السلام) را دیدند، به جای آن که ایمان بیاورند به موسی (علیه السلام) گفتند:

— این جادویی بزرگ است!

— خدا برای هدایت شما، این معجزه را فرستاده است، آیا معجزه خدا را جادو و مرا جادوگر می خوانید؟ چگونه می شود که من جادوگر باشم، حال آن که جادوگران پیروز نمی شوند، اما من با توکل به خدا بر شما پیروز خواهم شد.

___ تو آمده ای تا ما را از دین پدران و نیاکان ما بازداري و پيرو خود کنی. تو می خواهی به حکومت برسی و پادشاه این سرزمین شوی، ما به تو ایمان نمی آوریم و به تو اعتماد نمی کنیم.

یونس: آیه ۸۲ - ۷۹

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۷۹) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ (۸۰) فَلَمَّا اَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحَرُ اِنَّ اللّٰهَ سَيَبْطِلُهُ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (۸۱) وَيُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸۲)

فرعون با یاران خود مشورت کرد، قرار بر این شد عدّه ای به شهرهای مختلف بروند و همه جادوگران ماهر را نزد فرعون بیاورند تا آنان با سحر و جادو، موسی (علیه السلام) را شکست بدهند.

همه جادوگران ماهر آمدند، روز مشخصی برای مقابله با موسی (علیه السلام) انتخاب شد، آن روز، از همه مردم دعوت شد.

روز موعود فرا رسید، جادوگران بیش از هزار نفر بودند، موسی (علیه السلام) یک نفره در مقابل آنان ایستاده بود، موسی (علیه السلام) به آنان گفت: «اول شما آغاز کنید».

جادوگران، وسایل جادوگری خود را به زمین انداختند، ریسمان ها و چوب هایی که آنان با خود آورده بودند، به شکل مار در آمدند و به یکدیگر می پیچیدند و چشم های مردم را جادو کردند.

ص: ۲۴۹

موسی (علیه السلام) به آنان گفت: «آنچه شما آورده اید، سحر و جادوست، به زودی خدا سحر شما را باطل می کند، خدا نمی گذارد که تبهکاران پیروز شوند، او با معجزه ای، حق را پیروز می کند اگر چه گناهکاران خوش نداشته باشند».

موسی (علیه السلام) عصای خود را بر زمین افکند، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد و با سرعت همه وسایل جادوگری که در آنجا بود، بلعید، وحشتی عجیب در همه آشکار شد، گروهی از ترس فرار کردند، فرعون و یاران او هم با وحشت به صحنه می نگرستند.

آری، این گونه بود که حق پیروز شد و جادوگری باطل شد و فرعون و فرعونیان با خواری و ذلت شکست خوردند.

یونس: آیه ۸۶ - ۸۳

فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُشْرِكِينَ (۸۳) وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (۸۴) فَصَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۸۵) وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۸۶)

پس از آن موسی (علیه السلام) به سراغ قوم خود رفت، موسی (علیه السلام) از بنی اسرائیل بود، در ابتدا، بزرگان بنی اسرائیل به او ایمان نیاوردند و فقط گروهی از جوانان به او ایمان آوردند.

فرعون اعلام کرده بود هر کس به موسی (علیه السلام) ایمان بیاورد، او را دستگیر و

شکنجه کنند، به همین خاطر، در ابتدا، بیشتر قوم موسی (علیه السلام) به او ایمان نیاوردند، آن‌ها از شکنجه فرعون می‌ترسیدند، زیرا فرعون بسیار جاه طلب و از تبه‌کاران بود و در شکنجه و انتقام بسیار سخت‌گیری می‌کرد.

موسی (علیه السلام) به پیروان خود چنین گفت:

___ اگر شما واقعاً تسلیم هستید، به خدا توکل کنید، از دشمنان نترسید و به وظیفه خود عمل کنید.

___ ما به خدا توکل می‌کنیم.

سپس آنان دست به دعا برداشتند و چنین گفتند: «بارخدایا! نگذار که ما مورد شکنجه ستمکاران قرار گیریم، با رحمت خود ما را از شر این قوم کافر نجات بده».

یونس: آیه ۸۷

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۸۷)

کم کم تعداد کسانی که به موسی (علیه السلام) ایمان آوردند بیشتر شدند، بنی اسرائیل همان قوم موسی (علیه السلام) بودند. تو به موسی (علیه السلام) و برادرش هارون فرمان دادی تا برای بنی اسرائیل که در مصر بودند، خانه‌هایی را برای عبادت تعیین کنند و آن خانه‌ها را مسجد و عبادتگاه خود قرار بدهند.

فرعونیان همیشه رفت و آمد پیروان موسی (علیه السلام) را زیر نظر داشتند و برای این که مشکلی پیش نیاید از آنان خواستی تا هر گروه در یکی از خانه‌ها جمع

ص: ۲۵۱

شوند و نماز را آنجا برپا کنند، در این صورت، فرعونیان تصوّر می کردند که آنان برای دید و بازدید خانوادگی رفت و آمد می کنند.

تو از موسی (علیه السلام) خواستی تا مؤمنان را بشارت دهد که به زودی بر دشمنان خود پیروز خواهند شد.

یونس: آیه ۸۸

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّنَا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۸۸)

روزی موسی (علیه السلام) به برادرش هارون گفت که می خواهم فرعون و فرعونیان را نفرین کنم، آنان هر دو دست به دعا برداشتند، موسی (علیه السلام) دعا کرد و هارون «آمین» گفت، نفرین موسی (علیه السلام) این بود:

بارخدایا! تو در این دنیا به فرعون و یاران او تندرستی، توانایی، آسایش و ثروت زیادی داده ای، نتیجه این نعمت هایی که به آنان دادی این شده است که بندگان تو را گمراه می کنند و آنان را از دین تو باز می دارند، آنان مؤمنان را شکنجه و عذاب می کنند.

بارخدایا! از تو می خواهم که دارایی و ثروت آنان را نابود کنی و آن نعمت ها را از آنان بگیری.

بارخدایا! قدرت تفکر و اندیشه را از آنان بگیر تا نتوانند توطئه کنند، تو می دانی که آنان دیگر ایمان نمی آورند مگر زمانی که عذاب را با چشم ببینند.

ص: ۲۵۲

موسی (علیه السلام) می دانست که فرعونیان دیگر به راه راست هدایت نمی شوند، آنان تصمیم گرفته بودند بر کفر و گمراهی خود باقی بمانند، آنان فقط زمانی ایمان می آورند که عذاب بر آنان نازل شود، اما آن ایمان هم ارزشی ندارد، این قانون توست: ایمانی که از روی ترس و اضطراب باشد، ارزشی ندارد.

یونس: آیه ۸۹

قَالَ قَدْ أُجِيبْتُ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸۹)

موسی (علیه السلام) نفرین کرد و هارون هم «آمین» گفت، تو به آنان چنین گفتی: «من خواسته شما را اجابت می کنم، از شما می خواهم که بر راه خود استقامت داشته باشید و از راه و روش مردم نادان پیروی نکنید».

تو چنین مقدر کردی که چهل سال بعد از این نفرین، فرعون و فرعونیان را نابود کنی، قانون تو این است که به کافران مهلت می دهی و هرگز در عذاب آنان عجله نمی کنی، از موسی (علیه السلام) و هارون خواستی تا صبر و استقامت داشته باشند و بنی اسرائیل را هم به صبر دعوت کنند. (۱۰۹)

تو می دانستی که در آینده، بنی اسرائیل دچار انحراف می شوند، پس از موسی (علیه السلام) و هارون می خواهی که هرگز از بنی اسرائیل پیروی نکنند، آری، چه کسی باور می کرد که بنی اسرائیل پس از آن که مرگ فرعون و فرعونیان را با

چشم خود ببینند، باز گمراه شده و رو به گوساله پرستی بیاورند؟

* * *

یونس: آیه ۹۲ - ۹۰

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَيْدًا وَحَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۰) أَلَا نَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۹۱) فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لَتُنَكُونَنَّ لِمَنْ حَلَفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (۹۲)

سرانجام تصمیم گرفتی تا فرعون و فرعونیان را نابود کنی، شبی از شب‌ها به موسی (علیه السلام) فرمان دادی تا بنی اسرائیل را از مصر به سوی فلسطین حرکت دهد، قوم موسی (علیه السلام) همیشه آرزو داشتند به سرزمین فلسطین بازگردند، پدران و نیاکان آن‌ها در آنجا زندگی کرده بودند.

وقتی فرعون این خبر را شنید، سپاه خود را آماده کرد و با همه سربازانش به دنبال موسی (علیه السلام) حرکت کرد. موسی (علیه السلام) با یاران خود به رود نیل رسیدند، تو از موسی (علیه السلام) خواستی عصای خود را به آب بزندی، وقتی موسی (علیه السلام) این کار را کرد، رود نیل شکافته شد و موسی (علیه السلام) و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون با سپاهش از پشت سر رسید، نگاه کرد که رود نیل شکافته شده است، او فهمید که این معجزه ای بزرگ است، ترسید و سر جای خود ایستاد. سپاه او نیز ایستادند و منتظر فرمان او ماندند.

تو سال‌های سال به فرعون مهلت داده بودی، او در مصر ادعای خدایی می‌کرد و به مؤمنان ظلم و ستم می‌نمود، اکنون وقت آن است که او را عذاب

ص: ۲۵۴

کنی!

فرعون سوار بر اسب خود است و به رود نیل با شگفتی نگاه می‌کند، ترس همه وجود او را گرفته است، او ترس خود را از یارانش مخفی می‌کند.

در این هنگام جبرئیل را به شکل یکی از سربازان فرستادی که سوار بر اسب ماده ای بود. او از عقب سپاه فرعون جلو آمد تا وارد شکاف آب شود. همگی فکر کردند که او یکی از سربازان این سپاه است.

فرعون سوار اسب نری بود، آن اسب ماده از جلوی او گذشت، اسب به دنبال آن حرکت کرد و وارد شکاف شد، فرعون هیچ ممانعتی نکرد، او با خود گفت چرا من باید از این سرباز ترسو تر باشم؟

با ورود فرعون به آن شکاف، سپاه به دنبال او حرکت کرد، آن‌ها می‌خواستند یاران موسی (علیه السلام) را دستگیر کنند.

وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اولش بازگشت، وقتی فرعون فهمید در حال غرق شدن است گفت: «من به خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، ایمان آوردم، خدایی جز او نیست و من تسلیم امر او هستم».

تو با فرعون سخن گفتی: «ای فرعون! اکنون ایمان می‌آوری حال آن که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تبهاران بودی، امروز تو را در این آب غرق می‌کنم و بدن تو را از آب بیرون می‌اندازم تا برای آیندگان، مایه عبرت باشی، اگر چه بسیاری از مردم از معجزات من، غافل هستند».

آن روز فرعون و همه سپاه او را در رود نیل غرق نمودی و بدن فرعون را به بیرون آب انداختی. (۱۱۰)

ص: ۲۵۵

این قانون توست: اگر کسی در لحظه مرگ توبه کند، تو آن را نمی پذیری. مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو بازگردد و از گناهان پشیمان شود. در لحظه مرگ پرده ها کنار رفته و گناهکاری که توبه نکرده است، آتش جهنم را می بیند، در آن لحظه، توبه قبول نمی شود، به همین خاطر توبه فرعون را در لحظه جان دادن قبول نکردی.

* * *

فرعون با سپاه خود برای رویارویی با موسی (علیه السلام) و یاران او حرکت کرده بود، او زرهی سنگین به تن داشت، به همین دلیل وقتی غرق شد، بدن او را در آب فرو رفت، تو بدن او به روی آب آوردی و در ساحل انداختی تا همه جسد او را ببینند و یقین کنند که او مرده است.

مردم به بدن بی جان او نگاه می کردند، این همان فرعون است که سال های سال ادعای خدایی می کرد!

* * *

یونس: آیه ۹۳

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۹۳)

بعد از آن تو بنی اسرائیل را در سرزمین پر نعمت و سرسبز منزل دادی، تو به آنان وعده داده بودی که آنان را به فلسطین بازگردانی و به وعده خود وفا کردی، فلسطین منزلگاه پیامبران توست.

بنی اسرائیل، از نسل یعقوب (علیه السلام) بودند، (اسرائیل نام دیگر یعقوب (علیه السلام) است).

ص: ۲۵۶

یعقوب (علیه السلام) پیامبر تو بود و دوازده پسر داشت، یکی از آن ها یوسف (علیه السلام) بود. یوسف (علیه السلام) پس از سختی های بسیار در مصر به مقام بزرگی رسید، برای همین بود که همه پسران یعقوب (علیه السلام) به مصر هجرت کردند. کم کم تعداد آنان زیاد شد، از نسل این دوازده برادر، قوم بنی اسرائیل شکل گرفت.

بعد از مدّتی قوم بنی اسرائیل گرفتار ظلم و ستم فرعون شدند، تو موسی (علیه السلام) را برای نجات آنان فرستادی، بین یعقوب (علیه السلام) و آمدن موسی (علیه السلام) حدود هشتصد سال فاصله بود.

اکنون فرعون را نابود کردی و بنی اسرائیل را به فلسطین بازگرداندی و نعمت های پاکیزه، روزی آنان کردی.

* * *

آنان سالیان سال در فلسطین زندگی کردند، در تورات مژده آمدن آخرین پیامبر خود را داده بودی، آنان می دانستند که پیامبر موعود در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد، گروهی به سرزمین حجاز مهاجرت کردند.

آن ها می خواستند اولین کسانی باشند که به آن پیامبر ایمان می آورند. عده ای از آن ها در مدینه که آن روزها «یثرب» نام داشت ساکن شدند. آنان تا آن زمان، در هیچ زمینه ای اختلافی با هم نداشتند.

سال ها گذشت تا اینکه محمّد (صلی الله علیه و آله) را به پیامبری مبعوث کردی و او به یثرب (مدینه) هجرت کرد. اَمَّا مَتَأَسْفَانَه گروهی از آنان به محمّد (صلی الله علیه و آله) حسد ورزیدند و با او دشمنی کردند، گروهی هم حقّ را پذیرفتند و ایمان آوردند. (۱۱۱)

ص: ۲۵۷

به هر حال، اختلاف در میان آنان افتاد، آنان تورات را بارها خوانده بودند، نشانه های پیامبر موعود را به خوبی می دانستند و همان طور که فرزندان خود را می شناسند، پیامبر موعود را هم می شناختند و یقین داشتند که آن پیامبر، کسی جز محمد(صلی الله علیه وآله) نیست. تو در روز قیامت در آنچه اختلاف کردند، داوری خواهی کرد.

ص: ۲۵۸

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ
(۹۴) وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵)

ای محمّد! اگر در آنچه به تو نازل کرده ام، شک داری، از اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) بپرس زیرا این آموزه ها در کتاب آنان هم ذکر شده است، من در همه کتاب ها از توحید، معاد و چگونگی کمک کردن به پیامبرانم سخن گفته ام.

این قرآن حقّ است که از جانب من به تو رسیده است، پس شک نکن و تردید به دل خود راه نده.

از کسانی نباش که آیات مرا دروغ شمردند که در این صورت، از زیانکاران خواهی بود.

منظور تو از این سخن چیست؟ مگر محمد (صلی الله علیه و آله) در قرآن شك داشت که تو با او این گونه سخن می گویی؟

وقتی قرآن را مورد بررسی قرار می دهم می بینم که تو در بعضی آیات، با محمد (صلی الله علیه و آله) سخن گفته ای اما منظور تو، پیروان اوست، مثلاً در سوره «اسرا» آیه ۲۳ چنین می گویی: «به پدر و مادر خود، اُف نگو».

تو با محمد (صلی الله علیه و آله) سخن می گویی، او هنوز به دنیا نیامده بود که پدرش از دنیا رفت، مادرش را هم در دو سالگی از دست داد، پس چرا به او می گویی: «به پدر و مادر خود اف نگو»؟

تو محمد (صلی الله علیه و آله) را مخاطب خود قرار می دهی ولی منظور تو پیروان اوست، این شیوه تو در بعضی از آیات قرآن است، این کار، اثر روانی زیادی در روحیه مسلمانان دارد، وقتی تو به پیامبر می گویی که به پدر و مادرت، اف نگو، مسلمانان حساب کار خودشان را می کنند و می فهمند که این مسأله مهمی است که حتی پیامبر هم باید آن را مراعات کند.

در اینجا، تو از مسلمانان می خواهی تا در حَقَّانیت قرآن شك نکنند و سخن تو را دروغ شمارند.

یونس: آیه ۹۷ - ۹۶

إِنَّ الدِّينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۹۷)

ای محمد! تو وظیفه داری پیام حق را به مردم برسانی، از تو نخواستیم ام کاری کنی که آنان حتماً ایمان بیاورند، من به انسان ها اختیار داده ام، مهم این

است که راه حق را نشان آنان بدهی، دیگر اختیار با خودشان است.

بعضی از آنان تصمیم گرفته اند ایمان نیاورند، آنان مردمی لجوج هستند و از روی لجاجت حق را انکار می کنند، این قانون من است که آنان را به حال خود رها می کنم و توفیق ایمان آوردن را به آنان نمی دهم. برای آنان هر نوع معجزه ای هم که بیاوری، باز آنان ایمان نمی آورند.

وقتی عذاب من فرا رسد و آنان با چشم خود عذاب را ببینند، آن وقت ایمان می آورند، البته این ایمان دیگر سودی ندارد، وقتی که عذاب دردناک بر کسی نازل شود، دیگر توبه او پذیرفته نمی شود.

* * *

یونس: آیه ۹۸

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ (۹۸)

این قانون توست: «وقتی عذاب نازل شود، دیگر ایمان آوردن فایده ای ندارد».

مهم این است که انسان قبل از آن که پرده ها کنار رود به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو باز گردد و از گناهان پشیمان شود، امّا وقتی عذاب فرا رسد، دیگر توبه پذیرفته نمی شود، قوم «عاد» سخنان هود (علیه السلام) را دروغ شمردند و به عذاب گرفتار شدند، قوم «ثمود» هم صالح (علیه السلام) را دروغگو خواندند و سرانجام نابود شدند. قوم «لوط» هم در زیر بارانی از سنگریزه هلاک شدند. قوم «مِیدین» نیز سخنان شعیب (علیه السلام) را قبول نکردند و به عذاب گرفتار شدند.

ص: ۲۶۱

این سرنوشت مردمی بود که پیامبران خود را تکذیب کردند و به عذاب تو گرفتار شدند، اما سرنوشت قوم یونس به گونه ای دیگر بود، تو یونس (علیه السلام) را برای هدایت آنان فرستادی و آنان او را تکذیب کردند، یونس (علیه السلام) به آنان وعده عذاب داد و از میان آنان رفت، آنان قبل از این که عذاب فرا برسد، توبه کردند و به تو ایمان آوردند و تو عذاب را از آنان برداشتی و به آنان فرصت دادی تا در این دنیا زندگی کنند و از نعمت های تو بهره مند شوند.

* * *

من دوست دارم درباره یونس (علیه السلام) و قوم او بیشتر بدانم:

* * *

تو یونس (علیه السلام) را به پیامبری انتخاب کردی و از او خواستی تا به سوی مردمی بروی که در نینوا (در کشور عراق) زندگی می کردند. او به نینوا رفت و سی و سه سال، مردم آنجا را به یکتاپرستی دعوت کرد.

آن مردم با یونس (علیه السلام) تندی می کردند و او را تهدید به قتل نمودند، سرانجام یونس (علیه السلام) آنان را نفرین کرد و از تو خواست تا بر آنان عذاب را نازل کنی.

تو به یونس (علیه السلام) وحی کردی که در روز چهارشنبه، نیمه ماه، هنگام طلوع آفتاب، وقت آمدن عذاب بر آن مردم است. یونس (علیه السلام) این ماجرا را به شخصی اطلاع داد. آن شخص به یونس (علیه السلام) ایمان آورده بود، نام او «روبیل» بود.

یونس (علیه السلام) پیش خود فکر کرد که دیگر باید از آن شهر برود، او قبل از آن که عذاب فرا برسد، از شهر خارج شد.

روبیل برای کاری که داشت در شهر ماند، گویا او تصمیم داشت تا کارش را انجام بدهد و بعداً از شهر بیرون برود، روبیل پیش خود گفت: خوب است یکبار دیگر این مردم را از عذاب خدا بترسانم و بعداً از شهر بروم.

ص: ۲۶۲

او به بالای بلندی رفت فریاد برآورد: «ای مردم! دل من به حال شما می سوزد، عذابی که یونس (علیه السلام) به شما وعده داده بود، نزدیک شده است، از عذاب خدا بترسید».

روبیل این سخن را برای اتمام حجت گفت و شاید هم باور نمی کرد این سخن را گوش کنند، اما چون نشانه های عذاب فرا رسیده بود، آنان تصمیم گرفتند توبه کنند. آنان نزد روبیل آمدند و گفتند:

___ ای روبیل! به ما بگو اکنون چه کنیم.

___ از خانه های خود بیرون بیایید و مادران را از کودکان جدا کنید.

___ چرا؟

___ وقتی کودکان گریه کنند، زمینه گریه برای شما فراهم می شود، آنگاه شروع به ناله کنید و توبه کنید و از خدا بخواهید شما را ببخشد.

___ چگونه توبه کنیم؟

___ دست های خود را رو به آسمان بگیرید و بگویید: «خدایا! ما به خود ستم کردیم که پیامبر تو را دروغگو پنداشتیم، اکنون توبه می کنیم و از تو می خواهیم ما را ببخشی».

آنان به سخنان روبیل عمل کردند، قبل از آمدن عذاب، توبه کردند، هنوز ساعتی به نازل شدن عذاب مانده بود که صدای گریه و فغان آنان، همه جا را فرا گرفت، تو توبه آنان را پذیرفتی و عذاب را از آنان برداشتی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی. (۱۱۲)

شهر نینوا کنار رود فرات واقع شده بود، یونس (علیه السلام) به سوی فرات رفت. رود فرات رود بزرگی بود و کشتی ها به راحتی در آن رفت و آمد می کردند،

ص: ۲۶۳

یونس (علیه السلام) سوار کشتی شد. کشتی به سوی «خلیج فارس» حرکت کرد. وقتی کشتی به وسط دریا رسید، تو نهنگ بزرگی را بر اهل آن کشتی مسلط کردی، آن‌ها فهمیدند که آن نهنگ، یکی از آنان را می‌خواهد، آن‌ها به قرعه رو آوردند و قرعه به نام یونس (علیه السلام) درآمد، آن‌ها یونس (علیه السلام) را به آب انداختند. یونس (علیه السلام) درون شکم نهنگ قرار گرفت. (بعضی از نهنگ‌ها بیش از ۳۰ متر طول دارند و به راحتی می‌توانند انسانی را بلعند).

یونس (علیه السلام) تقریباً یک هفته در شکم نهنگ باقی ماند، زنده ماندن یک انسان در شکم نهنگ به قدرت و اراده تو بود، تو به هر کاری که خواهی توانا هستی.

یونس (علیه السلام) از تو خواست تا او را نجات دهی، تو دعای او را مستجاب کردی، آن نهنگ به ساحل آمد و یونس (علیه السلام) را به آنجا افکند. یونس (علیه السلام) بسیار ضعیف شده بود، مدتی گذشت تا او سلامتی خود را بازیافت و به سوی قوم خود رفت، مردم با دیدن او بسیار خوشحال شدند و به او ایمان آوردند.

ذکر این نکته لازم است که یونس (علیه السلام) تقریباً چهار هفته از قوم خود دور بود، یک هفته طول کشید تا از نینوا به خلیج فارس برود، یک هفته هم در شکم نهنگ بود، یک هفته هم در ساحل خلیج فارس استراحت کرد تا سلامتی خود را به دست آورد، یک هفته هم طول کشید تا از ساحل خلیج فارس خود را به نینوا برساند. (۱۱۳)

یونس: آیه ۱۰۰ - ۹۹

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹) وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا

ص: ۲۶۴

ای محمّد! اگر من می خواستم می توانستم کاری کنم که همه مردم یکجا ایمان بیاورند، اما این را نخواستم، زیرا در آن صورت، ایمان آوردن مردم از روی اجبار بود. اکنون که این را دانستی چرا می خواهی که مردم را مجبور کنی که ایمان بیاورند؟ ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد. من دوست دارم بندگانم، ایمان به من را آزادانه انتخاب کنند، من به چنین ایمانی پاداش می دهم. (۱۱۴)

من بندگان خود را آفریدم و راه خوب و بد را به آن ها نشان می دهم، پیامبران را برای هدایت آنان می فرستم، کسانی که به من ایمان می آورند، از توفیق من بهره مند شده اند، اگر من پیامبران را نفرستاده بودم، آیا کسی می توانست به راه راست هدایت شود و به سعادت دنیا و آخرت برسد؟

کسانی که به سخنان پیامبران من گوش فرا می دهند و در آن فکر می کنند، از نعمت ایمان بهره مند می شوند، اما گروهی که از تعقل و اندیشه در سخنان پیامبران سر باز می زنند، نتیجه کار آنان این می شود که توفیق ایمان را از دست می دهند و به عذاب گرفتار می شوند.

* * *

یونس: آیه ۱۰۱

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۱)

در اینجا راه تقویت ایمان را بیان می کنی و از همه می خواهی تا به آسمان ها و زمین نگاه کنند، خورشید، ماه، ستارگان، کوه ها، درختان... همه نشانه های

قدرت تو هستند.

این نشانه ها و هشدارهای تو، برای گروهی که ایمان نمی آورند، سودی نمی بخشد. برای ایمان آوردن، نشانه ها و معجزه ها کافی نیست، بلکه باید خود من بخواهم ایمان بیاورم، تو مرا موجودی با اختیار آفریده ای، نشانه های قدرت خود را به من نشان می دهی، راه حق و حقیقت را برایم آشکار می کنی، این کاری است که تو انجام می دهی، پس از آن باید خود تصمیم بگیرم که ایمان بیاورم، اگر من نخواهم راه ایمان را انتخاب کنم، هزاران دلیل و نشانه و معجزه هم نمی توانند مرا باایمان کنند، ایمان، وابسته به اختیار من است.

* * *

یونس: آیه ۱۰۳ - ۱۰۲

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۱۰۲) ثُمَّ نُنَجِّي الرُّسُلَ وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)

محمد(صلی الله علیه وآله) وظیفه خود را انجام داد و پیام تو را به بُت پرستان رساند، گروهی از آنان تصمیم گرفته بودند که ایمان نیاورند، به راستی آنان منتظر چه بودند؟

آیا سرنوشتی غیر از سرنوشت کافرانی که قبلاً بوده اند، در انتظار آنان است؟ از محمد(صلی الله علیه وآله) می خواهی تا به آنان چنین بگویی: «منتظر باشید، من هم با شما منتظرم».

آری، سرانجام عذاب را بر آنان نازل می کنی و آنان را به سزای اعمالشان می رسانی.

وقتی تو عذاب را بر کافران نازل می کنی، ابتدا پیامبران و مؤمنان را از جمع

ص: ۲۶۶

آن کافران دور می کنی و آنان را از آن عذاب رهایی می بخشی و این گونه بر خود واجب کرده ای که مؤمنان را از عذاب نجات دهی.

چند سال پیش شهری که مردم آن مسلمان و شیعه بودند، در اثر زلزله ویران شد و هزاران نفر از بین رفتند، اگر تو بر خود واجب کرده ای که مؤمنان را از عذاب نجات دهی، پس چرا آن هزاران مسلمان را نجات ندادی؟

برای پاسخ این سؤال خود مطالعه می کنم، به این نتیجه می رسم: درست است که تو قوم «ثمود» را هم با زلزله از بین بردی، اما هر زلزله ای، عذاب نیست!

نشانه زلزله ای که عذاب است این است: تو شهری را با زلزله نابود می کنی و سپس مردم آن شهر را به جهنم می فرستی و به آتش عذاب گرفتار می کنی.

گاهی زلزله، حادثه ای طبیعی است، عده ای از مؤمنان ممکن است در آن زلزله از دنیا بروند، اما تو هرگز آنان را به جهنم نمیبری بلکه آنان را در بهشت مهمان رحمت خود می کنی، پس این زلزله، عذاب نیست، حادثه ای طبیعی است.

سخن تو در این آیه این است: بر تو واجب است که مؤمنان را از عذاب نجات دهی، تو نگفتی که مؤمنان را از حادثه طبیعی نجات می دهی! آری، اگر تو بر مردم شهر غضب کنی و بخواهی عذاب را بر آنان نازل کنی، قطعاً مؤمنان را نجات می دهی.

یونس: آیه ۱۰۹ - ۱۰۴

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ

ص: ۲۶۷

دِينِي فَلَا أُعْبِدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أُعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأَمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۴) وَأَنْ أُقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۵) وَلَمَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۶) وَإِنْ يَمَسَّ سَكَّ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَمَا كَاشَفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَمَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يَاصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۰۷) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۸) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۱۰۹)

اکنون با پیامبر خود این گونه سخن می گوئی:

ای محمد! به این مردم بگو که اگر در دین تو شک و تردید دارند، بدانند که تو هرگز بت های آن ها را نمی پرستی.

ای محمد! به آنان بگو که من خدایی را می پرستم که جان شما را می ستاند و به من فرمان داده است تا از مؤمنان باشم!

ای محمد! با تمام وجود و با اخلاص به سوی دینی روی بیاور که خالی از هر عیب و شرکی است.

هرگز از مشرکان نباش و جز من را به خدایی نخوان که اگر چنین کنی از ستمکاران خواهی بود، بدان هیچ کس غیر از من نمی تواند به تو سودی یا زیانی برساند.

اگر من برای تو رنج و ضرری بخواهم، جز من چه کسی می تواند آن را برطرف کند؟ اگر خیر و خوبی برای تو بخواهم، هیچ کس نمی تواند جلوی

آن خیر و خوبی را بگیرد. من به هر کدام از بندگان خود که بخواهم خیر و رحمت خویش را نازل می کنم، من خدای آمرزنده و مهربان هستم.

ای محمد! تو فقط مأموری تا پیام مرا به مردم برسانی، اگر آنان دین مرا پذیرفتند و به آن ایمان آوردند، خودشان سود کرده اند، اگر هم آن را انکار کردند، به خود ضرر زده اند.

ای محمد! از تو می خواهم از آنچه به تو وحی می کنم، پیروی کنی و در مقابل سختی ها صبر و تحمل داشته باشی، کافران برای تو مشکلات زیادی ایجاد می کنند، آنان تو را جادوگر می خوانند و به تو تهمت می زنند و دیوانه ات می خوانند و قصد جان تو را می کنند، تو در مقابل همه این سختی ها، صبر کن. من به آنان مهلت می دهم، سرانجام مهلت آنان تمام می شود و من در آن هنگام میان تو و آن کافران داوری خواهم کرد و من بهترین داوران هستم. (۱۱۵)

...

...

ص: ٢٧٠

سوره هود

اشاره

ص: ۲۷۱

آشنایی با سوره

۱ - این سوره، «مکّی» نازل شده است و سوره شماره ۱۱ قرآن می باشد.

۲ - هود(علیه السلام) یکی از پیامبران بزرگ بود که خدا او را برای هدایت قوم «عاد» فرستاد، اما آن مردم به سخن او گوش نکردند و به عذاب سختی گرفتار شدند و نابود شدند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: سختی کار پیامبر، امر به مقابله با منافقان، توصیه به صبر، ذکر زندگی هفت پیامبر (نوح، هود، صالح، لوط، ابراهیم، شعیب، موسی(علیهم السلام)) که برای هدایت مردم سختی های زیادی تحمل کردند.

ص: ۲۷۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرِّكَابِ أَحْكَمْتَ آيَاتِهِ ثُمَّ فَصَّلْتَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱) أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (۲) وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳) إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴)

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «را» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای از همین حروف الفبا می باشد. تو حکیم و آگاه هستی، سخنان تو در قرآن، محکم و استوار است و به روشنی برای مردم بیان شده است.

هدف تو از نازل کردن قرآن چه بود؟

تو می خواهی که مردم دست از بت پرستی و خدایان دروغین بردارند و فقط تو را پرستند. تو محمد (صلی الله علیه وآله) را به عنوان پیامبر فرستادی تا مردم را از عذاب

روز قیامت بترساند و به آنان، مژده بهشت بدهد.

اگر آنان به سوی تو بازگردند و ایمان بیاورند و از گناهان خود توبه کنند، تو در این دنیا آنان را از نعمت ها و آرامش بهره مند می کنی و فضل و رحمت خود را به آن ها عطا می نمایی، اگر ایمان نیاورند، عذاب روز قیامت در انتظار آن ها خواهد بود، در آن روز، می توانی همه را بار دیگر زنده کنی و برای حسابرسی به پیشگاه خود حاضر کنی که تو بر هر کاری توانا هستی.

* * *

هود: آیه ۶-۵

أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسْتَرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۵) وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶)

من سؤالی دارم: پیامبر تو وظیفه خود را انجام داد، پیام تو را با دلسوزی به مردم رساند، آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، آیا آنان سخن او را پذیرفتند؟

تو می خواهی به این سؤال من پاسخ بدهی، گروهی به او ایمان آوردند و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود کردند، اما گروهی او را تکذیب کردند و به او ایمان نیاوردند، پیامبر دوست داشت باز هم برای آنان قرآن بخواند و از هر فرصتی برای سخن گفتن با آنان استفاده می کرد، شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند، اما آنان سعی می کردند با پیامبر روبرو نشوند.

ص: ۲۷۴

حدود نه سال از آغاز رسالت محمد (صلی الله علیه وآله) گذشته بود، او در مکه بود و روزها کنار کعبه می رفت تا با بُت پرستان سخن بگوید، بُت پرستان در اطراف کعبه، بت های زیادی قرار داده بودند و در مقابل آن بُت ها سجده می کردند.

وقتی آنان برای سجده بر بُت های خود می آمدند، پیامبر را می دیدند که در کنار کعبه نشسته است، آن ها می دانستند که پیامبر برای آنان قرآن خواهد خواند، پس بعضی از آنان، سر خود را پایین می گرفتند و لباس خود را روی سر خود می انداختند تا پیامبر آن ها را نبیند و نشناسد.

کار آنان به اینجا رسیده بود که از قرآن و شنیدن سخن تو فراری بودند، آن ها فکر نمی کردند که ایمان یا کفر آنان ضرری برای تو ندارد، تو خدای بی نیاز هستی و هرگز به ایمان بندگان خود نیازی نداری.

شاید با این کار، پیامبر آنان را نبیند، اما تو که آنان را می بینی و به همه کارهای آشکار و پنهان آنان آگاهی داری، تو از اسرار دل ها باخبر هستی.

تو بر حال همه جنبندگان آگاه هستی، روزی همه آنان را می دهی، می دانی کجا زندگی می کنند و کجا می میرند، همه این ها در کتاب علم تو ثبت شده است، این ها نشانه علم و دانش توست، آن کافران که جامه بر سر می کشند و از پیامبر تو فرار می کنند، فکر می کنند که تو آنان را نمی بینی، تو بر هر کاری توانا هستی، از همه کارهای بندگان خود آگاهی داری، به این کافران مهلت می دهی، اما سرانجام آنان را به عذاب سختی گرفتار می سازی.

هود: آیه ۷

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ

ص: ۲۷۵

مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷)

برایم گفتی که بر هر کاری توانا هستی، اکنون نمونه های قدرت خود را بیان می کنی. تو زمین و آسمان ها را در شش مرحله آفریدی، تو می توانستی که در یک چشم به هم زدن جهان را بیافرینی اما این چنین خواستی که جهان را در چند مرحله خلق کنی تا نشانه ای بهتر از قدرت تو باشد. (۱۱۶)

«و آن روز عرش خدا بر آب بود»، برای فهم این سخن تو نیاز به فرصت دیگری هست.

تو جهان هستی را آفریدی و هدف تو این بود تا بندگان را آزمایش کنی که اعمال کدام یک از آنان بهتر است. این آزمایش برای این بود که آنان خودشان را بهتر بشناسند و گرنه تو به همه چیز آگاهی داری و نیاز به امتحان بندگان نداری.

آری، تو می خواهی معلوم بشود چه کسی عملش بهتر از دیگران است، تو عمل بیشتر را نمی خواهی، بلکه عمل بهتر را می خواهی. عملی که کم باشد اما با اخلاص باشد نزد تو ارزش دارد، اما تو عملی را که زیاد باشد و در آن اخلاص نباشد، قبول نمی کنی.

وقتی که پیامبر برای کافران آیات این قرآن را خواند و خبر داد که بعد از مرگ زنده می شوند، آنان در جواب گفتند: «این قرآن جادویی آشکار است».

* * *

شیوه تو در قرآن این است که گاهی در وسط یک آیه به مطلب مهمی اشاره می کنی و سپس بحث را ادامه می دهی، در وسط این آیه، چنین گفتی:

ص: ۲۷۶

«و آن روز عرش خدا بر آب قرار داشت».

به راستی منظور از «آب» در اینجا چیست؟ آیا تو درباره آب دریا و رودها سخن می گویی؟ باید تحقیق و مطالعه کنم...

اسم او «داوود رقی» بود، شتربانی بود که در کوفه زندگی می کرد، گاه گاهی به مدینه سفر می کرد و خدمت امام صادق (علیه السلام) می رسید، آن حضرت به داوود علاقه زیادی داشت، یک روز وقتی او نزد امام رفت، امام به اطرافیان خود رو کرد و فرمود: «هر کس می خواهد یکی از یاران مهدی (علیه السلام) را ببیند، به داوود نگاه کند». (۱۱۷)

داوود رقی بارها این آیه را خوانده بود و دوست داشت بداند منظور از «آب» در اینجا چیست؟ او با خود فکر می کرد آیا عرش خدا بر روی همان آبی است که او در دریاها و رودها می بیند؟

پس تصمیم گرفت تا تفسیر این آیه را از امام صادق (علیه السلام) بپرسد. امام در پاسخ چنین فرمود: «قبل از این که خدا، زمین و آسمان و خورشید و ماه و انسان ها را بیافریند، علم و دین خود را به آب عطا نمود». (۱۱۸)

داوود به فکر فرو رفت، «آب» حقیقتی است که خدا علم و دانش و دین خود را به آن عطا کرده است! پس آبی که در این آیه ذکر شده است، آبی نیست که در دریا و رودها دیده می شود، آن حقیقتی دیگر است و قبل از خلقت زمین و آسمان ها خلق شده است.

اگر بخواهم آن حقیقت را بشناسم باید بدانم تو قبل از خلقت زمین و آسمان ها، چه چیزی را آفریدی، باید به مطالعه خود ادامه دهم...

ص: ۲۷۷

در کتاب ها جستجو می کنم، سخنان اهل بیت (علیهم السلام) را می خوانم، به این مطلب می رسم: تو قبل از آن که زمین و آسمان را خلق کنی، نوری را خلق نمودی، فقط نور بود و هیچ آفریده دیگری نبود، آن نور، حمد و ستایش تو را می کرد. چهارده هزار سال گذشت، پس از آن، تو عرش خود را آفریدی. (۱۱۹)

آن نور، نور محمّد و آل محمّد (علیهم السلام) بود، سخن از آفرینش جسم آن ها نیست، جسم آن ها را که در این دنیایِ خاکی آفریدی. هزاران سال پس از خلقت آن نور، زمین را آفریدی و بعد از سال های سال، جسم آنان را آفریدی، اینجا سخن از آفرینش نور آن هاست.

آن نور سالیان سال، در عرش و ملکوت تو بود و حمد و ستایش تو را می کرد. پس از آن اراده کردی و بر بندگانت منت نهادی و آن نور را به این دنیای خاکی آوردی.

* * *

من به دنبال حقیقتی بودم که تو در این آیه، از آن به «آب» یاد کردی، آن حقیقت این ویژگی را داشت که قبل از زمین و آسمان ها خلق شده بود.

فکر می کنم دیگر می توانم حدس بزنم آن حقیقت چیست، آن حقیقت، نور محمّد و آل محمّد (علیهم السلام) است که قبل از همه چیز تو آن نور را خلق کردی.

و اما یک سؤال؟

چرا در این آیه، از آن نور به عنوان «آب» یاد کردی؟

در این دنیای خاکی، آب مایه حیات و زندگی است، اگر آب نباشد، هیچ موجود زنده ای باقی نمی ماند، قوام موجودات زنده به آب است، پس آب است که سبب حیات و بقای موجودات دیگر می شود. نور محمّد و آل محمّد (علیهم السلام) هم باعث بقای موجودات است، اگر لحظه ای آن نور نباشد، همه

ص: ۲۷۸

موجودات نابود می شوند. نور محمد و آل محمد (علیهم السلام)، حجت تو می باشد، اگر حجت تو نباشد، زمین و زمان زیر و رو می شود، اگر برای لحظه ای، زمین از حجت تو خالی بماند، نظام هستی به هم می ریزد. (۱۲۰)

وقتی آدم و حوا را آفریدی، چشم آنان به این نور مقدس افتاد، از تو درباره آنان سؤال کردند، تو در جواب چنین گفتی: «این نوری که شما می بینید نور بهترین بندگان من است. بدانید که اگر آن ها نبودند، من شما را خلق نمی کردم! آنان خزانه دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است». (۱۲۱)

* * *

بار دیگر این آیه را می خوانم: «عرش خدا بر فراز آب بود». معنای «آب» را دانستم، آب در اینجا نماد ولایت و نور محمد و آل محمد (علیهم السلام) است.

اما منظور از عرش خدا چیست؟

بار دیگر باید حدیث داوود رقی را بخوانم، او نزد امام صادق (علیه السلام) رفت و از آن حضرت درباره این آیه سؤال کرد، امام به او فرمود:

___ ای داوود! بگو بدانم مردم درباره این آیه چه می گویند؟

___ عرش به معنای «تخت پادشاهی» است، آنان می گویند که تخت پادشاهی خدا بر روی آب بود و خدا هم بالای آن تخت بود.

___ این چه سخن باطلی است که آنان می گویند، چگونه ممکن است خدا بر بالای عرش و تخت باشد؟ هر کس چنین سخنی بگوید، خدا را با ویژگی های مخلوقاتش وصف کرده است، خدا جسم نیست و ویژگی های مخلوقات خود را ندارد.

___ آقای من! برایم بگو که منظور از این آیه چیست؟

ص: ۲۷۹

— خدا علم و دین خود را بر «آب» عطا کرد... (۱۲۲)

آن روز داوود به جواب سؤال خود رسید، زیرا برای فهم قرآن به در خانه کسی آمده است که وارث علم پیامبر است.

بار دیگر این آیه را می خوانم:

«عرش» بر «آب» قرار داشت.

اکنون به جای کلمه «عرش»، کلمه «علم» را قرار می دهم و به جای کلمه «آب»، «نور محمّد و آل محمّد (علیهم السلام)» را قرار می دهم.

معنای آیه این می شود:

«علم» بر «نور محمّد و آل محمّد (علیهم السلام)» قرار داشت!

این ترجمه زیبا نیست، بار دیگر به روایت امام صادق (علیه السلام) مراجعه می کنم، با توجه به سخن آن حضرت به این ترجمه می رسم:

خدا «علم» را به «نور محمّد و آل محمّد (علیهم السلام)» عطا کرد.

این ترجمه زیباست و روشن و واضح!

شاید بتوانم بگویم این زیباترین آیه ای بود که در این مدّت تفسیر نمودم، امروز این قلم تجربه ای به من داد که کمتر کسی آن را درک می کند، کاش یک نفر به من می گفت چگونه شکر این نعمت را به جا آورم!

خدا قبل از همه چیز علم خود را به این نور عنایت کرد، این علم است که ریشه همه خوبی ها و زیبایی ها می باشد.

وقتی که خدا آدم و حوّا را خلق کرد، به آنان درباره آن نور چنین گفت: «آنان خزانه دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است»، این سخن، ثابت

ص: ۲۸۰

می کند که خدا قبلاً علم خود را به این نور مقدس عطا کرده بود. (۱۲۳)

اکنون که معنای این آیه را دانستم، خیلی از مطالب برایم واضح می شود و می فهمم که چرا فرشتگان از این نور مقدس، درس آموختند!

وقتی خدا فرشتگان را آفرید، این نور مقدس به آنان ذکر توحید را آموخت و به آنان آموزش داد این گونه خدا را به بزرگی یاد کنند:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.

آری، این چهار شعار توحید را نور مقدس به فرشتگان یاد داد، قبل از آن، فرشتگان نمی دانستند چه بگویند و چگونه خدا را یاد کنند. این ثمره علمی بود که خدا به این نور مقدس داده بود. (۱۲۴)

هود: آیه ۸ وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸)

پیامبر برای کافران قرآن خواند و آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، آنان به پیامبر گفتند که این قرآن، جادوست، تو این سخن را می شنوی، اما قانون تو این است که به کافران مهلت می دهی.

اگر عذاب آنان را تا زمان مشخصی عقب بیندازی، آنان می گویند: «چه چیزی جلوی عذاب ما را گرفته است». این سخن آنان است، گویی که مشتاق عذاب تو هستی.

آن ها نمی دانند که وقتی روز عذاب فرا برسد، هیچ کس نمی تواند آن عذاب را از آنان دور کند. آنان فرار رسیدن روز عذاب را مسخره می کنند و سرانجام به

ص: ۲۸۱

آن گرفتار خواهند شد و راهی برای فرار نخواهند داشت.

قرآن تو برای همه زمان ها می باشد، این آیه درباره کافرانی که پیامبر را جادوگر خواندند، نازل شده است، اما معنا و مفهوم آن برای امروز هم هست.

مهدی (علیه السلام) حجت توست و اکنون در پس پرده غیبت است، دشمنان تو روی زمین فساد و تباهی می کنند، آنان به بندگان مؤمن تو ظلم و ستم می نمایند، تو به آنان تا زمان ظهور مهدی (علیه السلام) مهلت می دهی، آنان به مؤمنان می گویند: مگر شما نمی گوید مهدی (علیه السلام) ظهور می کند و شما را از دست ما نجات می دهد؟ پس چرا او نمی آید؟

مؤمنان به وعده تو باور دارند، می دانند که وعده تو هیچ گاه دروغ نیست، آنان برای ظهور مهدی (علیه السلام) دعا می کنند و سرانجام تو به وعده ات وفا می کنی، در روز ظهور، دشمنان تو به دست مهدی (علیه السلام) و یاران او که سیصد و سیزده نفرند، نابود می شوند. (۱۲۵)

هود: آیه ۱۱ - ۹

وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُتَوَسِّعُ كَفُورٌ (۹) وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (۱۰) إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۱)

وقتی تو به انسان نعمت های دنیا را می دهی، او می گوید: «این حق من است» اما اگر آن نعمت ها را از او بگیری، ناله و زاری سر می دهد و ناشکری می کند و ناامید می شود.

ص: ۲۸۲

انسان، حکمت کار تو و مصلحت خود را نمی داند، برای همین زود قضاوت می کند و از رحمت تو ناامید می شود و راه ناسپاسی در پیش می گیرد، اگر او باور داشته باشد که تو خیر بندگان خود را می خواهی، هرگز این چنین ناامید نمی شود. آری، گاهی تو نعمتی را به صلاح بنده ای نمی دانی پس آن نعمت را از او می گیری، اما او بنای ناشکری می گذارد.

از طرف دیگر، اگر بعد از بلاها و سختی ها، نعمت و منفعتی را به انسان بدهی، او تو را شکر نمی کند و با خوشحالی می گوید: «روزگار رنج و سختی گذشت و دیگر تکرار نمی شود»، او به دیگران فخر می فروشد و به آن نعمت ها مباحثات می کند و فراموش می کند که تو می توانی بار دیگر آن نعمت ها را از او بگیری.

این حکایت بیشتر انسان ها می باشد، اما مؤمنانی که در سختی ها صبر پیشه می کنند و عمل نیکو انجام می دهند، از ناشکری و غرور و فخرفروشی به دورند، آنان هرگز از محدوده اطاعت و بندگی تو بیرون نمی روند، هنگام سختی ها، صبر می کنند و هنگام نعمت ها شکر تو را به جا می آورند.

اکنون به آنان وعده می دهی که گناهان آنان را ببخشی و پاداشی بس بزرگ به آنان عطا کنی.

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صِدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۳) فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۴)

محمد(صلی الله علیه وآله) با کافران سخن گفت و آنان را به اسلام دعوت کرد، بعضی از آنان سخن محمد(صلی الله علیه وآله) را گوش می کردند و در ابتدا با آن مخالفتی نمی کردند، اما پیشنهاد یا خواسته ای از محمد(صلی الله علیه وآله) داشتند.

برای مثال گروهی از کافران وقتی سخن محمد(صلی الله علیه وآله) را شنیدند، در ابتدا به اسلام علاقه مند شدند، محمد(صلی الله علیه وآله) به آنان گفت که باید نماز بخوانند. آنان قدری فکر کردند و گفتند: «در نماز باید به رکوع برویم، ما هرگز رکوع نمی رویم،

چون این کار برای ما عیب و ننگ است. ای محمد! ما به شرطی مسلمان می شویم که تو نماز را حذف کنی.» (۱۲۶)

این چه سخنی بود که آنان گفتند؟

مگر اختیار دین تو در دست محمد (صلی الله علیه و آله) است؟

مگر او می تواند نماز را از دین حذف کند؟ در قرآن بارها از نماز سخن گفته شده است. مگر محمد (صلی الله علیه و آله) می تواند این آیه ها را حذف کند؟

به راستی آن کافران چه خیال کرده اند؟ اکنون باید سخنی بگویی تا همه بفهمند که محمد (صلی الله علیه و آله) نمی تواند چنین کاری بکند، پس این آیه را بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل می کنی: «ای محمد! مبادا بعضی از آیاتی را که بر تو نازل کرده ام، ترک کنی!».

وقتی محمد (صلی الله علیه و آله) این سخن تو را برای کافران خواند، آنان فهمیدند که محمد (صلی الله علیه و آله) هرگز با خواسته آنان موافقت نخواهد کرد.

بزرگان مکه به مردم می گفتند: «محمد دروغگویی بیش نیست، اگر واقعاً او پیامبر است پس چرا فقیر است؟ چرا گنجی از سکه های طلا با خود ندارد؟ چرا فرشته ای همراه او نیست تا ما آن فرشته را ببینیم؟». اکنون به محمد (صلی الله علیه و آله) چنین می گویی: «ای محمد! مبادا از این که می گویند تو گنجی نداری و فرشته ای همراه تو نیست، دلتنگ شوی! بدان که تو فقط وظیفه داری پیام مرا به آنان برسانی و آنان را از عذاب روز قیامت بترسانی، بدان که من سخنان آنان را می شنوم و بر همه چیز آگاه هستم و در روز قیامت به حساب همه آنان

ص: ۲۸۵

می رسم و آنان را به عذابی سخت گرفتار می سازم».

* * *

بزرگان مکه محمد (صلی الله علیه وآله) را دروغگو خطاب می کردند و می گفتند که قرآن را از پیش خودش ساخته است، آنان به مردم می گفتند: «محمد گمراه شده است و از شما می خواهد دست از دین پدران خود بردارید، هشیار باشید، مبدا فریب او را بخورید».

اکنون از آنان می خواهی که ده سوره مانند سوره های قرآن بیاورند. مگر آنان نمی گویند محمد (صلی الله علیه وآله) این سوره ها را در ذهن خود ساخته است؟

اگر این طور است پس دیگران هم باید بتوانند مثل آن را بسازند.

تو از آنان چنین درخواستی را نمودی ولی آنان نتوانستند حتی یک آیه همانند قرآن بیاورند، پس معلوم می شود که قرآن، سخن توست و از علم تو سرچشمه گرفته است. تو قرآن را بر قلب پیامبر نازل کردی، خدایی جز تو نیست، پس چرا بت پرستی را رها نمی کنند و مسلمان نمی شوند؟

* * *

آیه ۱۲ را می خوانم: «ای محمد! مبدا بعضی از آیاتی را که بر تو نازل کرده ام، ترک کنی!...».

این آیه ماجرای دیگری هم دارد. اکنون می خواهم آن ماجرا را بیان کنم:

این آیه در مکه نازل شد، زمانی که هنوز پیامبر به مدینه هجرت نکرده بود، اما سال ها گذشت، پیامبر به مدینه هجرت کرد، سال دهم هجری فرا رسید، یک بار دیگر جبرئیل این آیه را برای پیامبر خواند...

ص: ۲۸۶

ماجرای سرزمین «قُدید»، سال دهم هجری...

من باید به سفری تاریخی بروم تا از این ماجرا باخبر بشوم... من باید جواب سؤال خویش را بیابم...

چرا جبرئیل یک بار دیگر این آیه را برای پیامبر می خواند؟

بعضی از آیات قرآن، یک بار قبل از هجرت پیامبر به مدینه و یک بار بعد از هجرت نازل شده اند. (برای مثال: سوره حمد دو بار نازل شده است، سه آیه اول سوره معارج هم این گونه است).

سفر تاریخی من آغاز می شود...

صدای کاروان به گوش می رسد، بیش از صد و بیست هزار نفر در دل این بیابان به این سو می آیند. (۱۲۷)

روز هفدهم ماه ذی الحجّه است. سال دهم هجری. آنان همراه پیامبر اعمال حج را انجام داده اند و اکنون می خواهند به سوی خانه های خود بازگردند.

شتر پیامبر در این بیابان به پیش می رود، عده ای سواره اند و گروهی هم با پای پیاده همراه او می آیند، آسمان ابری است، خورشید در پس پرده ابرها پنهان شده است. وقتی آنان به اینجا می رسند، منزل می کنند. اینجا سرزمین «قُدید» است. (۱۲۸)

به پیامبر خبر داده ای که منتظر فرمان تو باشد، تو می خواهی این مردم با علی (علیه السلام) به عنوان «جانشین پیامبر» بیعت کنند، امسال آخرین سالی است که پیامبر در میان مردم است.

پیامبر می داند که گروه زیادی از منافقان دشمنی علی (علیه السلام) را به سینه دارند و به

ص: ۲۸۷

دنبال این هستند تا در اولین فرصت، فتنه و آشوب برپا کنند.

پیامبر نگران فتنه منافقان است، به راستی مراسم بیعت با علی (علیه السلام) چه زمانی برگزار می شود؟

* * *

اذان ظهر فرا می رسد، بلال اذان می گوید، صف های نماز مرتب می شود، همه نماز ظهر خود را همراه پیامبر می خوانند. بعد از نماز، پیامبر با صدای بلند چنین دعا می کند: «خدایا محبت علی (علیه السلام) را در قلب اهل ایمان قرار بده...».

آنگاه پیامبر علی (علیه السلام) را به حضور می طلبد و به او می گوید:

___ ای علی! من از خدا خواسته ام تا تو را جانشین من قرار بدهد و خدا هم مرا به این آرزویم رساند، اکنون دست خود را به سوی آسمان بگیر و دعا کن تا من آمین بگویم.

___ ای پیامبر! من در دعای خود چه باید بگویم؟

___ ای علی! بگو: «خدایا! محبت مرا در قلب اهل ایمان قرار بده».

علی (علیه السلام) دعا می کند، پیامبر به دعای او «آمین» می گوید.

* * *

عده ای از منافقان وقتی سخنان پیامبر و دعای او را می شنوند می گویند: «این دیگر چه خواسته ای بود که محمد از خدا نمود؟ چرا او از خدا نخواست تا فرشته ای به کمک او بیاید تا او را بر دشمنان پیروز کند یا از خدا گنجی نطلبید تا فقر و نداری او را برطرف نماید؟».

او برای ما آیه ای خواند، از کجا که این دروغ نباشد؟

اکنون تو این آیه را بر پیامبر نازل می کنی:

* * *

ای محمّد! مبادا بعضی از آیاتی که من به تو وحی کرده ام را از ترس انکار مردم، ابلاغ نکنی! مبادا از سخن مردم دلتنگ شوی! آنان به تو گفتند: «چرا گنجی برای او نازل نمی شود؟ یا چرا فرشته ای به یاری او نمی آید؟»

وظیفه تو تنها رساندن پیام من به آنان است، نگران نباش و از آنان نترس!

تو باید مردم را پند بدهی و از عذاب من بترسانی، من حافظ و نگهبان همه چیز هستم، تو و دین تو را از شرّ آنان حفظ می کنم. (۱۲۹)

* * *

وقتی پیامبر این سخنان تو را می شنود، دلش آرام می گیرد، او دیگر از دشمنان هراسی به دل ندارد، او منتظر است تا فرمان تو فرا برسد و مراسم بیعت با علی (علیه السلام) را با شکوه برگزار کند.

کاروان از «قدید» حرکت می کند و در دل بیابان به پیش می رود، روز هجدهم فرا می رسد، کاروان اکنون به سرزمین «غدیر حُّم» رسیده است.

انتظار در چهره پیامبر موج می زند، به راستی کی آن وعده بزرگ فرا خواهد رسید؟

پیامبر آرام آرام در دل این بیابان به پیش می رود، جبرئیل بر او نازل می شود و آیه ۶۷ سوره مائده را برای او می خواند: «ای پیامبر! آنچه بر تو نازل کردم برای مردم بگو که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده ای و من تو را از فتنه ها حفظ می کنم».

ص: ۲۸۹

صدای پیامبر سکوت صحرا را می شکند: «شتر مرا بخوابانید! به خدا قسم، تا دستور خدای خویش را انجام ندهم از این سرزمین نمی روم». (۱۳۰)

پیامبر از شتر پیاده می شود، چهره پیامبر از خوشحالی می درخشد، هیچ کس پیامبر را تا به حال این قدر خوشحال ندیده است.

مردم، همه تعجب کرده اند، نمی دانند چرا پیامبر دستور توقف داده است.

پیامبر در این سرزمین مراسم بیعت با علی (علیه السلام) را برگزار می کند و دست علی (علیه السلام) را در دست می گیرد و می گوید: «هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست». او سه روز در این سرزمین می ماند تا همه مسلمانان با علی (علیه السلام) (به عنوان جانشین بعد از پیامبر) بیعت کنند.

آری، پیامبر با خود فکر می کرد که وقتی تو از او بخواهی مراسم غدیر را برگزار کند، منافقان چه خواهند کرد؟

در این آیه تو از پیامبر می خواهی که وظیفه خود را انجام بدهد و به او قول می دهی که خودت مواظب همه چیز هستی و فتنه منافقان را خنثی می کنی.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحِطَّ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۶)

افرادی هستند که به تو و روز قیامت ایمان ندارند و هدف آن ها فقط دنیاست و جز دنیا و زرق و برق آن را نمی خواهند، ممکن است که آنان کارهای خوب و پسندیده ای انجام دهند، مثلاً به فقیران کمک کنند و از نیازمندان دستگیری کنند.

تو در این دنیا، نتیجه اعمال خوب آن ها را (بدون هیچ کم و کاستی) می دهی، امّا در قیامت برای آنان بهره ای جز آتش جهنّم نیست، در آن روز، کارهای آنان، نابود می شود و هیچ اجر و پاداشی به آنان نمی رسد.

آری، کسی که به تو ایمان ندارد و روز قیامت را باور ندارد، در این دنیا به

نتیجه کارهای خود می رسد، تو بلاها را از او دور می کنی، اما در روز قیامت، هیچ بهره ای به او نمی رسد، زیرا او کافر مرده است، تو و روز قیامت را انکار کرده است.

* * *

پادشاهی بر کشوری حکومت می کرد، او تو را به خدایی قبول نداشت، کافر و بی دین بود. روزی او بیمار شد، پزشکان دور او جمع شدند و دستور دادند تا ماهی مخصوصی صید شود و او از آن بخورد.

مأموران به سوی دریا رفتند تا شاید بتوانند آن ماهی را صید کنند، آنان می دانستند آن موقع سال، وقت صید آن ماهی نیست، آن ماهی در این فصل هرگز نزدیک ساحل نمی آید.

تو فرشته ای را فرستادی تا آن ماهی را از دل دریا به سمت ساحل بفرستد.

بعد از مدتی، مأموران با دست پُر به قصر برگشتند، پادشاه خیلی خوشحال شد.

چند ماه گذشت، یکی از بندگان خوب تو نیز به همان بیماری مبتلا شد، او می دانست که شفای او در خوردن آن ماهی است. او خوشحال بود فصل صید آن ماهی فرا رسیده است، او چند نفر از دوستان خود را به سوی ساحل فرستاد تا آن ماهی را برای او صید کنند.

تو فرشته ای را فرستادی تا آن ماهی ها را از ساحل دور کند. دوستان آن مؤمن، هرچه تلاش کردند نتوانستند ماهی را صید کنند و با دست خالی برگشتند.

فرشتگان تو از این کار شگفت زده شدند، آن ها با خود گفتند: این چه کاری بود که خدا کرد؟ پادشاه کافر را یاری نمود و او را به خواسته اش رساند، اما

ص: ۲۹۲

وقتی نوبت به بنده مؤمنش رسید، نه تنها او را یاری نکرد، بلکه بلای او را شدت بخشید.

تو این سخن را شنیدی، با آنان سخن گفתי تا راز کار تو را بفهمند، سخن تو با فرشتگان این است: «من خدای مهربان هستم و هرگز به بندگان خود ستم نمی کنم، شما دیدید که من چگونه برای آن کافر، شکار ماهی را آسان نمودم، آن کافر در این دنیا کار خوب و نیکی انجام داده بود، درست است او کافر است، امّا من هیچ کار خوبی را بدون مزد نمی گذارم، من خواستم تا کار خوب او را در همین دنیا پاداش بدهم. او در روز قیامت به خاطر کفرش به عذاب من گرفتار خواهد شد و جایگاه او آتش جهنّم خواهد بود. از طرف دیگر من مانع شدم تا آن ماهی به دست بنده مؤمنم برسد، آن بنده خوب من در این دنیا، گناه بزرگی انجام داده بود، می خواستم تا با بلایی که در این دنیا می بیند، گناه او را ببخشم. من می خواستم تا سختی هایی که او به خاطر آن بیماری می کشد، کفاره گنااهش باشد». (۱۳۱)

* * *

هود: آیه ۱۷

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ
فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةِ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۷)

محمد(صلی الله علیه و آله) را برای هدایت بُت پرستان فرستادی و قرآن را معجزه جاوید او قرار دادی، امّا آنان محمد(صلی الله علیه و آله) را دروغگو خواندند، تو او را با دلیل آشکاری که قرآن است، فرستادی و شاهی را پیرو او قرار دادی. قرآن اولین کتاب تو

ص: ۲۹۳

نیست، قبل از آن، تورات موسی (علیه السلام) را برای مردم فرستادی، تورات، هدایت کننده و مایه رحمت بود.

از مردم می خواهی قدری فکر کنند، آیا چنین کسی دروغ می بافتد؟ چرا آنان چنین سخن می گویند؟ چرا محمد (صلی الله علیه و آله) را دروغگو می خوانند؟

قرآن، سخن توست، اگر کسی در جستجوی حقیقت باشد، به آن ایمان می آورد.

هر کس (خواه بُت پرست باشد یا یهودی و مسیحی) به قرآن ایمان نیاورد، در روز قیامت، آتش جایگاه او خواهد بود.

اکنون از محمد (صلی الله علیه و آله) می خواهی تا در قرآنی که به او نازل کردی، شک نکنند و بدانند که قرآن، حقیقتی از جانب توست، ولی بیشتر مردم به آن ایمان نمی آورند. تو این سخن را با محمد (صلی الله علیه و آله) می گویی، اما منظور تو پیروان اوست، تو از مسلمانان می خواهی که هرگز در قرآن شک نکنند و بدانند که این کتاب آسمانی، حقیقتی از جانب توست.

در این آیه، دو ویژگی مهم برای پیامبر بیان کردی:

الف. قرآن دلیل و معجزه اوست.

ب. شاهی را پیرو او قرار دادی.

به راستی منظور از این «شاهد» چه کسی است؟

وقتی به کتب شیعه و سنی مراجعه می کنم بیش از بیست حدیث پیدا می کنم که همه آن ها از پیامبر و امامان معصوم هستند. این احادیث به این نکته اشاره می کنند که منظور از «شاهد» در این آیه، علی (علیه السلام) می باشد.

آری، علی (علیه السلام) اولین کسی است که به پیامبر ایمان آورد و همواره از پیامبر

ص: ۲۹۴

پیروی می کرد، او در راه دفاع از دین اسلام فداکاری زیادی نمود، برای همین تو در اینجا به پیروی او از پیامبر و مقام والای او اشاره می کنی.

* * *

هود: آیه ۲۵ - ۱۸

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۸) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۱۹) أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَعْجِلُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (۲۰) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۱) لَا جَزَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِسُونَ (۲۲) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۳) مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۴) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۵)

بُت پرستان با دست خود از سنگ و چوب، مجسمه هایی می ساختند و در مقابل آن سجده می کردند و چنین می گفتند: «این بُت ها شفیع ما در پیشگاه خدا هستند و خدا از ما خواسته است این بُت ها را عبادت کنیم».

این سخن دروغی بود که به تو نسبت می دادند، کسانی که این گونه به تو دروغ می بندند، از همه ستمکارتر هستند، آنان در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند. در آن روز، فرشتگانی که اعمال آنان را ثبت کرده اند می گویند: «اینان کسانی هستند که بر خدای خود دروغ

آن کسانی که سخنانِ دروغ به تو نسبت دادند، به خود ظلم و ستم کردند، اکنون تو آنان را لعنت می کنی و از رحمت خود دور می نمایی، آنان مردم را از راه تو باز می داشتند و آن راه را برای مردم نادرست نشان می دادند و روز قیامت را انکار می کردند.

روز قیامت که فرا رسد، آنان هرگز نمی توانند از عذاب تو فرار کنند و هیچ یار و یآوری نخواهند داشت، در آن روز، تو عذاب آنان را دوچندان می کنی، زیرا هم خود گمراه بودند و هم دیگران را گمراه می کردند.

آنان گوش و چشم خود را بسته بودند و تصمیم گرفته بودند ایمان نیاورند. آنان به خود ضرر زدند و در روز قیامت با چشم خود می بینند که بُت های آنان نابود می شوند، آن وقت است که امید آنان ناامید می شود و می فهمند که بیشتر از همه زیان کرده اند.

اما کسانی را که ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند و در برابر فرمان تو تسلیم و فروتن بودند، به بهشت وارد می کنی و آنان برای همیشه از نعمت های بهشت بهره مند خواهند شد.

تو در اینجا از کافر و مؤمن سخن گفتی، داستان این دو، مانند نابینا و ناشنوا در مقایسه با بینا و شنوا می باشد، به راستی آیا این دو با هم برابرند؟ چرا انسان ها پند نمی گیرند؟

مؤمن و کافر هرگز با هم برابر نخواهند بود همان گونه که بینا با نابینا و شنوا با ناشنوا یکسان نمی باشد. مؤمن در بهشت جای خواهد گرفت و کافر در آتش عذاب تو خواهد سوخت.

أَنْ لَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ (٢٦) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ
 اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّى الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (٢٧) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ
 مِنْ رَبِّى وَأَتَانِى رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (٢٨) وَيَا قَوْمِ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِن أَجْرَىٰ إِلَّا عَلَىٰ
 اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّى أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (٢٩) وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِى مِنَ اللَّهِ إِن طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا
 تَذَكَّرُونَ (٣٠) وَلَمَّا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدَى خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّى مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِى أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ
 خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِى أَنْفُسِهِمْ إِنِّى إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (٣١)

پیامبر و مسلمانان در شرایط سختی به سر می‌برند، فشارها و شکنجه‌های بُت پرستان به نهایت رسیده است، امسال پیامبر دو نفر از بهترین یاران خود را از دست داده است: خدیجه و ابوطالب!

خدیجه، همسر با وفای پیامبر بود که در سخت‌ترین شرایط از پیامبر حمایت می‌کرد. ابوطالب، عموی پیامبر بود که همیشه در مقابل بُت پرستان از او دفاع می‌کرد، مرگ این دو، باعث اندوه پیامبر شد.

سال نهم بعثت است، پیامبر در مکه است، مسلمانان در سختی و فشار هستند، اکنون تو می‌خواهی به او و پیروانش درس مقاومت و پایداری بدهی.

برای همین داستان هفت پیامبر (نوح، هود، صالح، لوط، ابراهیم، شعیب، موسی (علیهم السلام)) را برای او ذکر می‌کنی و سختی‌هایی که آنان در راه هدایت مردم کشیدند را بیان می‌کنی.

این‌ها درس مقاومت و استقامت است:

نوح (علیه السلام) را برای هدایت مردمی فرستادی که در عراق کنار رود فرات زندگی می‌کردند، (بیشتر آنان در جایی زندگی می‌کردند که اکنون کوفه قرار دارد).

نوح (علیه السلام)، نهصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرستش بت‌ها باز داشت، در این مدت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند، می‌توان گفت که او برای هدایت هر نفر، بیش از ده سال زحمت کشید! (۱۳۲)

مردم نوح (علیه السلام) را بسیار اذیت نمودند، گاهی او را آنقدر کتک می‌زدند که سه روز بی‌هوش روی زمین می‌افتاد و خون از صورت او جاری می‌شد. (۱۳۳)

او به مردم چنین می‌گفت: «من پیامبر شما هستم و برای هشدار دادن به شما آمده‌ام، از شما می‌خواهم که فقط خدا را پرستید و از بُت پرستی دست

بردارید، می ترسم که عذاب سختی بر شما نازل شود، من برای شما از آن روز در هراس هستم».

صاحبان قدرت و ثروت در مقابل او موضع گرفتند و به او گفتند: «ای نوح! به ما می گویی که پیامبر هستی، ما تو را انسانی مانند خود می بینیم، تو چه فرقی با ما داری؟ از طرف دیگر، اطراف تو را یک مشت آدم های بی سر و پا و ساده لوح گرفته اند، آنان ظاهربین و زودباور بودند که به سخنان تو ایمان آوردند، شما چه برتری نسبت به ما دارید، از همه این ها که بگذریم ما شما را دروغگو می دانیم».

نوح(علیه السلام)جواب آنان را این گونه داد:

درست است که من انسانی مانند شما هستم، ولی خدا بر من رحمتی عطا کرد که بر شما پنهان است، او دلیل آشکاری به من داد و مرا برای پیامبری فرستاد.

چرا شما پیامبری مرا انکار می کنید؟ آیا انتظار دارید شما را بر پذیرفتن سختم مجبور کنم حال آن که شما سختم را ناپسند می دانید؟ بدانید که من هرگز شما را وادار به ایمان آوردن به خدا نمی کنم، وظیفه من این است که شما را راهنمایی کنم.

شما مرا دروغگو خواندید، قدری فکر کنید، چرا من باید به شما دروغ بگویم؟ من که از شما اجر و مزدی نمی خواهم، کسی به دروغ ادعای پیامبری می کند که بخواهد از شما چیزی بگیرد و به ثروتی برسد، من که هرگز از شما مزدی نخواسته ام، اجر من با خداست.

به من گفتید که یاران من، ساده لوح هستند و از من می خواهید آن ها را از خود

دور کنم، من هرگز این کار را نمی‌کنم.

من برای هدایت انسان‌ها آمده‌ام، خواه ثروتمند باشند، خواه فقیر! شما چقدر نادان هستید که برتری انسان را در ثروت و موقعیت او می‌بینید و یاران مرا که دستشان از مال دنیا خالی است، کم ارزش می‌انگارید، شما به زودی خواهید دانست که ارزش واقعی انسان به ایمان و عمل صالح اوست.

اگر این مؤمنان را از خود برانم، خشم خدا را برای خود خریده‌ام، آن وقت چه کسی می‌تواند مرا از عذاب خدا نجات دهد؟

چرا قدری فکر نمی‌کنید تا حقیقت سخن مرا درک کنید؟ به من می‌گویید که من انسانی مانند شما هستم و هیچ برتری بر شما ندارم، انتظار شما از پیامبر چیست؟ شما خیال می‌کنید پیامبر کسی است که گنج‌های خدا نزد او باشد و بتواند هر فقیری را ثروتمند کند، شما می‌پندارید که پیامبر باید علم غیب داشته باشد و بتواند بلاها را از خود دور کند و از همه چیز باخبر باشد، من ادعای داشتن این چیزها را ندارم، من انسانی مانند شما هستم، فرشته نیستم. من انسانی مثل شما هستم که خدا مرا برای هدایت شما فرستاده است. اکنون سختم را بشنوید و از عذاب خدا بترسید.

به من می‌گویید که پیروان من، منافق‌اند، به ظاهر به خدای یگانه ایمان آورده‌اند، اما در دل‌های خود بُت‌ها را قبول دارند. شما از من می‌خواهید که به پیروانم بگویم که ایمان آنان فایده‌ای ندارد و خدا به آنان پاداشی نخواهد داد!

من هرگز چنین کاری نمی‌کنم زیرا اگر چنین کنم از ستمکاران خواهم بود. پیروان من ایمان آورده‌اند. خدا به دل‌های آنان آگاهی دارد و می‌داند چه کسی مؤمن واقعی است و چه کسی منافق. من باید ایمان ظاهری مؤمنان را ملاک قرار دهم و به آنان احترام بگذارم.

هود: آیه ۳۵ - ۳۲

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۲) قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳) وَلَمَّا يَنْفَعُكُمْ نُصِيحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصِيحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۳۴) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ (۳۵)

بزرگان قوم نوح (علیه السلام) به او گفتند: «ای نوح! تو با ما گفتگو و جدال نمودی و این گفتگوی تو به طول کشید و ما خسته شدیم، اگر راست می گویی سخن را کوتاه کن و آن عذابی را که به ما وعده دادی بیاور».

نوح (علیه السلام) به آنان چنین پاسخ داد: «اگر خدا اراده کند، آن عذاب فرا می رسد و شما هرگز نمی توانید از عذاب خدا فرار کنید. من هر قدر شما را نصیحت می کنم، فایده ای ندارد. خدا شما را به حال خود رها کرده است، پس شما در گمراهی خود غوطه‌ور شده اید، خدای یگانه پروردگار شماست و در روز قیامت شما برای حسابرسی به پیشگاه او می روید و او شما را به سزای کارهایتان می رساند، شما می گوئید که سخن من دروغ است. اگر بر فرض سخن من دروغ باشد، گناه من به عهده خودم است، من از گناهان شما بیزار هستم».(۱۳۴) * * *

هود: آیه ۳۷ - ۳۶

وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶) وَاصْنَعِ الْفُلَكَ

ص: ۳۰۱

بَأَعْيُنِنَا وَوْحِينَآ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ (۳۷)

به نوح(علیه السلام) وحی کردی که بیش از این گروهی که ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس ایمان نخواهد آورد، پس به خاطر ظلم و ستمی که به تو کردند، اندوهناک مباش زیرا مهلت آنان رو به پایان است و به زودی عذاب آنان فرا می رسد و همه آن ها نابود می شوند.

به او دستور دادی که کشتی بسازد و تو او را در چگونه ساختن آن کمک کردی، کشتی نوح(علیه السلام) باید در مقابل طوفان سهمگینی که قرار بود فرا رسد، مقاوم باشد، برای همین جبرئیل را فرستادی تا او را در این امر یاری رساند.(۱۳۵)

تو می توانستی نوح(علیه السلام) و یاران او را بدون کشتی هم نجات بدهی، اما این قانون توست: بیشتر وقت ها، یاری خود را از طریق اسباب و راه های طبیعی به بندگان خوبت می رسانی. نوح(علیه السلام) باید کشتی بسازد و تو او را با کشتی نجات بدهی، همیشه نباید منتظر امور غیبی بود، باید دست به کار شد.

تو می دانستی که نوح(علیه السلام) دلسوز آن مردم است، پس به او گفتی «ای نوح! دیگر درباره کسانی که به خود و دیگران ظلم کردند با من سخن مگو، به زودی آنان در طوفان غرق می شوند».

تو به آن مردم سال های سال فرصت دادی و نوح(علیه السلام) آنان را به راه راست فرا خواند، امّا آنان از پذیرش حقّ خودداری کردند، اکنون دیگر وقت شفاعت درباره آنان گذشته است و وقت خشم تو فرا رسیده است.

هود: آیه ۳۹ - ۳۸

وَيَضَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ

ص: ۳۰۲

سَخَرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسَخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ (۳۸) فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۳۹)

نوح(علیه السلام) و یارانش شروع به ساختن کشتی نمودند، جبرئیل به نوح یاد داده بود که کشتی را چگونه بسازد، یک کشتی به طول ۸۰ متر و ارتفاع ۳۰ متر! (۱۳۶)

تو به نوح(علیه السلام) دستور داده بودی که از هر حیوانی، جفتی را تهیه کند و در کشتی خود قرار دهد، زیرا طوفان همه زمین را فرا خواهد گرفت و نباید نسل آن ها منقرض شود، پس کشتی او باید بزرگ باشد.

محلّ ساختن کشتی نزدیک مکانی بود که امروز «مسجد کوفه» قرار دارد.

هر روز صبح که آفتاب طلوع می کرد، نوح(علیه السلام) همراه با یارانش شروع به کار می کردند. آنان در جایی که صدها کیلومتر از دریا فاصله داشت، کشتی بزرگی ساختند.

مردم به جای این که درباره دعوت نوح(علیه السلام) بیشتر فکر کنند و یا احتمال بدهند وعده عذاب نزدیک است، همچنان بر کفر خود پافشاری می کردند، آن مردم به نوح(علیه السلام) و یارانش سنگ پرتاب می کردند و آنان را مسخره می کردند. (۱۳۷)

یکی می گفت: «حالا- که کشتی می سازی، دریای آن را هم بساز»، دیگری می گفت: «چه شد که پس از پیامبری، سر از نجاری درآوردی؟». آن یکی می گفت: «نوح عقل خود را از دست داده است و یارانش هم دیوانه شده اند، در بیابان کشتی می سازند!».

نوح(علیه السلام) در پاسخ چنین می گفت: «اگر شما ما را مسخره می کنید، ما هم روزی شما را مسخره خواهیم کرد، به زودی خواهید دانست که چه کسی در این دنیا

به عذابی خوارکننده گرفتار می شود و سپس آتش جهنم که عذابی جاودانه است او را فرا خواهد گرفت».

آری، نوح (علیه السلام) از طوفان سهمگینی که تو به او وعده داده بودی، سخن می گفت، عذابی که این مردم کافر را به ذلت و خواری می افکند و همه آن ها را نابود می کند، آنان بعد از مرگ هم در آتش جهنم خواهند سوخت.

هود: آیه ۴۱ - ۴۰

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (۴۰) وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۴۱)

کار ساختن کشتی به پایان رسید، تو به قدرت خود، حیوانات را مطیع او قرار دادی و او از هر حیوانی، یک جفت انتخاب نمود، غذای کافی هم برای حیوانات آماده کرد. (۱۳۸)

نوح (علیه السلام) در انتظار فرا رسیدن وعده تو بود. تو به او گفته بودی که هر وقت از تنور خانه ات، آب جوشید بدان که وعده من فرا رسیده است. (خانه نوح (علیه السلام) در محل مسجد کوفه است و محل آن تنور در وسط مسجد کوفه کاملاً مشخص است).

عجیب این است که زن نوح (علیه السلام) از کافران بود و به او ایمان نیاورده بود، روزی از روزها، زن نوح (علیه السلام) برای پختن نان سراغ تنور رفت، او دید که از تنور آب می جوشد. (۱۳۹)

بیشتر اوقات داخل تنور آتش وجود دارد، معمولاً هیچ رطوبتی، داخل تنور

نیست، زن نوح(علیه السلام)از دیدن این منظره تعجب کرد، به نوح(علیه السلام)خبر داد، نوح(علیه السلام)فوراً کنار تنور آمد. فهمید که وعده عذاب تو فرا رسیده است، او درپوشی را بر تنور نهاد و دور آن را با گل گرفت، به امر تو، آب از جوشش ایستاد.(۱۴۰)

نوح(علیه السلام)به یاران خود گفت: «بسم الله را بگویید و سوار کشتی شوید، حرکت کشتی و توقف آن با خداست، بدانید که خدا بخشنده و مهربان است».

سه پسر و یک دختر نوح(علیه السلام)همراه با مؤمنان سوار بر کشتی شدند، نوح(علیه السلام)، همسر خود را سوار کشتی نکرد زیرا او از کافران بود. نوح(علیه السلام)، پسر دیگری هم داشت که نامش کنعان بود، کنعان منافق بود، به ظاهر ادعا می کرد به نوح(علیه السلام)ایمان آورده است، اما ایمان او واقعی نبود. او سوار بر کشتی نشد، او به گفته پدر ایمان نداشت.

هنوز هیچ خبری نشده بود، همه چیز عادی بود، مردم به کارهای آنان می خندیدند و می گفتند: این ها دیگر امروز واقعاً دیوانه شده اند!

یاران نوح(علیه السلام)هشتاد نفر بودند، همه سوار کشتی شدند، هشتاد نفر در مقابل آن همه مردم، جمعیت کمی بود. نوح(علیه السلام)به سراغ تنور رفت و درپوش را از روی آن برداشت، آب فوران کرد، او خود را به کشتی رساند و سوار شد. به فرمان تو، باران سیل آسا از آسمان بارید، رود فرات طغیان کرد، آب روی زمین بالا آمد و کشتی بر روی آب قرار گرفت، این همان طوفانی بود که تو وعده آن را داده بودی. کشتی نوح(علیه السلام)مانند کوهی (محکم و استوار) در میان موج ها شروع به حرکت کرد.

هود: آیه ۴۳ - ۴۲

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى

ص: ۳۰۵

نُوحُ ابْنُهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ (۴۲) قَالَ سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ (۴۳)

نوح از بالای کشتی نگاه کرد، پسرش کنعان را دید که از دامنه کوهی بالا می رود، گاهی می افتد و گاهی بلند می شود.
کنعان به ظاهر به او ایمان آورده بود اما ایمان او واقعی نبود، قلب او از نور ایمان خالی بود. (۱۴۱)

نوح (علیه السلام) پسرش را با دنیایی از عاطفه و احساس صدا کرد و به او گفت:

— پسر من! بیا با ما سوار کشتی شو و با کافران مباش!

— من به بالای کوه پناه می برم، این کوه می تواند مرا از غرق شدن نجات بدهد.

— امروز روز عذاب این کافران است، جز لطف خدا، هیچ چیز نمی تواند تو را از این عذاب برهاند.

پسر نوح (علیه السلام) باور داشت که آن کوه می تواند او را نجات بدهد، او از روی لجاجت سخن پدر را نپذیرفت، همین طور
که او از کوه بالا می رفت، موجی سهمگین آمد و نوح (علیه السلام) دیگر او را ندید، او در آب ها غرق شد. (۱۴۲)

اولین باری که به عراق سفر کردم و به شهر کوفه رفتم، هر چه نگاه کردم در آن اطراف کوهی ندیدم، شنیده بودم که محلّ
زندگی نوح (علیه السلام)، کوفه بوده است و ماجرای پناه بردن پسر او به کوه، باید در همین کوفه باشد، اما در کوفه و اطراف
آن، اصلاً کوهی وجود ندارد.

ص: ۳۰۶

وقتی از سفر برگشتم، مدت ها به دنبال پاسخی برای این سؤال خود بودم، به کتاب های زیادی مراجعه کردم، سرانجام به این سخن از امام صادق (علیه السلام) رسیدم: «نجف، کوه بلندی بود، همان کوهی که پسر نوح (علیه السلام) به آن پناه برد...».

نجف، در هشت کیلومتری کوفه قرار دارد. در ادامه سخن امام صادق (علیه السلام) این مطلب آمده است که این کوه بعد از طوفان نوح (علیه السلام)، از بین رفته است. (۱۴۳)

ماجرای طوفان نوح (علیه السلام) تقریباً هفت هزار سال پیش اتفاق افتاده است، آن کوه امروز از بین رفته است.

* * *

هود: آیه ۴۴

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ أَفْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۴)

طوفان همه زمین را فرا گرفت، آب همه قله های بلند را هم فرا گرفت. (۱۴۴)

نوح (علیه السلام) زمام کشتی را به تو سپرده بود و آب و طوفان کشتی را به هر سو می برد، هفت روز گذشت، دیگر وقت آن بود که نوح (علیه السلام) و یارانش زندگی جدیدی را روی زمین آغاز کنند. (۱۴۵)

به زمین وحی کردی که آب خود را فرو ببرد و آسمان باران را قطع کند، آب ها در زمین فرو رفت و کشتی بر کوه «جودی» قرار گرفت. (کوه جودی نزدیک شهر موصل در عراق قرار دارد).

* * *

در اینجا سخن نوح (علیه السلام) را برایم ذکر می کنی، وقتی او سوار بر کشتی شد گفت: «نابود باد گروه ستمکاران!» و این گونه بود که زمین از همه بُت پرستان و

ص: ۳۰۷

کافران پاک شد و نوح(علیه السلام) و هشتاد نفر از مؤمنان، وارث زمین شدند.(۱۴۶)

نوح(علیه السلام) کافران را نفرین کرد و همه نابود شدند، اما سؤالی ذهن مرا مشغول کرده است: در این که آن کافران دچار عذاب شده بودند، حرفی نیست، اما در میان آنان کودکان زیادی بودند که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند تا ایمان یا کفر را انتخاب کنند. به راستی گناه آنان چه بود؟

همین سؤال را یکی از یاران امام رضا(علیه السلام) از آن حضرت نمود، امام به او چنین پاسخ داد: «چهل سال قبل از آن طوفان بزرگ، خدا زنان قوم نوح(علیه السلام) را به نوعی بیماری مبتلا کرد که همه آن ها عقیم شدند و دیگر کودکی به دنیا نیامد».

(۱۴۷)

در واقع هنگام طوفان، هیچ طفل و کودکی در میان آن مردم نبود، حداقل سن آنان، چهل سال بود، آنان می توانستند راه حق را انتخاب کنند، فرصت و مهلت کافی برای پذیرش حق داشتند، اما راه شیطان را برگزیدند و به سزای اعمالشان رسیدند.

* * *

هود: آیه ۴۷ - ۴۵

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (۴۵) قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَمَا تَسَأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴۶) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۴۷)

اکنون برایم از لحظه آغاز طوفان سخن می گویی تا درسی بزرگ به من بدهی، از لحظه ای یاد می کنی که نوح(علیه السلام) به پسرش کنعان گفت که بیا سوار

کشتی شو، اما کنعان نپذیرفت، ناگهان موجی آمد و کنعان گرفتار آب ها شد.

هر پدری فرزند خود را دوست دارد، تو عاطفه پدری را در قلب پدر قرار داده ای، نوح(علیه السلام) جلوی چشم خود دید که پسرش، کنعان در آب ها دست و پا می زند، این منظره برای نوح(علیه السلام) سخت بود!

نوح(علیه السلام) نمی دانست که پسر او، منافق است، او خیال می کرد که کنعان مؤمن واقعی است و از روی غرور و لجابت، سوار کشتی نشده است، پس نوح(علیه السلام) برای او چنین دعا کرد، اما نوح(علیه السلام) که می دانست همسرش، کافر است، هرگز برای او دعا نکرد.

دست و پا زدن کنعان در آب ها، قلب نوح(علیه السلام) را به درد آورد، او رو به آسمان کرد و گفت: «پروردگارا! کنعان فرزند من بود، تو به من وعده داده بودی که اهل مرا از این طوفان نجات دهی، تو هیچ گاه وعده ات را فراموش نمی کنی، وعده تو حق است، پسر من را نجات بده که تو از همه داوران برتری!».

تو در جواب چنین گفتی: «ای نوح! او از اهل تو نیست، زیرا او فرد ناشایسته ای است، او کافر است و به تو ایمان ندارد پس از روی جهل از من معواه او را نجات بدهم، پند من بشنو و از جاهلان مباش». (۱۴۸)

نوح عرض کرد: «پروردگارا! به تو پناه می برم که دیگر چیزی را که نمی دانم از تو بخواهم، اگر تو مرا نبخشی و بر من رحم نکنی، من از زیانکاران خواهم بود».

تو به نوح(علیه السلام) وعده داده بودی که اهل او را نجات دهی. کنعان، راه کفر را انتخاب نمود و پیوند او با نوح(علیه السلام) قطع شد، کسی که از نوح(علیه السلام) پیروی کند، اهل اوست و با او پیوند حقیقی دارد.

ص: ۳۰۹

ماجرای سلمان فارسی هرگز از یادم نمی رود، او ایرانی بود و با پیامبر، هیچ پیوند خانوادگی نداشت، اما پیامبر گفت: «سلمان از ما اهل بیت (علیهم السلام) است».

سلمان مؤمن واقعی بود و برای یاری اسلام تلاش زیادی نمود، به همین خاطر پیامبر او را از اهل بیت (علیهم السلام) خواند.

روزی جمعی از یاران امام باقر (علیه السلام) خدمت آن حضرت رسیده بودند، آنان نامی از سلمان بردند و از او به عنوان «سلمان فارسی» یاد کردند.

امام باقر (علیه السلام) به آنان رو کرد و فرمود: «نگویید سلمان فارسی، بلکه بگویید: سلمان محمدی، او مردی از ما خاندان نبوت بود». (۱۴۹)

این چنین است که پیوند مکتب و عقیده، اصل است، «سلمان فارسی»، «سلمان محمدی» شد زیرا او مؤمن واقعی بود اما کنعان (پسر نوح) از خاندان نبوت دور شد، زیرا راه کفر را برگزید.

هود: آیه ۴۸

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَّةٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سُمَّتَتْهُمُ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۸)

کشتی بر روی کوه «جودی» قرار گرفته است، آب ها در زمین فرو رفته است، نوح (علیه السلام) نگاهی به زمین می کند، تمام آثار حیات از زراعت و باغ ها گرفته تا خانه ها و کاشانه ها نابود شده اند، او و یارانش نگران بودند که چگونه ممکن است در زمان کمی، زمین نعمت های خود را بازگرداند و آنان به زندگی عادی خود بازگردند.

اکنون تو با نوح (علیه السلام) سخن می گویی: «ای نوح! از کشتی فرود آی که سلام و برکات و رحمت من بر تو و یاران تو و امت هایی است که از نسل آن ها پدید

خواهند آمد».

آری، تو درهای برکت زمین و آسمان را بر روی آنان گشودی و به آنان گفתי که بدون هیچ نگرانی از کشتی فرود آیند که تو زمین را محلّ زندگی و آسایش آنان قرار می دهی. به آنان خبر می دهی که نسل بشر ادامه پیدا می کند و فرزندان آنان نیز از نعمت های تو بهره مند خواهند شد.

تو انسان را آزاد آفریدی و به آنان حقّ انتخاب داده ای، فرزندان این گروه کوچک، حقّ انتخاب خواهند داشت، بعضی از آنان مؤمن و بعضی کافر خواهند بود، تو به کافران مهلت می دهی، آنان نیز در این دنیا از نعمت ها بهره مند می شوند، اما سرانجام به عذاب سختی گرفتار می شوند.

* * *

هود: آیه ۴۹

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (۴۹)

داستان نوح(علیه السلام) را بیان کردی و از آن طوفان بزرگ سخن گفתי، اکنون با محمد(صلی الله علیه و آله) سخن می گویی: «ای محمد! این سخنان همه از اخبار غیبی است که من به تو وحی می کنم، قبل از این، نه تو این خبرها را می دانستی و نه قوم تو».

تو می دانی که بُت پرستان مکه، پیامبر تو را بسیار اذیت و آزار می کنند، به او سنگ پرتاب می کنند، خاکستر بر سرش می ریزند، از او می خواهی تا صبور و شکیباً باشد، همانگونه که نوح(علیه السلام) سال های سال بر همه سختی ها صبر کرد.

به پیامبر این وعده را می دهی که سرانجام این سختی ها تمام می شود، آری، سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است.(۱۵۰)

ص: ۳۱۱

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَنْتُمْ إِلَهٌ مُّفْتَرُونَ (۵۰) يَا قَوْمِ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنِّي أَجْرِي
إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۵۱) وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ
وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (۵۲)

دومین پیامبری که در این سوره نام او را می‌بری، هود(علیه السلام) است، تو او را برای هدایت قوم «عاد» فرستادی، آنان جمعیت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و در قسمتی از سرزمین «یمن» که بسیار حاصلخیز بود، زندگی می‌کردند. آن‌ها همه بت پرست بودند.

هود(علیه السلام) همچون برادری مهربان، مردم را به سوی تو دعوت می‌کرد و از آنان می‌خواست تا بت پرستی را رها کنند. او به مردم چنین می‌گفت: «فقط خدای یکتا را بپرستید، خدایی جز او نیست، شما بت‌ها را شریک خدا می‌دانید، این

چه سخن دروغی است که می گویند؟ من شما را به سوی خدا فرا می خوانم و از شما هیچ پاداشی نمی خواهم، من فقط از خدایی که مرا آفریده است، پاداش می خواهم. در سخنانم فکر و اندیشه کنید و از بُت پرستی دست بردارید».

مردم به سخنان او گوش فرادادند، پس تو هفت سال، خشکسالی را بر آنان مسلط کردی، دیگر از باران هیچ خبری نبود، هود(علیه السلام) به آنان گفت: «ای مردم! از خدا طلب عفو و بخشش کنید و از گناهان خود توبه کنید، دست از بُت پرستی بردارید و به خدای یگانه ایمان آورید، اگر چنین کنید، خدا پیوسته بر شما باران رحمت می فرستد و بر قدرت و نیروی شما می افزاید، او فرزندان شما را زیاد می کند تا در سختی ها شما را یاری کنند، سخن مرا بپذیرید و از من با انکار روبرو نگردانید».

هود: آیه ۵۵ - ۵۳

قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۵۳) اِنْ نَقُولُ اِلَّا اعْتْرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوْءٍ
قَالَ اِنِّيْ اُشْهَدُ اللّٰهَ وَاَشْهَدُوْا اَنِّيْ بَرِيْءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ (۵۴) مِنْ دُوْنِهِ فَكَيْدُوْنِيْ جَمِيْعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُوْنَ (۵۵)

قوم هود سخنان پیامبر خود را شنیدند، اما در پاسخ به او چنین گفتند: «ای هود! این همه سخن گفتی اما دلیلی آشکار برای ما نیاوردی، ما بُت های خود را به خاطر سخنان تو رها نمی کنیم و به تو ایمان نمی آوریم، تنها چیزی که درباره تو می گوئیم این است: تو از بُت ها بدگویی کردی و به نفرین آنان مبتلا

ص: ۳۱۳

شده ای و آنان عقل تو را گرفته اند، تو دیوانه شده ای، ما هرگز از آدم دیوانه پیروی نمی کنیم».

هود(علیه السلام) به آنان گفت: «اگر فکر می کنید که بُت های شما بر من خشم کرده اند، من اینک به طور علنی از آنان بیزاری می جویم. من از بُت های شما بیزارم! شما می گوید بُت ها می توانند به من ضرر برسانند، اکنون همه شما و بُت ها، دست به دست هم بدهید و بر ضدّ من نقشه بکشید».

* * *

هود: آیه ۵۷ - ۵۶

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۶) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۵۷)

همه مردم از این سخن هود(علیه السلام) تعجب کردند، آن ها شنیده بودند که اگر کسی از بُت ها بیزاری بجوید، به بلا و مصیبت های سخت گرفتار می شود، اکنون هود(علیه السلام)، آشکارا از بُت ها بیزاری می جوید، چگونه شده است که او این قدر شجاعت دارد؟

هود(علیه السلام) به این سؤال آنان پاسخ داد:

ای مردم! آیا می دانید چرا من از شما و خشم بُت های شما نمی ترسم؟ من به خدای یگانه توکل کرده ام و او پشتیبان من است.

چه بدانید، چه ندانید، خدای یگانه، پروردگار شماست، او شما را خلق کرده است و بر شما تسلط دارد، هیچ کس نمی تواند از حکومت او فرار کند.

ص: ۳۱۴

زمام اختیار همه در دست اوست، او جهان را بر محور عدالت اداره می کند، او به هیچ کس ظلم نمی کند.

او انسان ها را خلق کرد، راه خوب و بد را به آنان نشان داد و به آنان اختیار داد تا راه خود را خودشان انتخاب کنند، این سنت اوست: «او هیچ کس را مجبور به پذیرفتن ایمان نمی کند».

وظیفه من این نیست که شما را مجبور به ایمان کنم، وظیفه من رساندن پیام خدا بود، اگر شما سختم را نپذیرید، من وظیفه ام را انجام داده ام، بدانید که به زودی عذاب خدا فرا می رسد و شما را نابود می کند و مردمی دیگر را جایگزین شما می کند، شما به خدا ضرر نمی زنید، این خود شما هستید که ضرر می کنید، او از همه رفتار و کردار شما باخبر است و شما را به سزای کارهایتان می رساند. (۱۵۱)

* * *

هود: آیه ۶۰ - ۵۸

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَا هُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۸) وَتِلْكَ آيَاتُ الَّتِي بُدِّئُوا بِهَا آيَاتُ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۵۹) وَأَتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّعَادِ قَوْمِ هُودٍ (۶۰)

قوم عاد ایمان نیاوردند و بر کفر و بُت پرستی خود اصرار نمودند و سرانجام گرفتار عذاب تو شدند. تو هود(علیه السلام) و کسانی که به او ایمان آورده بودند را از شهر آنان بیرون آوردی و آنان را از آن عذاب سخت نجات دادی.

ص: ۳۱۵

باد و طوفانی شدید و کوبنده به مدّت هفت شب و هشت روز بر آنان وزید و آنان را تار و مار کرد و آنان را نابود ساخت، آنان مردمی بودند که نشانه های تو را دروغ شمردند و پیامبران تو را نافرمانی نمودند و از هر ستمگر ستیزه جو پیروی کردند، در این دنیا و روز قیامت، لعنت، بدرقه راه آنان گردید، آنان به تو کفر ورزیدند و سزای این کفر خود را چشیدند، آنان از رحمت تو دور هستند. (۱۵۲)

ص: ۳۱۶

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسِيءْتُمْ لَهُ فَاثْمَرُوا وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ أَنْتَ الرَّاغِبُ إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ (۶۱) قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ (۶۲) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (۶۳)

سومین پیامبر که در این سوره از او یاد می‌کنی صالح (علیه السلام) است، او را برای هدایت قوم «ثمود» فرستادی، آنان در سرزمینی بین حجاز و شام زندگی می‌کردند و از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره‌مند بودند.

قوم ثمود، هفتاد بُت برای خود درست کرده بودند و آن بُت‌ها را می‌پرستیدند.

صالح(علیه السلام) نیز همچون برادری به آنان چنین گفت: «ای قوم من! خدای یگانه را بپرستید، جز او خدایی ندارید، او شما را از خاک آفرید و آبادی زمین را به شما واگذار کرد و شما نیز این چنین سرزمین خود را آباد کردید، این ها همه از نعمت های اوست، از گناهان خود طلب بخشش کنید، به سوی او بازگردید و توبه کنید، بُت پرستی را رها کنید و بدانید او گناهان شما را می بخشد، او به شما نزدیک است و دعای شما را می شنود و اجابت می کند».

قوم ثمود در پاسخ به صالح(علیه السلام) چنین گفتند: «ای صالح! تو پیش از این مایه امید ما بودی، ما در حل مسائل اجتماعی خود با تو مشورت می کردیم، ولی اکنون می بینیم که تو عقل خود را از دست داده ای و به ما می گویی از پرستش بت ها دست برداریم؟ پدران ما سال های سال این بُت ها را می پرستیدند، چگونه می توانیم دین آن ها را کنار بگذاریم؟ ما دیگر از تو مأیوس شدیم و به سخنان تو شک و تردید داریم، تو باید از این حرف ها دست برداری و به دین ما بازگردی».

صالح(علیه السلام) در جواب آنان گفت: «به من می گوید دست از رسالت خود بردارم، اگر خدا به من معجزه آشکاری داده باشد و مرا به پیامبری فرستاده باشد، آیا می توانم چنین کاری بکنم؟ اگر نافرمانی او را بنمایم، چه کسی می تواند مرا از عذاب نجات بدهد؟ اگر به سخن شما گوش کنم، جز خسران برایم چیزی نمی ماند».

هود: آیه ۶۵ - ۶۴

وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (۶۴)

ص: ۳۱۸

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ (۶۵)

صالح(علیه السلام)سالیان سال آنان را به یکتاپرستی فراخواند ولی آنان سخن حق را انکار کردند. روزی از روزها آنان با صالح(علیه السلام)قرار گذاشتند که هر کدام از خدای دیگری، چیزی را بخواهند.

صالح(علیه السلام)رو به بُت های آنان کرد و آن ها را صدا زد، اما بُت ها جوابی ندادند، بعد از آن، قوم ثمود از صالح(علیه السلام)خواستند تا از تو بخواهد از دل کوه، شتری بیرون بیاوری.

صالح(علیه السلام)دستانش را رو به آسمان برد و تو را خواند، ناگهان تو کوه را شکافتی و شتری از آن بیرون آوردی، این معجزه بزرگی برای صالح(علیه السلام)بود.

صالح(علیه السلام)به آنان گفت: «این شتر، معجزه خدا است، او را به حال خود واگذارید تا در زمین بچرد و علف بخورد و به او آسیبی نرسانید، به شما هشدار می دهم اگر به او آسیبی برسانید، عذابی دردناک شما را فراخواهد گرفت».

گروهی از مردم با دیدن آن معجزه بزرگ به صالح(علیه السلام)ایمان آوردند و دست از بُت پرستی برداشتند، اما بیشتر مردم همان راه کفر و بُت پرستی را ادامه دادند. رهبران که منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، مانع می شدند که مردم به سوی حق بیایند.

بزرگان ثمود تصمیم گرفتند تا شتر صالح(علیه السلام)را از بین ببرند، آنان یک نفر را مأمور کردند تا آن شتر را نابود کند، آن شخص به سوی شتر رفت و ابتدا

ص: ۳۱۹

قسمتی از پای شتر را بُرید و آن شتر بر روی زمین افتاد و سپس او را کشت. مردم گوشت آن شتر را میان خود تقسیم کردند و هر کدام قسمتی از گوشت آن را به خانه بردند. درست است که شتر را یک نفر کشت اما آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند.

صالح(علیه السلام)وقتی از این ماجرا باخبر شد به آنان گفت:

___ ای مردم! چرا این کار را کردید؟ خدا به شما سه روز فرصت می دهد، اگر توبه کردید، شما را می بخشد و گرنه عذاب بر شما نازل خواهد شد.

___ ای صالح! اگر راست می گویی، آن عذاب را بیاور!

___ سه روز صبر کنید، عذاب فرا می رسد و همه شما نابود می شوید، این وعده ای است که دروغی در آن نیست.

___ اگر آن عذاب هم فرا برسد، ما دست از بُت پرستی بر نمی داریم! (۱۵۳)

* * *

هود: آیه ۶۸ - ۶۶

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۶۶) وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۶۷) كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا آلًا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِتَمُودَ (۶۸)

قبل از آن که عذاب فرا برسد، صالح(علیه السلام)و مؤمنان را نجات دادی، تو در حقّ آنان مهربانی کردی و آنان را از آن عذاب و رسوایی نجات دادی که تو نیرومند و توانا هستی و بر نجات مؤمنان قدرت داری.

قوم تمود شب در منزل به خواب خوش بودند که ناگهان در نیمه شب، صیحه ای آسمانی فرارسید، آن صیحه آنقدر وحشتناک بود که همه در

یک لحظه جان دادند، صبح که فرا رسید جسم بی جانشان بر زمین افتاده بود، پس از آن زلزله ای فرا رسید و خانه های آنان را در هم کوبید.

آری، همه آنان هلاک شدند، گویی که هرگز در آن دیار نبودند، آنان راه کفر را برگزیدند و از رحمت تو دور شدند و در روز قیامت در آتش جهنم می سوزند.

ص: ۳۲۱

هم جنس بازی رو آورده بودند، لوط(علیه السلام) آنان را از این کار زشت نهی می کرد، امّا آنان به سخن او گوش نمی دادند، لوط(علیه السلام) به آنان وعده عذاب تو را داد و آن ها او را مسخره کردند.

سرانجام تو تصمیم گرفتی تا آن مردم تبهکار را نابود کنی، چهار فرشته خود را برای این مأموریت انتخاب کردی، جبرئیل و میکائیل در میان آن چهار فرشته بودند.

آنان از آسمان به زمین آمدند، تو به آنان گفته بودی که قبل از هر چیز، به فلسطین بروند و به ابراهیم(علیه السلام) مژده فرزند بدهند، ابراهیم(علیه السلام) با ساره ازدواج کرده بود، سال های سال از زندگی آنان گذشته بود و تو به آن ها فرزندی نداده بودی. سرانجام ابراهیم(علیه السلام) از زن دیگری به نام «هاجر» دارای پسری به نام «اسماعیل» شد.

تو به ابراهیم(علیه السلام) امر کرده بودی تا اسماعیل و مادرش هاجر را به مکه ببرد، ابراهیم(علیه السلام) آنان را به مکه برد و کعبه را بازسازی کرد و آن ها در آنجا ماندند.

ابراهیم(علیه السلام) به فلسطین بازگشت، محل زندگی او فلسطین بود و او در کنار ساره زندگی می کرد، ابراهیم(علیه السلام) دلش می خواست تا از ساره هم فرزندی داشته باشد، این حاجتی بود که ابراهیم(علیه السلام) بارها از تو خواسته بود، گویا او در آن هنگام، صد و دوازده سال داشت.(۱۵۴)

اکنون تو می خواهی به او بشارت پسری به نام «اسحاق» را بدهی، پسری که از نسل او «بنی اسرائیل» پدید خواهد آمد.

فرشتگان نزد ابراهیم(علیه السلام) آمدند، این فرشتگان به شکل انسان ظاهر شده بودند، ابراهیم(علیه السلام) آن ها را به خانه برد، او در خانه گوساله ای داشت، آن را کباب کرد و برای مهمانانش آورد.

ابراهیم(علیه السلام) سر سفره، کنار مهمانان خود نشست، امّا هر چه منتظر شد دید

آن‌ها دست به سوی غذا دراز نمی‌کنند، او حدس زد که آنان نمی‌خواهند از نان و نمک او بخورند و این نشانه خوبی نبود، اگر کسی از غذای دیگری بخورد، به قول معروف «نمک گیر» می‌شود و دیگر به میزبان خود صدمه ای نمی‌زند، وقتی ابراهیم (علیه السلام) دید که مهمانان غذای او را نمی‌خورند، بدگمان شد و فکر کرد که آنان قصد بدی دارند.

اینجا بود که مهمانان به او گفتند: «ای ابراهیم! نگران نباش! ما فرستادگان خدا هستیم و برای مجازات قوم لوط آمده ایم».

* * *

هود: آیه ۷۳ - ۷۱

وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (۷۱) قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲) قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳)

ساره، همسر ابراهیم (علیه السلام) در پذیرایی مهمانان، او را کمک می‌کرد، وقتی ابراهیم (علیه السلام) با فرشتگان سخن می‌گفت، ساره آنجا ایستاده بود، او هم در تعجب بود که چرا مهمانان از این غذا نمی‌خورند، ناگهان حالت زنانگی (پریود) به او دست داد، او سال‌های سال بود که دیگر به این حالت مبتلا نمی‌شد، او دیگر هیچ امیدی به بچه دار شدن نداشت، زنی در سن و سال او نمی‌توانست بچه دار شود.

در آن لحظه، جبرئیل به او چنین بشارت داد:

— ای ساره! به زودی خدا به تو پسری به نام اسحاق می‌دهد، اسحاق بزرگ می‌شود و ازدواج می‌کند و برای تو نوه ای به نام یعقوب می‌آورد.

— ای وای! چگونه در این سن فرزندی می‌زایم حال آن که من و شوهرم هر

___ از کار خدا تعجب نکن! این کار خداست و شما خانواده ای هستید که خدا رحمت و برکاتش را بر شما نازل کرده است. فراموش نکن که خدا بسیار ستوده و بزرگوار است.

ساره لحظه ای به یاد مهربانی ها و نعمت هایی افتاد که تو به این خاندان داده بودی، دشمنان ابراهیم (علیه السلام) را در آتش انداختند و تو آتش را بر او گلستان کردی، خدایی که می تواند آتش را گلستان کند پس می تواند به آن ها فرزندی در سن پیری عطا کند.

* * *

هود: آیه ۷۶ - ۷۴

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (۷۴) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (۷۵) يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (۷۶)

ابراهیم (علیه السلام) فهمید که مهمانان او فرشتگان تو هستند، او وقتی آن مژده را شنید، بسیار خوشحال شد، اما وقتی فهمید که آن فرشتگان آمده اند قوم لوط را عذاب کنند، دست به دعا برداشت و با تو مناجات نمود، او می خواست تو شفاعت او را برای آن مردم پذیری، زیرا ابراهیم (علیه السلام) بسیار مهربان و دلسوز بود و همواره به درگاه تو رو می کرد.

ابراهیم (علیه السلام) نمی دانست که فرمان عذاب تو، قطعی است، او خیال می کرد هنوز روزنه امیدی برای نجات قوم لوط وجود دارد و پیش خود می گفت که اگر به آنان فرصت دیگری داده شود، آن ها توبه می کنند.

اینجا بود که تو به او چنین وحی کردی: «ای ابراهیم! از خواهش و شفاعت

برای نجات آن مردم، خودداری کن که هنگام عذاب آنان فرا رسیده است، عذاب آنان قطعی است، دیگر این عذاب از آنان برداشته نمی شود».

وقتی ابراهیم (علیه السلام) این سخن را شنید، تسلیم امر تو شد، فرشتگان با او خدا حافظی نمودند و از فلسطین به سوی سرزمین قوم لوط (اردن) حرکت کردند.

هود: آیه ۷۹ - ۷۷

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۷) وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸) قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (۷۹)

لوط (علیه السلام) در مزرعه خود در خارج از شهر مشغول کشاورزی بود، نگاه کرد که چهار مرد زیبارو به سوی او می آیند، وقتی آنان به لوط (علیه السلام) رسیدند، به او سلام کرده و گفتند که می خواهند مهمان او باشند.

لوط (علیه السلام) لحظه ای با خود فکر کرد، او مهمان نواز بود و دوست نداشت تا مهمان را رد کند، از طرف دیگر او می دانست که حضور این جوانان خوش سیما (در شهری که آلوده به انحراف همجنس بازی است) باعث دردسر است. ذهن او درگیر این موضوع شده بود، او پریشان شد و آهسته با خود گفت: «امروز روز سختی است»، لوط (علیه السلام) نمی دانست که این جوانان، فرشتگان تو هستند، او بسیار نگران بود زیرا می دانست که نمی تواند به تنهایی از مهمانان خود دفاع کند.

لوط (علیه السلام) صبر کرد تا هوا تاریک شد، در تاریکی شب، مهمانان را به خانه برد تا برای آنان غذایی فراهم کند، لوط (علیه السلام) خوشحال بود که مهمانان او از دست این مردم تبه‌کار نجات پیدا کرده اند، اما او چه می‌توانست بکند وقتی که دشمن او درون خانه اش بود!

همسر لوط (علیه السلام) زن بی‌ایمانی بود و به این قوم گناه‌کار کمک می‌کرد، وقتی او از ورود مهمانان زیبارو آگاه شد، به بالای بام رفت، ابتدا کف زد تا شاید بقیه خبردار شوند، اما فایده‌ای نکرد، برای همین آتشی روشن کرد، دود آتش به آسمان رفت، گروهی از آن مردم تبه‌کار متوجه شدند و با سرعت، دوان دوان به سوی خانه لوط (علیه السلام) آمدند.

ناگهان لوط (علیه السلام) متوجه شد که عدّه‌ای محکم در خانه را می‌زنند، متوجه شد که گروهی از مردان هوس ران آمده اند تا مهمانان او را مورد اذیت و آزار جنسی قرار دهند.

لوط (علیه السلام) با دست محکم در را نگاه داشت تا کسی نتواند داخل شود و به آنان گفت:

___ بیاید با دختران من ازدواج کنید، من حاضرم دخترانم را به عقد شما دریاورم، ازدواج با دختران من، عملی پاک است و در آن هیچ زشتی نیست.

___ ای لوط! ما از اینجا نمی‌رویم تا به خواسته خود برسیم.

___ از خدا بترسید، این جوانان، مهمانان من هستند، مرا نزد مهمانانم سرافکننده نکنید. آیا در میان شما یک مرد فهمیده و عاقل نیست.

___ ای لوط! تو که می‌دانی ما تمایلی به دختران و زنان نداریم، خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم!

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ (۸۰) قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ أَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِئَةٌ بِمَا آصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۸۱) فَلَمَّا حَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ (۸۲) مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ (۸۳)

آنان به در خانه هجوم آوردند، لوط(علیه السلام)مقاومت کرد، اما آنان چندین نفر بودند و توانستند در را باز کنند و وارد خانه شوند، لوط(علیه السلام)بسیار غمگین شد و گفت: «ای کاش قدرت مقابله با شما را داشتم، ای کاش یارانی داشتم که مرا یاری می کردند، آنوقت می دانستم با شما چه کنم».

آن هوس بازان به سوی فرشتگان رفتند، جبرئیل اشاره ای به چشم آنان کرد، آنان نابینا شدند، دیگر هیچ جا را نمی دیدند، دست به دیوار گرفتند تا از خانه خارج شوند، آنان به لوط(علیه السلام)گفتند: «ای لوط! صبر کن صبح فرا برسد، هیچ کدام از شما را زنده نمی گذاریم، همه اهل این خانه را به قتل می رسانیم».(۱۵۵)

لوط(علیه السلام)برای لحظه ای به فکر فرو رفت، فردا صبح آنان، همه مردم شهر را بسیج می کنند و برای کشتن او و دختران او و مهمانان او می آیند، آنجا بود که جبرئیل به لوط(علیه السلام)گفت: «ای لوط! ما فرستادگان خدا هستیم، ما فرشتگان خدا هستیم».

لوط(علیه السلام)با شنیدن این سخن فهمید که دیگر کسی نمی تواند به مهمانان او آزاری برساند، اما او نگران دختران خود بود، جبرئیل به او گفت:

___ ما برای عذاب این مردم آمده ایم، آنان نمی توانند به تو و خانواده ات آسیبی برسانند. نیمه شب، دست دختران خود را بگیر و از شهر بیرون برو، نباید کسی متوجه خروج شما از شهر بشود، کسی از شما نباید اینجا بماند.

— چشم.

— ای لوط! تو نباید همسرت را با خود ببری، او به سرنوشت این مردم گرفتار خواهد شد. شما از این شهر بروید و دیگر پشت سر خود را نگاه نکنید!

— ای جبرئیل! در عذاب کردن این مردم، عجله کن!

— وعده عذاب، هنگام سحر است، مگر سحر نزدیک نیست؟

* * *

نیمه شب فرا رسیده بود، لوط (علیه السلام) با دخترانش از شهر دور شدند. چند ساعت گذشت، همسر لوط (علیه السلام) از خواب بیدار شد، او دید که لوط (علیه السلام) و دختران او نیستند، از جای خود بلند شد و از خانه بیرون رفت تا به مردم خبر بدهد که لوط (علیه السلام) فرار کرده است.

او در خانه ها را می زد و مردم را از خواب بیدار می کرد، آن ها تصمیم گرفتند تا به دنبال لوط (علیه السلام) بروند و او را دستگیر کنند و به قتل برسانند.

اما دیگر چیزی تا طلوع آفتاب نمانده بود، عذاب تو فرا رسید، به قدرت خود، شهر را زیر و رو کردی و بارانی از سنگریزه بر آنان نازل کردی. سنگریزه هایی که نشانه هایی داشتند و معلوم بود سنگ عذاب است.

این چنین بود که همه آنان نابود شدند، این عاقبت کار کسانی بود که گناه کردند و از فرمان تو سرپیچی نمودند و عذاب تو از ستمکاران دور نیست.

* * *

در اینجا لازم می بینم سه نکته را بنویسم:

* نکته اول

داستان همسر لوط (علیه السلام) درس بزرگی برای همه ماست، آنچه برای سعادت انسان مهم است نور ایمان است، در خانه پیامبر بودن، هرگز سبب نجات

ص: ۳۲۹

همسر لوط (علیه السلام) نشد، امّا ایمان زن فرعون (آسیه) باعث نجات او شد، آسیه در کاخ فساد و طغیان بود، امّا به موسی (علیه السلام) ایمان آورد و از بهترین زنان مؤمن شد.

* نکته دوم

آیا همسر لوط (علیه السلام)، مادر دختران او بود؟

لوط (علیه السلام) با زنی مؤمن ازدواج کرده بود و از او دختری داشت که آن ها هم مؤمن بودند. آن زن مؤمن از دنیا رفت، پس از آن، لوط (علیه السلام) با زن دیگری ازدواج کرد امّا آن زن به او کفر ورزید، در واقع همسر لوط (علیه السلام) که به عذاب گرفتار شد، نامادری دختران لوط (علیه السلام) بود. (۱۵۶)

* نکته سوم

ابتدا شیطان، مردان آن شهر را وسوسه کرد و آنان را به هم جنس گرایی تشویق کرد، آنان دچار انحراف جنسی شدند، بعد از آن، شیطان زنان قوم لوط (علیه السلام) را هم وسوسه کرد و آنان نیز همجنس گرا شدند، این گونه بود که در آن شهر، مردان با مردان و زنان با زنان به گناه مشغول می شدند، برای همین بود که وقتی عذاب نازل شد، همه مردان و زنان نابود شدند.

البته چون مردان آغازگر چنین انحراف بزرگی بودند، در قرآن، به گناه مردان قوم لوط (علیه السلام) تأکید بیشتری شده است.

ص: ۳۳۰

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّقُوا الْمَكِيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ (۸۴) وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمَكِيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵) بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶)

شعیب (علیه السلام)، ششمین پیامبری است که در این سوره از او نام می‌بری، تو او را برای هدایت مردم «مدین» فرستادی، مدین، نام منطقه‌ای در شام (سوریه) بود. آنان مردمی بُت پرست بودند و دچار انحراف اقتصادی شده بودند و در معامله با دیگران تقلب می‌کردند و کم‌فروشی می‌نمودند.

شعیب (علیه السلام) همچون برادری مهربان، با آنان چنین سخن گفت:

ای مردم! فقط خدای یگانه را بپرستید که خدایی جز او نیست، هنگام خرید

و فروش، پیمانانه و ترازو را درست و کامل بسنجید.

من خیر و صلاح شما را می خواهم، نگران روزی هستم که عذابی سخت شما را فرا گیرد و هیچ کس از آن عذاب رهایی نیابد.

ای مردم! در وزن کردن، انصاف را رعایت کنید و از اجناسی که به مردم می فروشید، کم نگذارید و در زمین فساد نکنید.

ثروتی که از راه حرام به دست می آورید، برای شما خوشی و برکت نمی آورد، اگر شما مؤمن باشید، می دانید سرمایه ای که از راه صحیح و حلال به دست می آورید، سبب دوام نعمت های خدا می شود و برکت را برای شما به ارمغان می آورد.

بدانید وقتی عذاب بر شما نازل شود، من نمی توانم شما را نجات بدهم، تا فرصت دارید از گناهان خود توبه کنید.

سخنان شعیب(علیه السلام) نشان می دهد که بعد از مسأله اعتقاد به یکتاپرستی، اقتصاد سالم اهمیت ویژه ای دارد، وقتی نظام اقتصادی یک جامعه از عدالت و انصاف دور باشد، آن جامعه به سعادت و رستگاری نمی رسد.

هود: آیه ۸۷

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷)

آنان رو به شعیب(علیه السلام) کردند و گفتند: «ای شعیب! آیا نمازت تو را وامی دارد که از ما بخواهی دست از دین پدران خود برداریم و اختیار مال خود را نداشته باشیم؟ تو مرد عاقل و کاردانی بودی، حالا چگونه شده که این پیشنهاد غیر

ص: ۳۳۲

عاقلانه را به ما می دهی، ما هرگز بت پرستی و این کاسبی سودآور خود را رها نمی کنیم و به سخنان تو ایمان نمی آوریم».

هود: آیه ۹۰ - ۸۸

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسِينًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَابُكُمْ عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۸۸) وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلَ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ (۸۹) وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (۹۰)

شعیب (علیه السلام) در جواب گفت:

شما به من می گوئید که سخن غیر عاقلانه می گویم، به راستی آیا می توانم بر خلاف امر خدای خویش رفتار کنم؟ او به من وسعت رزق داده است، مرا پیامبر شما قرار داده است و به من معجزه عنایت کرده است.

من قصد دارم به شما خدمت کنم، من چیزهایی را می دانم که شما نمی دانید، من نمی خواهم خودم بر خلاف گفته هایم عمل کنم، من یک هدف بیشتر ندارم و آن اصلاح شما و جامعه است.

بدانید تا آنجا که بتوانم وظیفه خود را انجام می دهم، برای این منظور فقط از خدا توفیق می خواهم، به او توکل می کنم و به درگاه او رو می آورم.

ای مردم! مبادا دشمنی با من شما را به گناه و سرکشی وادارد، شما سرگذشت قوم نوح، قوم عاد و قوم ثمود را شنیده اید، همه آنان به عذاب خدا گرفتار شدند، مخصوصاً قوم لوط که از شما دور نیست، شما می دانید که آنان به چه

سرنوشتی مبتلا شدند، از آنان عبرت بگیرید و دست از گناه و بُت پرستی بردارید.

به سوی خدا رو کنید، از گناهان خود طلب بخشش کنید، توبه کنید که خدای من به بندگانش مهربان است و آن ها را خیلی دوست دارد، او توبه شما را می پذیرد و گناهاتتان را می بخشد.

* * *

سخن از داستان شعیب (علیه السلام) است.

ولی من دوست دارم درباره آیه ۸۶ مطلبی را بنویسم. برای همین فعلاً ماجرای شعیب (علیه السلام) و قوم او را رها می کنم و این مطلب را می نویسم:

من شنیده ام وقتی مهدی (علیه السلام) ظهور کند، این آیه را می خواند، آری، وقتی روزگار ظهور فرا برسد، تو فرشتگان خود را به زمین می فرستی تا مهدی (علیه السلام) را یاری کنند. آن روز، جبرئیل به مهدی (علیه السلام) سلام می کند و می گوید: «آقای من! دعای شما مستجاب شد و خدا به شما اجازه ظهور داد». (۱۵۷)

پس از آن، مهدی (علیه السلام) به کعبه تکیه می زند و این آیه را می خواند:

(بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ).

و سپس می گوید: «من بَقِيَّةُ اللَّهِ و حَجَّتْ خُدا هستم». (۱۵۸)

به راستی چرا مهدی (علیه السلام) خود را این گونه معرفی می کند؟

بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیه می کنند و آن را در جایی مطمئن قرار می دهند، آن وسایل، ذخیره های آن ها هستند. تو هم برای خود ذخیره ای داری، تو پیامبران زیادی برای هدایت بشر فرستادی، آن ها تلاش زیادی کردند، اما نتوانستند عدالت را در همه کره زمین برقرار کنند، زیرا زمینه آن فراهم نشده بود.

تو مهدی (علیه السلام) را برای روزگاری ذخیره کردی که زمینه ظهور فراهم شود، در

آن روز، مهدی (علیه السلام)، حکومت عدل را در همه جهان برپا خواهد نمود.

آری، مهدی (علیه السلام)، بَقِيَّةُ اللَّهِ است، او ذخیره توست، او یادگار همه پیامبران است و اگر من مؤمن باشم او برای من بهتر از همه است.

من باید ساعت ها روی این سخن فکر کنم.

اکنون به ماجرای شعیب (علیه السلام) و قوم او بازمی گردم و سخنان آن مردم با پیامبرشان را بیان می کنم:

هود: آیه ۹۱

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ (۹۱)

آن مردم جاهل به شعیب (علیه السلام) گفتند: «ای شعیب! معلوم هست تو چه می گویی؟ تو از ما می خواهی که ما بُت های خود را رها کنیم و دست از اقتصاد سودآور خود برداریم! ما معنای این سخن تو را نمی فهمیم و آن را نمی پذیریم، ما فریب تو را نمی خوریم و تو را پیری ناتوان می بینیم، ما ملاحظه طایفه تو را می کنیم و گرنه تو را سنگسار می کردیم تا دیگر کسی جرأت نکند نسبت به بُت های ما چنین سخن بگوید، اگر اراده کنیم تو را از بین می بریم و تو نمی توانی از خودت دفاع کنی و هیچ قدرتی در مقابل ما نداری، ما فعلاً به احترام طایفه ات کاری با تو نداریم!».

هود: آیه ۹۳ - ۹۲

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲) وَيَا قَوْمِ

ص: ۳۳۵

اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ (۹۳)

شعیب (علیه السلام) چنین پاسخ گفت: «ای مردم! آیا طایفه من نزد شما از خدای یگانه، گرامی تر است؟ چرا به خاطر خدا مرا گرامی نمی دارید؟ چرا خدا را به کلی فراموش کرده اید؟ بدانید خدا به آنچه شما انجام می دهید، آگاهی کامل دارد».

سپس آنان را این گونه تهدید کرد: «ای مردم! شما گفتید که اگر ملاحظه طایفه من نبود، مرا سنگسار می کردید، اکنون به شما می گویم، هر کاری که می توانید انجام بدهید، فکر نکنید با این سخنان شما، من از رسالت خود دست برمی دارم، من باز هم شما را به سوی خدای یگانه دعوت می کنم، به زودی خواهید فهمید چه کسی گرفتار عذاب خوارکننده می شود، به زودی معلوم می شود چه کسی دروغگوست: من یا شما؟ منتظر باشید که من هم منتظرم».

* * *

هود: آیه ۹۵ - ۹۴

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۹۴) كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِّمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ (۹۵)

وقتی وعده تو فرا رسید، ابتدا شعیب (علیه السلام) و مؤمنان را به رحمت خود نجات دادی و عذاب را بر آن مردم نازل کردی، نیمه شب که آنان در خواب ناز بودند، صیحه ای آسمانی بر آنان نازل کردی و سپس زلزله ای شهر آنان را نابود کرد و همگی آنان نابود شدند، صبح فرا رسید حال آن که پیکرهای

ص: ۳۳۶

بی جانشان در شهر افتاده بود.

آری، همه آنان هلاک شدند، گویی که هرگز در آن دیار نبودند، آنان راه کفر را برگزیدند و از رحمت تو دور شدند و در روز قیامت در آتش جهنم می سوزند همانگونه که قوم ثمود به این سرنوشت مبتلا شدند.

* * *

سرگذشت قوم شش پیامبر را ذکر کردی، آنان به عذاب تو گرفتار شدند، اکنون برای من این سؤال پیش می آید: در میان آنان کودکان خردسال هم بودند که در این عذاب ها از بین رفتند، به راستی سرنوشت آنان چیست؟ آیا آنان هم در آتش جهنم می سوزند؟ آنان که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند.

وقتی مطالعه می کنم می بینم که چهل سال قبل از طوفان نوح، قوم نوح عقیم شدند و هنگام نازل شدن عذاب، آنان کمتر از چهل سال نداشتند و در میان آنان کودکی نبود.

اما وقتی عذاب قوم عاد، قوم ثمود، قوم لوط و قوم مدین نازل شد، در میان آنان کودکانی بودند، تو آنان را وارد جهنم نمی کنی، بلکه در روز قیامت به آنان فرصت امتحان می دهی، آنان به اختیار خود، ایمان یا کفر را می پذیرند، اگر ایمان را انتخاب نمودند به بهشت می روند و گرنه جهنم جایگاه آن هاست. (۱۵۹)

به عبارت دیگر، تو کودکان را عذاب نکردی، آن زلزله ها برای آنان، همانند حادثه طبیعی بود.

اگر کسی با زلزله از دنیا برود و بعد از آن مستقیم به جهنم برود، این عذاب است، اما تو کودکان را مستقیم به جهنم نمی فرستی، در روز قیامت به آنان فرصت امتحان می دهی.

ص: ۳۳۷

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۹۶) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (۹۷) يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ (۹۸) وَأَتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَهُ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ (۹۹)

هفتمین و آخرین پیامبری که در این سوره از او نام می‌بری، موسی (علیه السلام) می‌باشد، پیامبران قبلی را به سوی مردم فرستادی، اما موسی (علیه السلام) را به سوی فرعون و بزرگان مصر فرستادی تا آنان را از عذاب تو بترساند.

در جامعه مصر، مردم پیرو فرعون و بزرگان خود بودند، اگر فرعون و بزرگان ایمان می‌آوردند و دست از کفر برمی‌داشتند، بقیه مردم هم ایمان می‌آوردند.

تو موسی (علیه السلام) را با آیات و معجزات آشکار فرستادی، موسی (علیه السلام) با آنان

سخن گفت، آنان عصای موسی (علیه السلام) را دیدند که چگونه به اژدها تبدیل می شود.

فرعون همه جادوگران را برای مقابله با موسی (علیه السلام) جمع کرد، جادوگران وقتی معجزه موسی (علیه السلام) را دیدند به او ایمان آوردند.

فرعون ایمان نیاورد و بقیه هم از فرمان فرعون پیروی کردند با این که فرمان او، مایه رشد و نجات جامعه نبود. آنان به اذیت و آزار موسی (علیه السلام) و یاران او پرداختند، سرانجام تو به موسی (علیه السلام) دستور دادی تا شب هنگام با یاران خود از مصر بروی، موسی (علیه السلام) نیمه شب از مصر خارج شد و وقتی به رود نیل رسید، تو به قدرت خود رود نیل را شکافتی تا آنان از آنجا عبور کنند.

فرعون و همه سپاهیان به دنبال موسی (علیه السلام) حرکت کردند، وقتی به رود نیل رسیدند، به فرمان فرعون همه وارد آن شکافی شدند که تو برای موسی (علیه السلام) و یارانش آماده کرده بودی، وقتی همه یاران او وارد شکاف شدند، به دستور تو شکاف آب بسته شد و همه در آب غرق شدند.

فرعون در این دنیا سبب هلاکت پیروان خود شد، در روز قیامت هم پیشاپیش آنان حرکت می کند و همه را با خود وارد جهنم می کند و به راستی که جهنم چه جایگاه بدی برای انسان است!

فرعون و یارانش در این دنیا و در روز قیامت از رحمت تو دور هستند، پیامد زندگی آنان، چیزی جز نفرین و عذاب تو نیست، این چه پیامد بدی برای آنان است!

هود: آیه ۱۰۲ - ۱۰۰

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ (۱۰۰) وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ

ص: ۳۳۹

عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا حَيَاءُ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتَّبِيبَ (۱۰۱) وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۱۰۲)

اکنون با محمد (صلی الله علیه وآله) چنین سخن می گویی:

ای محمد! حکایت پیامبران و مردم زمان آن ها را برای تو بیان کردم تا برای همه بخوانی، شاید عبرت بگیرند، گروهی از کسانی که به عذاب گرفتار شدند، هنوز خرابه های شهر آنان باقی است، گروهی دیگر، چنان شهر آنان زیر و رو شد که هیچ اثری از آنان باقی نمانده است.

ای محمد! من هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنم بلکه آنان به خود ظلم و ستم کردند، سرمایه وجودی خویش را تباه کردند و پیامبران خود را دروغگو خواندند.

آن مردم بُت پرست بودند و از بُت های خود انتظار یاری داشتند، وقتی عذاب فرا رسید، آن بُت ها نتوانستند عذاب را از مردم دور کنند و جز نابودی بر آنان نیفزودند.

ای محمد! به بُت پرستان بگو که مجازات من این چنین است، وقتی مردم شهری ستمگر می شوند، آنان را مجازات می کنم، آری، مجازات من، دردناک و شدید است.

* * *

هود: آیه ۱۰۸ - ۱۰۳

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ (۱۰۳) وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ (۱۰۴) يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ

ص: ۳۴۰

فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (۱۰۵) فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ (۱۰۶) خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۰۷) وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ (۱۰۸)

تو سرگذشت عبرت انگیز مردمی را گفتی که به عذاب گرفتار شدند، این سرگذشت ها، علامت و نشانه ای است برای کسی که به روز قیامت ایمان دارد و از عذاب آن روز می ترسد، تو در روز قیامت، همه بندگان خود را زنده می کنی و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، آن روز، روز حضور همه بندگان توست.

از من می خواهی تا قیامت را دور نپندارم، تو قیامت را تا زمان معینی به تأخیر می اندازی و سرانجام فرا می رسد، در آن روز هیچ کس بدون اجازه تو نمی تواند سخنی بگوید.

آن روز مردم دو گروه می شوند: گروه بدبخت ها و گروه خوشبخت ها:

* گروه بدبخت ها: کسانی که بدبخت شده اند، به جهنم می روند و در آنجا، ناله و فریاد بسیاری خواهند کرد. اهل جهنم برای همیشه در آنجا خواهند بود مگر این که تو اراده کنی و آنان را از جهنم نجات بدهی، تو هر کاری که اراده کنی، انجام می دهی.

* گروه خوشبخت ها: کسانی که خوشبخت شده اند، به بهشت می روند و از نعمت های آن بهره می برند، بهشت نعمتی پایدار برای آنان است. اهل بهشت برای همیشه در بهشت تو خواهند بود مگر این که تو چیز دیگری بخواهی.

لازم می بینم در اینجا چهار نکته را بنویسم:

* نکته اول: کسانی که در دنیا یکتاپرست بودند و به خدا ایمان داشتند اما گناه و معصیت زیادی انجام داده اند، در روز قیامت به جهنم می روند و در آنجا عذاب می شوند، اما بعد از مدتی، شایستگی عفو و بخشش پیدا می کنند و از جهنم بیرون می آیند و به بهشت می روند.

بهشت جایگاه های متعددی دارد، وقتی آنان وارد بهشت می شوند در جایگاهی پایین تر قرار می گیرند و هرگز با مؤمنان و دوستان خدا هم رتبه نمی شوند، جایگاه دوستان خدا، جایگاه ویژه ای است. (۱۶۰)

* نکته دوم: کسانی که در دنیا کافر بودند و حق را شناختند و آن را انکار کردند، با پیامبران و دوستان خدا دشمنی کردند، هرگز از جهنم آزاد نمی شوند، آن ها برای همیشه در عذاب گرفتار خواهند بود. (۱۶۱)

* نکته سوم: کسانی که وارد بهشت شوند، هرگز از بهشت بیرون نمی آیند، این قانون خداوند است.

با توجه به نکته بالا، باید بدانیم که منظور از این سخن در آیه ۱۰۸ چیست: «کسانی که خوشبخت شده اند، برای همیشه در بهشت خواهند بود مگر این که خدا چیز دیگری بخواهد».

در این سخن، خدا می خواهد قدرت خود را بیان کند، این طور نیست که هر کس به بهشت برود، دیگر از دست خدا خارج شده است و خدا دیگر بر او قدرتی ندارد.

همه کسانی که در بهشت هستند و از آن نعمت ها استفاده می کنند، بنده خدا هستند، خدا به همه آنان قدرت دارد، او می تواند در يك لحظه همه نعمت ها

را از آنان بگیرد.

* نکته چهارم:

منظور از جمله «تا زمانی که آسمان ها و زمین پابرجاست» چیست؟

در آیه ۱۰۷ این سخن آمده است: «کسانی که بدبخت شدند، تا زمانی که آسمان ها و زمین برپاست، در جهنم خواهند بود»، در آیه ۱۰۸ هم چنین آمده است: «کسانی که سعادت‌مند شدند، تا زمانی که آسمان ها و زمین برپاست، در بهشت خواهند بود».

آسمان ها و زمین که روزی از بین می روند و نیست و نابود می شوند، آیا وقتی آسمان ها و زمین نابود شوند، اهل جهنم از جهنم بیرون می آیند و اهل بهشت هم از بهشت خارج می شوند؟

وقتی مطالعه بیشتری می کنم می فهمم که منظور از آسمان و زمین در اینجا، این آسمان و زمینی که الآن می بینم نیست، بلکه منظور آسمان و زمین آخرت است.

در سوره ابراهیم آیه ۴۸ چنین می خوانم: «روز قیامت، این زمین به زمین دیگر و آسمان ها به آسمان های دیگر تبدیل می شود».

خدا زمین و آسمان ها را در هم می پیچد و سپس روز قیامت فرا می رسد، بار دیگر زمین و آسمان ها را خلق می کند، آن زمین و آسمان ها دیگر نابود نمی شوند و همیشگی خواهند بود.

با توجه به این نکته، اهل بهشت برای همیشه در بهشت خواهند بود و کافرانی که با دوستان خدا دشمنی کردند، برای همیشه در جهنم خواهند بود.

ص: ۳۴۳

فَلَمَّا تَكَفَّرْنَا فِي مَرِيهِ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوفُونَ نَصَبَ بَيْنَهُمْ عَيْرَ مَنُوقٍ (۱۰۹) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةُ سِبْقَتِ مَنْ رَبُّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۱۱۰) وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لِيُؤْفِقَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَىٰ لَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱۱) فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۲) وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۱۱۳)

هشت سال است که تو محمد (صلی الله علیه وآله) را به پیامبری مبعوث کردی، او در این مدت با مردم سخن گفت و آن ها را از بت پرستی نهی کرد، در این مدت، گروه کمی به او ایمان آورده اند.

بزرگان مکه با او دشمنی می کنند و او را اذیت و آزار می کنند، به او سنگ

پرتاب می کنند، خاکستر بر سرش می ریزند.

بعضی از مسلمانان وقتی زیادی جمعیت کافران را می بینند، دلسرد می شوند، تو می خواهی قلب آنان را آرام کنی.

با محمد(صلی الله علیه و آله) چنین سخن می گویی:

* * *

ای محمد! بُت پرستان را نگاه کن، شک نکن که آنان به خاطر این بُت پرستی به عذاب گرفتار می شوند، آنان بُت هایی را می پرستند که پدران آنان قبلاً می پرستیدند، آنان از جهالت و نادانی پدران خود پیروی می کنند، من بهره آنان از عذاب را بی کم و کاست خواهم داد.

ای محمد! تو دوست داری که همه مردم ایمان بیاورند، اما بدان که این سنت من است، من انسان ها را با اختیار آفریدم و به آنان حق انتخاب دادم، همواره مؤمن و کافر وجود داشته است. موسی پیامبر من بود، به او کتاب تورات را دادم، اما قوم او دچار اختلاف شدند، عده ای ایمان آوردند و عده ای هم کافر شدند.

من در مجازات دشمنان خود عجله نمی کنم، به آنان فرصت می دهم، اگر این قانون من نبود، من همه کافران را نابود می کردم.

ای محمد! بارها از تو خواسته ام تا بُت پرستان را از عذاب روز قیامت بترسانی، اما آنان همواره در شک و تردیدند، اگر آنان به روز قیامت ایمان داشتند، دست از بُت پرستی برمی داشتند. در روز قیامت من سزای اعمال همه را به صورت کامل می دهم و آنان نتیجه کارهای خود را می بینند، من به همه اعمال آنان آگاهی دارم.

ای محمد! همان گونه که به تو گفته ام بر راه راست باش و در این راه،

ص: ۳۴۵

استقامت کن! عدّه ای هم که از بُت پرستی توبه کرده اند و به دین تو ایمان آورده اند و همراه تو شده اند، آنان هم باید ایستادگی کنند و از سختی ها نهراسند و هرگز نافرمانی مرا نکنند که من آنچه را که شما انجام می دهید می بینم و به آن آگاهی دارم.

ای محمّد! به یارانت بگو که هرگز به بُت پرستانی که به خود و دیگران ظلم کردند، دلبستگی پیدا نکنند و آنان را دوست خود نگیرند و به آنان تکیه نکنند.

هر کس به بُت پرستان تکیه کند و آنان را دوست خود قرار دهد، آتش کیفر بُت پرستان، او را فرا خواهد گرفت، در روز قیامت، فرشتگان من، او را به سوی جهنّم خواهند برد در حالی که هیچ یار و یابوری نخواهد داشت.

* * *

هود: آیه ۱۱۴

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۴)

«ای محمّد! نماز را اوّل و آخر روز بخوان، پاسی از شب گذشته نیز، نماز بخوان! بدان که خوبی ها، گناهان را از بین می برد، این که خوبی ها، گناهان را از بین می برد، پندی برای کسانی است که پندپذیرند.»

* * *

اکنون به نماز صبح و مغرب و عشاء اشاره می کنی، از نماز در اوّل روز سخن می گویی که دو رکعت نماز صبح است، وقتی که سپیده از افق می زند و روز فرا می رسد، آن وقت، وقت نماز صبح است.

ص: ۳۴۶

سپس از نماز در آخر روز سخن می‌گویی که سه رکعت نماز مغرب است، وقتی که خورشید غروب می‌کند و روز به پایان می‌رسد. تو دوست داری بندگانت در این دو وقت به یاد تو باشند.

بعد از آن از چهار رکعت نماز عشاء سخن می‌گویی، نماز در هنگامی که پاسی از شب گذشته است.

در سوره بقره آیه ۲۳۸ از چهار رکعت نماز ظهر سخن گفتی و پیامبر از چهار رکعت نماز عصر برای مسلمانان سخن گفت، این نمازهای پنج‌گانه ای هستند که بر هر مسلمان واجب است آن را بخواند، مجموع این نمازها، هفده رکعت می‌شود: نماز صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء.

* * *

پیامبر با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بود، چشم پیامبر به شاخه‌ای افتاد که خشکیده بود و همه برگ‌های آن زرد شده بود. پیامبر از جا بلند شد و آن شاخه را گرفت و محکم تکان داد تا همه برگ‌های آن بر روی زمین ریخت.

سلمان نگاهی به پیامبر کرد، او می‌خواست بداند چرا پیامبر این کار را کرد، پیامبر فرمود:

__ ای سلمان! چرا از علّت این کار من سؤال نمی‌کنی؟

__ ای پیامبر! برایم بگو چرا چنین کردی؟

__ ای سلمان! وقتی مسلمانی هنگام نماز وضو می‌گیرد و نمازهای پنج‌گانه خود را می‌خواند، گناهان او فرو می‌ریزند، همانگونه که برگ‌های این شاخه فرو ریخت.

ص: ۳۴۷

بعد از آن پیامبر این آیه را برای سلمان خواند: «بدان که خوبی ها، گناهان را از بین می برد...». آن روز سلمان فهمید که نمازهای پنج گانه همان خوبی هایی هستند که گناهان را از بین می برند.

الْبَتَّةُ مَعْلُومٌ اسْتِ اِكْرَمِنَ حَقِّ كَسِي رَا از بين ببرم مثلاً مال كسي را به ناحق تصرّف كنم، آن گناه با نماز خواندن از بين نمي رود، بايد بروم و صاحب آن مال را راضي كنم.

هود: آیه ۱۱۵

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۱۵)

اکنون بار دیگر از محمد(صلی الله علیه و آله) می خواهی تا در برابر سختی ها و مشکلات صبر کند که تو پاداش نیکوکاران را تباه نمی کنی، آنان نتیجه صبر خود را در این دنیا می بینند و در روز قیامت هم در بهشت تو جای می گیرند و از همه نعمت های آن بهره مند می شوند.

هود: آیه ۱۱۶

فَلَوْلَا كَذَانٌ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۶)

در این سوره، داستان کسانی که به عذاب گرفتار شدند را بیان کردی، تو پیامبران خود را برای هدایت آنان فرستادی ولی فقط تعداد بسیار کمی ایمان آوردند و بیشتر آنان کفر ورزیدند، چرا که در میان آنان، افراد خردمند و

ص: ۳۴۸

دانایی نبودند که مردم را از فساد و تبهکاری نهی کنند.

خردمندان آن ها هم به خود ظلم کردند و در پی کامجویی از لذت های دنیا بودند و به گناه آلوده شدند، آنان به جای آن که مردم را از زشتی ها نهی کنند، خودشان به زشتی ها آلوده شدند.

در هر جامعه گروهی از خردمندان وجود دارند، تا زمانی که آن خردمندان با مفسد جامعه مبارزه کنند، جامعه به نابودی کشیده نمی شود، اما اگر خردمندان هم فاسد بشوند و به گناه و فساد رو آورند، نابودی جامعه، حتمی است و آنان به عذاب گرفتار خواهند شد.

هود: آیه ۱۱۷

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ (۱۱۷)

وقتی مردم شهری نیکوکار باشند، هرگز آنان را عذاب نمی کنی، این قانون توست: هیچ گاه جامعه ای را برای ظلم و ستم چند نفر نابود نمی کنی، وقتی که بیشتر افراد جامعه ای، به فساد و تباهی رو آوردند، آن وقت است که عذاب می فرستی، تو ابتدا بندگان مؤمن خود را نجات می دهی و سپس تبهکاران را نابود می کنی.

هود: آیه ۱۱۹ - ۱۱۸

لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) إِلَّا مَن رَّجِمَ رَبُّكَ وَ إِنَّا لَنَكْتُبُهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

ص: ۳۴۹

اکنون با محمد (صلی الله علیه و آله) چنین سخن می گوئی:

ای محمد! وقتی پیام مرا برای مردم بیان کردی، دیگر کار نداشته باش آنان ایمان می آورند یا نه، تو کار خودت را انجام بده، من انسان ها را آزاد آفریده ام، آنان به اختیار و انتخاب خود، ایمان می آورند یا کافر می شوند.

برای من هیچ مانعی وجود نداشت تا مردم را به اجبار، مؤمن قرار دهم، ولی ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد. ایمانی ارزش دارد که انسان از روی اختیار و با آزادی، آن را انتخاب کند.

ای محمد! اگر من می خواستم (به اجبار) همه انسان ها را مؤمن قرار می دادم، اما من چنین نخواستم، برای همین همیشه بین انسان ها اختلاف خواهد بود مگر گروهی که من آنان را مورد رحمت خود قرار دهم و آنان در مسیر حق اختلافی نخواهند داشت.

من بندگان خود را برای پذیرش رحمت و هدایت آفریده ام تا به سوی حق رهنمون شوند و ایمان بیاورند، اما گروهی از آنان از حق سر باز می زنند و آن را انکار می کنند. این قانون من است: «هر کس حق را بشناسد و آن را انکار کند، جایگاه او جهنم است»، من جهنم را از کافران جن و انس، پر خواهم کرد.

هود: آیه ۱۲۰

وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰)

حکایت پیامبران را برای محمد (صلی الله علیه و آله) بازگو کردی تا قلب او را محکم و استوار

سازی، در این داستان‌ها، حقایقی برای تو روشن و واضح می‌شود.

همچنین این داستان‌ها برای کسانی که به تو ایمان آورده‌اند، پند و تذکر است، آنان با شنیدن این آیات به فکر فرو می‌روند و تلاش می‌کنند فریب دسیسه‌های شیطان را نخورند.

* * *

هود: آیه ۱۲۲ - ۱۲۱

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ إِنَّا عَمِلُونَ (۱۲۱) وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۲۲)

درست است که امروز یاران و پیروان محمد ۹ کم هستند و دشمنان، او را اذیت و آزار می‌کنند، اما تو به او وعده دادی که او را بر دشمنانش پیروز گردانی، روزی فرا می‌رسد که همین کسانی که پیامبر را آزار می‌دهند و مسلمانان را شکنجه می‌کنند با شمشیر مسلمانان کشته شوند.

از محمد (صلی الله علیه و آله) می‌خواهی تا به بُت پرستان چنین بگویی: «هر چه قدرت و توان دارید، انجام دهید، ما هم قدرت خود را به کار خواهیم گرفت، شما در انتظار باشید، ما هم منتظر هستیم».

این سوره، تقریباً سه سال قبل از هجرت پیامبر نازل شده است. وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، تعداد مسلمانان زیاد شد، در سال دوم هجری پیامبر به جنگ سپاه مکه رفت و جنگ «بدر» روی داد. در آن جنگ، سپاه مکه سه برابر مسلمانان بودند و تجهیزات جنگی زیادی همراه داشتند، تو به وعده خود

ص: ۳۵۱

عمل کردی مسلمانان را یاری کردی و آنان بر کافران پیروز شدند.

در آن جنگ، هفتاد نفر از بزرگان مکه کشته شدند، ابوجهل یکی از آنان بود، او به سزای عملش رسید، ابوجهل همان کسی است که بر سر پیامبر، خاکستر می ریخت و مسلمانان را شکنجه می داد.

تقریباً شش سال بعد از این آیه، تو بزرگان مکه را عذاب نمودی، تو به بُت پرستان گفتی که منتظر عذاب بمانند، این انتظار بیش از شش سال طول نکشید.

* * *

هود: آیه ۱۲۳

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳)

در پایان سوره به محمد (صلی الله علیه و آله) یادآوری می کنی که اسرار پنهان جهان در دست توست و همه کارها به سوی تو بازمی گردد، از او می خواهی که فقط تو را بپرستند و به تو توکل نمایند که تو به همه اعمال بندگان آگاهی داری، تو او را در مقابل دشمنانش یاری می کنی و هرگز او را تنها نمی گذاری. (۱۶۲)

ص: ۳۵۲

۱. صلاح ذات البين أفضل من عامه الصلاه و القيام: الكافي ج ۷ ص ۵۱، نهج البلاغه ج ۳ ص ۷۶، دعائم الاسلام ج ۲ ص ۳۴۹، تهذيب الاحكام ج ۹ ص ۱۷۷، بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۴۸.
۲. شاهت الوجوه فبعث الله رياحاً تضرب...: تفسير القمى ج ۱ ص ۲۶۷، التفسير الصافى ج ۲ ص ۲۸۳، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۲۵۷، البرهان ج ۲ ص ۶۵۶، نور الثقلين ج ۲ ص ۱۳۳.
۳. فاخبرهم ان العير قد جازت: تفسير القمى ج ۱ ص ۲۵۸، التفسير الصافى ج ۲ ص ۲۷۴، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۲۴۷، البرهان ج ۲ ص ۶۵۰، نور الثقلين ج ۲ ص ۱۲۴.
۴. اللهم انصر اعلى الجندين افضل الدينين...: تفسير جوامع الجامع ج ۲ ص ۱۴، التفسير الصافى ج ۲ ص ۲۸۸، زاد المسير ج ۳ ص ۲۲۸، تفسير الرازى ج ۱۵ ص ۱۴۲، السيره الحلييه ج ۲ ص ۴۱۸، تفسير البيضاوى ج ۲ ص ۴۱۸.
۵. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان فى تفسير القرآن ج ۵ ص ۹۸، تفسير مجمع البيان ج ۴ ص ۴۴۸، روض الجنان وروح الجنان ج ۹ ص ۷۹، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۴۳۰، التفسير الصافى ج ۲ ص ۲۸۸، البرهان ج ۴ ص ۲۸۴، تفسير السمرقندى ج ۲ ص ۱۴، تفسير الثعلبى ج ۴ ص ۳۴۱، تفسير السمعانى ج ۲ ص ۲۵۶، معالم التنزيل ج ۲ ص ۲۴۰، الكشاف ج ۲ ص ۱۵۱، تفسير الرازى ج ۱۵ ص ۱۴۳، تفسير البيضاوى ج ۳ ص ۹۸، تفسير البحر المحيط ج ۴ ص ۴۶۷، الدر المنثور ج ۳ ص ۱۷۶، فتح القدير ج ۲ ص ۲۹۸، تفسير الألوسى ج ۹ ص ۱۸۸.
۶. نحن صمّ بكم عما جاء به محمد: تفسير جوامع الجامع ج ۲ ص ۱۶، البرهان ج ۲ ص ۶۶۴، تفسير الثعلبى ج ۴ ص ۳۴۱، الدر المنثور ج ۳ ص ۱۷۶، فتح القدير ج ۲ ص ۲۹۸.
۷. ليس فى القرآن آيه (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) إلا- فى حقنا: مناقب آل ابى طالب ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الانوار ج ۳۷ ص ۳۳، البرهان ج ۱ ص ۳۵۷.

٨. فَإِنَّ اتِّبَاعَكُمْ آيَاهُ وَوَلَايَتَهُ أَجْمَعُ: تفسير القمى ج ١ ص ٢٧١، التفسير الصافى ج ٢ ص ٢٨٩، البرهان ج ٢ ص ٦٦٤، نور الثقلين ج ٢ ص ١٤١، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢١٠.

٩. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَتَى النَّاسَ وَهُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَالصُّخْرَ وَالْعِيدَانَ...: كتاب الغيبة للنعمانى ص ٣٠٧.

١٠. فاخترت خمسة عشر رجلاً من خمسة عشر بطناً...: الخرائج والجرائح ج ١ ص ١٤٣، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٧٢؛ فناموا حول حجره رسول الله...: تفسير القمى ج ١ ص ٢٧٥، تفسير الصافى ج ٢ ص ٢٩٦، البرهان ج ٢ ص ٦٧١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٤٩، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٥٠.

١١. فلما أصبحت قريش وأتوا إلى حجره وقصدوا...: تفسير القمى ج ١ ص ٢٧٥، تفسير الصافى ج ٢ ص ٢٩٦، البرهان ج ٢ ص ٦٧١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٤٩، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٥٠؛ فلم يبرحوا كذلك حتى أصبحوا، فقام على من الفراش...: بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٩، تاريخ الطبرى ج ٢ ص ١٠٠، المنتظم فى تاريخ الأمم والملوك ج ٣ ص ٤٩، البدايه والنهايه ج ٣ ص ٢١٧، عيون الأثر لابن سيد الناس ج ١ ص ٢٣٥، السيره النبويه لابن كثير ج ٢ ص ٢٣٠، سبل الهدى والرشاد ج ٣ ص ٢٣٣، السيره الحلييه ج ٢ ص ١٩٣.

١٢. وجعل جبرئيل يقول: بخ بخ من مثلك يا بن أبى طالب والله يباهى بك الملائكه...: الأمالى للطوسى ج ١ ص ٤٦٤، مناقب آل أبى طالب ج ١ ص ٣٣٩، سعد السعود ص ٢١٦، المحتضر ص ٨١، الجواهر السنيه ص ٣٠٨، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٩، ٦٤.

١٣. ان الله بعثنى ان اقتل جميع ملوك الدنيا: تفسير القمى ج ١ ص ٢٧٧، التفسير الصافى ج ٢ ص ٢٩٨، البرهان ج ٢ ص ٦٨٣، نور الثقلين ج ٢ ص ١٥٠، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢١٠.

١٤. إِنَّ الْقِتَالَ مَعَ غَيْرِ الْإِمَامِ الْمَفْرُوضِ طَاعَتُهُ حَرَامٌ مِثْلَ الْمَيْتَةِ وَالدَّمِ وَلَحْمِ الْخَنْزِيرِ: الكافى ج ٥ ص ٢٣، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ١٣٤، وسائل الشيعه ج ١٥ ص ٤٥، بحار الأنوار ج ٥٨ ص ٢٣٩، جامع أحاديث الشيعه ج ١٣ ص ٤٨، تذكره الفقهاء ج ٩ ص ١٩، منتهى المطلب ج ٢ ص ٩٠٠، الوافى ج ١٥ ص ٧٨، جواهر الكلام ج ٢١ ص ١١.

١٥. ثم استعملوا فى كل مظفور من جهه العدى و غيره: مفردات الفاظ القرآن ص ٦١٥.

١٦. عن الخمس فقال فى كل ما افاد الناس: الكافى ج ١ ص ٥٤٥، وسائل الشيعه ج ٩ ص ٥٠٣، جامع أحاديث الشيعه ج ٨ ص ٥٤٦، البرهان ج ٢ ص ٦٩٠.

١٧. فما كان لله فهو لرسوله يضعه حيث شاء...: تفسير العياشى ج ٢ ص ٤٧، التفسير الصافى ج ٢ ص ٢٦٦، البرهان ج ٢ ص ٦٤٣، الحدائق الناضره ج ١٢ ص ٤٧٣، جواهر الكلام ج ٣٨ ص ١٠٢، بحار الأنوار ج ٩٣ ص ٢١٠، جامع أحاديث الشيعه ج ٨ ص ٥٩١.

١٨. آل عمران، آيه ١٣.

١٩. (فَلَمَّا حَيَّاهُمْ)، أى هؤلاء اليهود (مَا عَرَفُوا) من نعت محمّد وصفته... بحار الأنوار ج ٩ ص ١٨١ و ج ٩١ ص ١٠، التفسير الأصفى ج ١ ص ٥٣، تفسير الصافى ج ١ ص ١٥٨.

٢٠. وكانت الأوس والخزرج ابنا حارثه بن ثعلبه أهل عَزَّ ومنعه فى بلادهم... يوم بعث: تاريخ اليعقوبى ج ٢ ص ٣٧.

٢١. فالذين ألف بين قلوبهم هم الأنصار: تفسير القمى ج ١ ص ٢٧٩، بحار الأنوار ج ٢ ص ٧٠٩، نور الثقلين ج ٢ ص ١٦٥، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٠٨.

٢٢. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان فى تفسير القرآن ج ٥ ص ١٦٥، تفسير مجمع البيان ج ٤ ص ٤، روض الجنان وروح الجنان ج ٩ ص ١٤٧، التفسير الأصفى ج ١ ص ٤٤٩، التفسير الصافى ج ٢ ص ٣١٦، البرهان ج ٢ ص ٧٢٠، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٧٣، جامع البيان ج ١٠ ص ٧٤، تفسير السمرقندى ج ٢ ص ٣٥، تفسير الثعلبى ج ٤ ص ٣٧٥، تفسير

ص: ٣٥٤

السمعاني ج ٢ ص ٢٨٣، معالم التنزيل ج ٢ ص ٢٦٤، الكشاف ج ٢ ص ١٧٠، زاد المسير ج ٣ ص ٢٦٣، تفسير البيضاوي ج ٣ ص ١٢٤، الدر المنثور ج ٣ ص ٢٠٥، تفسير الألوسي ج ١٠ ص ٣٩.

٢٣. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ٥ ص ١٦٥، تفسير مجمع البيان ج ٤ ص ٤٠٤، روض الجنان وروح الجنان ج ٩ ص ١٤٧، التفسير الأصفي ج ١ ص ٤٤٩، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣١٦، البرهان ج ٢ ص ٧٢٠، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٧٣، جامع البيان ج ١٠ ص ٧٤، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ٣٥، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٣٧٥، تفسير السمعاني ج ٢ ص ٢٨٣، معالم التنزيل ج ٢ ص ٢٦٤، الكشاف ج ٢ ص ١٧٠، زاد المسير ج ٣ ص ٢٦٣، تفسير البيضاوي ج ٣ ص ١٢٤، الدر المنثور ج ٣ ص ٢٠٥، تفسير الألوسي ج ١٠ ص ٣٩.

٢٤. فبعث رسول الله أمير المؤمنين في طلب أبي بكر فلحقه بالروحاء: تفسير القمي ج ١ ص ٢٨٢، البرهان ج ٢ ص ٧٢٩، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٢٠، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٩٢.

٢٥. أما ان يكون قد ظهر من المشركين خيانه و نقض فامر الله سبحانه بان ينبذ اليهم عهدهم: مجمع البيان ج ٥ ص ٧، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٦٥.

٢٦. يعنى بالمؤمنين الائمة لم يتخذوا الولائج من دونهم: الكافي ج ١ ص ٤١٥، البرهان ج ٢ ص ٧٤٦، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٢٦، نور الثقلين ج ٢ ص ١٩٢.

٢٧. فمعكم معكم لا مع عدوكم، آمنت بكم، وتوليت آخركم... من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

٢٨. إن القتال مع غير الإمام المفروض طاعته حرام مثل الميتة: الكافي ج ٥ ص ٢٣، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ١٣٤، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ٤٥، بحار الأنوار ج ٥٨ ص ٢٣٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٤٨، تذكرة الفقهاء ج ٩ ص ١٩، منتهى المطلب ج ٢ ص ٩٠٠، الوافي ج ١٥ ص ٧٨، جواهر الكلام ج ٢١ ص ١١.

٢٩. الخير كله في ذلك الزمان يقوم قائمنا: الغيبة ص ٢١٣، يفرح به أهل السماء والأرض، والطير في الهواء...: الملاحم والفتن ص ٢٨١، اسمه اسمي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً...: فتح الباري ج ١٣ ص ١٨٥، المعجم الصغير ج ٢ ص ١٤٨، صحيح ابن حبان ج ١٥ ص ٢٣٨، المعجم الأوسط ج ٤ ص ٢٥٦، تفسير الرازي ج ٢ ص ٢٨، الجرح والتعديل ج ٢ ص ٤٩٤، تاريخ بغداد ج ١ ص ٣٨٧، سير أعلام النبلاء ج ٥ ص ١١٦.

٣٠. لا يجد الرجل منكم يومئذ موضعاً لصدقته ولا لبرّه: الإرشاد ج ٢ ص ٣٨٤، بحار الأنوار ج ٢ ص ٣٨٤، يطلب الرجل منكم من يصله...: الإرشاد ج ٢ ص ٣٨١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٣٧، يحسن حال عامّة الناس... لا يُعصى الله في أرضه...: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٢٨.

٣١. إذا قام القائم ، يأمر الله الملائكة بالسلام على المؤمنين...: دلائل الإمامة ص ٤٥٥.

٣٢. فإذا قام القائم أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس...: مختصر بصائر الدرجات ص ١١٧، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٣٦.

٣٣. ليرفع عن الملل والأديان الاختلاف ، ويكون الدين كله واحداً...: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٠، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٤.

٣٤. فلا- تمنع السماء شيئاً من قطرها ، ولا الأرض شيئاً من نباتها: الجامع الصغير ج ٢ ص ٤٠٢، مجمع الزوائد ج ٧ ص ٣١٤، الكامل ج ٣ ص ٩٩، تذكره الحفاظ ج ٣ ص ٨٣٨، تاريخ ابن خلدون ج ١ ص ٨٠٨، يؤذن للسماء في القطر ، ويؤذن للأرض في النبات : الجامع الصغير ج ٢ ص ١٣٥، فوائد العراقيين ص ٤٤، عن أمير المؤمنين: لأنزلت السماء قطرها ، ولأخرجت الأرض نباتها: تحف العقول ص ١١٥، الخصال ص ٦٢٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣١٦.

ص: ٣٥٥

٣٥. والحُرْم منها، هي: رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه... ديناً قيماً...: الغيبة للنعماني ص ٨٩، البرهان ج ٢ ص ٧٧٣.

٣٦. خذ على طريق ثور، وهو جبل على طريق منى له سنام كسنام الثور. فدخل الغار...: تفسير القمى ج ١ ص ٢٧٥، تفسير الصافي ج ٢ ص ٢٩٦، البرهان ج ٢ ص ٦٧١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٤٩، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٥٠، والله لقد صدقنا الذي كان حدّثنا به: بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٩، تاريخ الطبري ج ٢ ص ١٠٠، المنتظم في تاريخ الأمم والملوك ج ٣ ص ٤٩، البدايه والنهيه ج ٣ ص ٢١٧، عيون الأثر لابن سيّد الناس ج ١ ص ٢٣٥، السيره النبويه لابن كثير ج ٢ ص ٢٣٠، سبل الهدى والرشاد ج ٣ ص ٢٣٣، السيره الحلييه ج ٢ ص ١٩٣.

٣٧. بخ بخ من مثلك يا بن أبي طالب والله يباهى بك الملائكه...: الأمالى للطوسى ج ١ ص ٤٦٤، مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٣٣٩، سعد السعود ص ٢١٦، المحتضر ص ٨١، الجواهر السنيه ص ٣٠٨، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٩، ٦٤.

٣٨. وخشى ان أبى قحافه ان يدل القوم عليه: الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف ص ٤١٠.

٣٩. (ثانى اثنين اذ هما فى الغار)، قال: وما لهم فى ذلك؟... فانزل الله سكينته على رسوله: الاحتجاج ج ٢ ص ١٤٥، مناقب آل ابى طالب ج ٢ ص ٣٣٠، بحار الأنوار ج ١٠ ص ٢٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ١٦٦، الغدير ج ٦ ص ٣٠٥، تفسير العياشى ج ٢ ص ٨٩.

٤٠. نزل بآياك اعنى واسمعى يا جاره، خاطب الله تعالى بذلك...: التوحيد ص ٧٤، بحار الأنوار ج ٤ ص ٤٧، التفسير الصافى ج ٢ ص ٢٥٩.

٤١. أربعه لا ينظر الله إليهم يوم القيامة: عاق، ومّان، ومكذّب بالقدر...: الخصال ص ٢٠٣، بحار الأنوار ج ٨٧، وسائل الشيعة ج ٢٥ ص ٣٣٥.

٤٢. به اين مثال توجه كنيد: وقتى در جاده رانندگى مى كنى، پليس راه مى تواند جلو تو را بگيرد وبگويد: چرا با سرعت زياد رانندگى كردى؟ اما حق ندارد سؤال كند چرا مثلاً ماشين تو، خارجى نيست، پليس راه فقط حق دارد از چگونگى رانندگى تو سؤال كند نه از نوع ماشين تو كه آيا گرانيقيمت است يا ارزان قيمت. سؤال در مورد چگونگى رانندگى، سؤال از عمل ورفتار توست وپليس راه مى تواند از آن سؤال كند.

٤٣. يقول الله تعالى للعبد: لم عصيت؟ لم فسقت؟ لم شربت الخمر؟ لم زنيت؟ فهذا فعل العبد...: بحار الأنوار ج ٥ ص ٥٩، سألهم عمّا عهد إليهم ولم يسألهم عمّا قضى عليهم: الإرشاد ج ٢ ص ٢٠٤، كثر الفوائد ص ١٧١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٢٠، بحار الأنوار ج ٥ ص ٦٠.

٤٤. ولا الذين لا يبالون بما صنعوا من اموال الناس: مستدرک الوسائل ج ٧ ص ١٢٩، بحار الأنوار ج ٩٣ ص ٦٠، تفسير العياشى ج ٢ ص ٩٤.

٤٥. إنّما وضعت الزّكاه اختباراً للأغنياء و معونه للفقراء...: من لاضرره الفقيه ج ٢ ص ٧، وسائل الشيعة ج ٩ ص ١٢، جامع

أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٣٣، جواهر الكلام ج ١٥ ص ٧، الحقائق الناضرة ج ١٢ ص ١١.

٤٦. روض الجنان وروح الجنان ج ٩ ص ٢٩٠، التفسير الأصفى ج ١ ص ٩، ٤٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٥٨، البرهان ج ٢ ص ٨١٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٢٤٢، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ٧٣، تفسير الثعلبي ج ٥ ص ٦٩، تفسير السمعاني ج ٢ ص ٣٢٨، معالم التنزيل ج ٢ ص ٣١١، تفسير البيضاوي ج ٣ ص ١٥٨، تفسير البحر المحيط ج ٥ ص ٧٢، الدر المنثور ج ٣ ص ٢٥٨.

٤٧. ودعا أمير المؤمنين فرقى معه حتى قام عن يمينه... الإرشاد ج ١ ص ١٧٥، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٧.

٤٨. من أولى بكم من أنفسكم؟ فجهروا فقالوا: الله ورسوله، ثم قال ثانيه... تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص

ص: ٣٥٦

٤٩. اللهم وال من والاه و عاد من عاده: بصائر الدرجات ص ٩٧، قرب الإسناد ص ٥٧، الكافي ج ١ ص ٢٩٤، التوحيد ص ٢١٢، الخصال ص ٢١١، كمال الدين ص ٢٧٦، معاني الأخبار ص ٦٥، من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٢٢٩، تحف العقول ص ٤٥٩، تهذيب الأحكام ج ٣ ص ١٤٤، كتاب الغيبة للنعماني ص ٧٥، الإرشاد ج ١ ص ٣٥١، كنز الفوائد ص ٢٣٢، الإقبال بالأعمال ج ١ ص ٥٠٦، مسند أحمد ج ١ ص ٨٤، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٥، سنن الترمذى ج ٥ ص ٢٩٧، المستدرک للحاکم ج ٣ ص ١١٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١٧، تحفه الأحمدي ج ٣ ص ١٣٧، مسند أبي يعلى ج ١١ ص ٣٠٧، المعجم الأوسط ج ١ ص ١١٢، المعجم الكبير ج ٣ ص ١٧٩، التمهيد لابن عبد البر ج ٢٢ ص ١٣٢، نصب الراية ج ١ ص ٤٨٤، كنز العمال ج ١ ص ١٨٧، ج ١١ ص ٣٣٢، ٦٠٨، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٩٢، شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٠٠، الدرّ المنثور ج ٢ ص ٢٥٩.

٥٠. أوصلوا البيعه والمصافقه ثلاثاً...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٧.

٥١. والله محمد لأحمق إن كان يرى أن الأمر يستقيم لعلّي من بعده! تفسير العياشي ج ٢ ص ٩٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٢، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٢٤٣.

٥٢. اكنم علينا، فإن لكل جوار أمانه، فقال لهم: ما هذا من جوار الأمانه...: المصادر السابقه.

٥٣. ثم مضى حتى أتى رسول الله وعلّي إلى جانب مُحْتَبٍ بحمائل سيفه...: المصادر السابقه.

٥٤. عقبه هرشي إلى ذات الأصافر ميلان، ثم إلى الجحفة، وليس بين الطريقين إلا ميلين: معجم ما استعجم ج ٣ ص ٩٥٤.

٥٥. قعدوا له في عقبه وهي عقبه أرشي (هرشي) بين الجحفة والأبواء...: تفسير القمي ج ١ ص ١٧٤، بحار الأنوار ج ٣١ ص ٦٣٢؛ اتفقوا على أن ينفروا بالنبي ناقته على عقبه هرشي: بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٩٧.

٥٦. والرأى أن نقتل محمداً قبل أن يدخل المدينة... فعد سبعة عن يمين عقبه...: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٩.

٥٧. تفقهوا في الحلال والحرام و الافاتم اعراب: المحاسن ج ١ ص ٢٢٧ بحار الأنوار ج ١ ص ٢١٤، الفصول المهمه ج ١ ص ١٨٧.

٥٨. ترجمه های های: آیتی، ارفع، اشرفی، الهی قمشه ای، انصاریان، برزی، ترجمه المیزان، ترجمه جوامع الجامع، حلبی، رضایی، رهنما، روان جاوید، روشن، روض الجنان، طاهری، کوثر، معزی، بروجردی، پاینده، پورجوادی، تفسیر آسان، خسروی، خواجوی، رضایی، سراج، عاملی، شعرانی، فولادوند، کاوپانیور، گرمارودی، مجتبی، مشکینی، مصباح زاده، مکارم شیرازی، یاسری، صفارزاده، مخزن العرفان، نور، یاسری.

٥٩. خيشمه بن عبد الرحمن الجعفی: رجال الطوسی ص ١٣٣، راجع: رجال النجاشی ص ١١٠.

٦٠. عسى من الله واجب و أنما نزلت في شيعتنا المذنبين: تفسير العياشي ج ٢ ص ١٠٦، مجمع البيان ج ٣ ص ١٤٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٦، ١٠٩، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٧١، البرهان ج ٢ ص ٨٣٧، بحار الأنوار ج ٦٦ ص ١٣.

٦١. ابعث لنا ابالبابه نستشيره في امرنا...: تفسير القمي ج ١ ص ٣٠٣، نور الثقلين ج ٢ ص ٢٥٨، البرهان ج ٢ ص ٨٣٥، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٩٤.

٦٢. امر رسول الله مناديه فنأدى في الناس... فرض عليكم الزكاة: الكافي ج ٣ ص ٤٩٧، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ١٣، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٩، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٥، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٧١، البرهان ج ٢ ص ٨٣١، جواهر الكلام ج ١٥ ص ٤١٧.

٦٣. كان أبي إذا تصدق بشيء وضعه في يد السائل: الكافي ج ٤ ص ٩، ثواب الاعمال ص ١٤٤، تهذيب الاحكام ج ٤ ص ١٠٥، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٠٧، بحار الأنوار ج ٩٣ ص ١٢٥، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٠٧، البرهان ج ٢ ص ٨٣٧، نور الثقلين

ص: ٣٥٧

- ج ٢ ص ٢٦١، الجامع للشرايع ص ١٤٦، منتهى المطلب ج ٨ ص ١٨، الوافي ج ١٠ ص ٤٠٣، الحدائق الناضرة ج ١٢ ص ١٠.
٦٤. جهت اطلاع از آثار وبركات صدقه مراجعه كنيد به: الكافي ج ٤ ص ٨، دعائم الإسلام ج ٢ ص ٣٣١، ثواب الأعمال ص ١٤٢، بحار الأنوار ج ٩٣ ص ١٧٦.
٦٥. تبسمك في وجه أخيك لك صدقه: سنن الترمذي ج ٣ ص ٢٢٨، صحيح ابن حبان ج ٢ ص ٢٢١، الجامع الصغير ج ١ ص ٤٩٧، كنز العمدة ج ٤١٠٦، الكامل لابن عدي ج ٥ ص ٢٧٥، ميزان الاعتدال ج ٣ ص ٩٢، عن ابن عمر عن رسول الله: ان تبسمك في وجه أخيك يكتب لك صدقه: مجمع الزوائد ج ٣ ص ١٣٤، الدر المنثور ج ١ ص ٣٥٦.
٦٦. ولا رآني إلا تبسم في وجهي: مسند أحمد ج ٤ ص ٣٥٨، صحيح البخاري ج ٧ ص ٩٤، صحيح مسلم ج ٧ ص ١٥٧، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٥٦، سنن الترمذي ج ٥ ص ٣٤٣.
٦٧. كان عليه السلام يقبل يده عند الصدقه، فسئل عن ذلك...: عدّه الداعي ص ٥٩، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٣٣، بحار الأنوار ج ٩٣ ص ١٣٤، جامع أحاديث الشيعة ج ٩٣ ص ١٣٤.
٦٨. ان أعمالكم لتعرض عليّ في كل يوم و ليله: الكافي ج ١ ص ٢١٩، بصائر الدرجات ص ٤٤٩، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٠٨، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣٤٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٣٠٦، البرهان ج ٢ ص ٨٣٩، نور الثقلين ج ٢ ص ٢٦٤.
٦٩. أما علمت أنّ بطنها منزلٌ قد سكتته، وأنّ حجرها مهدّدٌ قد غمزته، وثديها وعاءٌ قد شربته؟ بصائر الدرجات ص ٢٦٣، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٩٠، الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٧٢٩.
٧٠. دخلوا الاسلام فوحدوا... ولم يعرفوا الايمان بقلوبهم: تفسير العياشي ج ٢ ص ١١٠، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ١٦٥، البرهان ج ٢ ص ٨٤٥، نور الثقلين ج ٢ ص ٢٦٥.
٧١. السائحون و هم الصائمون: الكافي ج ٥ ص ١٥، تهذيب الاحكام ج ٦ ص ١٣٠، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ٣٦، بحار الأنوار ج ٦٦ ص ٣٥٥، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٨١، البرهان ج ٢ ص ٨٥٣، نور الثقلين ج ٢ ص ٢٧١.
٧٢. أذر كان عم إبراهيم، فأما أبوه فتارخ بن ناخور، وسمى العم...: بحار الانوار ج ٣٥ ص ١٥٦، كما انه ذكر نسب ابراهيم كذا: ابراهيم بن تارخ راجع: مناقب آل ابي طالب ج ١ ص ١٣٥، بحار الانوار ج ١٥ ص ١٠٦، روض الجنان ج ١٣ ص ٨٨، تفسير المحيط ج ١ ص ٥٣٦، تاريخ الطبري ج ١ ص ١٦٢، الكامل في التاريخ لابن الاثير ج ١ ص ٩٤، قصص الانبياء لابن كثير ج ١ ص ١٦٧.
٧٣. قال: الاواه الدعاء: تفسير القمي ج ١ ص ٣٠٦، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٨٣، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٢٧٥، بحار الأنوار ج ٩٣ ص ٢٩٠.
٧٤. عن قول الله عزّ وجلّ: (اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ)، قال: إيانا عنى: الكافي ج ١ ص ٢٠٨، بصائر الدرجات ص ٥١،

دعائم الإسلام ج ١ ص ٢١، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣١، التفسير الأصفى ج ١ ص ٤٩٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٨٧، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٢٨٠.

٧٥. السلام على أئمة الهدى ومصايح الدجى، وأعلام التقى وذوى النهى، وأولى الحجى...: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

٧٦. جلوس ساعه عند العلماء أحبّ إلى الله من عباده ألف سنه...: عدّه الداعى ص ٧٥، بحار الأنوار ج ١ ص ٢٠٥، جامع أحاديث الشيعة ج ١٦ ص ٢٣٦.

ص: ٣٥٨

٧٧. مرحباً بك يا عبدى، أتدرى أى منزله تطلب؟ وأى درجه تروم؟ تضاھى ملائكتى المقرّبين... بحار الأنوار ج ١ ص ١٨٠ و ج ٢٢ ص ٣٤٠.

٧٨. مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ لِيَلْتَمَسَ أَبَاً مِنَ الْعِلْمِ لِيَنْتَفِعَ بِهِ وَيَعْلَمَهُ غَيْرَهُ: بحار الأنوار ج ١ ص ١٧٧.

٧٩. إِنَّ الْقَائِمَ يَلْقَى فِي حَرْبِهِ مَا لَمْ يَلِقْ رَسُولَ اللَّهِ...: كتاب الغيبه للنعمانى ص ٣٠٨، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٣.

٨٠. قَرَأَ الْقُرْآنَ، فَقَهَاءَ فِي الدِّينِ، قَدْ قَرَحُوا جِبَاهَهُمْ، وَشَمَّرُوا ثِيَابَهُمْ...: دلائل الإمامه ص ٤٥٥.

٨١. للاطلاع أكثر على تفسير هذه الآيات راجع: التبيان فى تفسير القرآن ج ٥ ص ٣٢٩، تفسير مجمع البيان ج ٥ ص ١٤٦، روض الجنان وروح الجنان ج ١٠ ص ٧٣، التفسير الأصفى ج ١ ص ٥٠٠، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٢٨٦، تفسير السمعانى ج ٢ ص ٣٦٣، زاد المسير ج ٣ ص ٣٥٤، تفسير الرازى ج ١٦ ص ٢٣٧، تفسير البحر المحيط ج ٥ ص ١١٦.

٨٢. ان معنى قدس صدق شفاعه محمد صلى الله عليه وآله: مجمع البيان ج ٥ ص ١٥٣، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٤٠، التفسير الصافى ج ٢ ص ٣٩٣، البرهان ج ٣ ص ١٢.

٨٣. سألت أبا عبد الله عن قول الله عزّ وجلّ: سبحان الله، ما يعنى به؟ قال: تنزيهه: الكافى ج ١ ص ١١٨، التوحيد للصدوق ص ٣١٢، بحار الأنوار ج ٤ ص ١٦٩ و ج ٩٠ ص ١٧٧.

٨٤. وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: كلمه آخر در اينجا به معنای سخن ديگر است، نه آخرين سخن. البته در ترجمه هاى زير «آخر دعواهم» به مفهوم آخرين سخن ترجمه شده است: الهى قمشه اى، آيتى، احسن الحديث، ارفع، اشرف، انصاريان، برزى، بروجردى، پاينده، پور جوادى، حلبى، خسروى، رضايى، روان جاويد، روشن، روض الجنان، سراج، شعرانى، ظاهرى، عاملى، فولادوند، فيض الاسلام، كاوپانپور، گرمارودى، مجتبوى، مجد، مشكينى، مصباح زاده، مكارم، نور، ياسرى، انصارى، صفارزاده.

٨٥. انعام آيه ٧١، انبيا آيه ٦٧

٨٦. قال: بل كانوا ضلالاً، كانوا لا مؤمنين، ولا كافرين، ولا مشركين ومنذرين: تفسير العياشى ج ١ ص ١٠٤، البرهان ج ١ ص ٤٥١، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٠٨، تفسير كنز الدقائق ج ١ ص ٢٠٨، ذلك أنّ قاييل توّعه بالقتل كما قتل أخاه هابيل، فسار فيهم بالتقيّه والكتمان، فازدادوا كلّ يوم ضلاله، حتّى لم يبق على الأرض معهم إلاّ من هو سلف...: تفسير الصافى ج ١ ص ٢٤٤، البرهان ج ١ ص ٤٥١، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٠٨.

٨٧. هو الطريق إلى معرفه الله عزّ وجلّ، وهما صراطان: صراط فى الدنيا، وصراط فى الآخرة، فأما الصراط الذى فى الدنيا، فهو الإمام المفترض الطاعه...: معانى الأخبار ص ٣٢، التفسير الأصفى ج ١ ص ٧، تفسير الصافى ج ١ ص ٨٥، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢١، تفسير الميزان ج ١ ص ٤١، غايه المرام ج ٣ ص ٢٤٦، ونحن الصراط المستقيم، ونحن عيبه علمه: معانى الأخبار ص ٣٥، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٢.

٨٨. اما الزيادة فالدنيا، ما اعطاهم الله فيها لم يحاسبهم...: نور الثقلين ج ٢ ص ٣٠١، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٠٠.

٨٩. لا تصحبه الأوقات، ولا تضمنه الأماكن، ولا تأخذه السنين، ولا تحدّه الصفات: التوحيد للصدوق ص ٣٤، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٤ ص ٢٢٨ و ج ٥٤ ص ٤٣، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٩.

٩٠. سورة فضّلت، آيه ٢١ و ٢٢.

٩١. إنّ الإمامه هي منزله الأنبياء، وإرث الأوصياء، إنّ الإمامه خلافة الله وخلافه الرسول...: الكافي ج ١ ص ٢٠٠، الأمالي للصدوق ص ٧٧٥، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٩٧، معاني الأخبار ص ٩٨، تحف العقول ص ٤٣٩، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ١٢٣.

٩٢. قد زنى فشهد على نفسه أربع شهادات، فأمر به رسول الله صلّى الله عليه وآله فُرْجِمَ وكان قد أحصن: سنن أبي داود ج ٢ ص

ص: ٣٥٩

٣٣٨، وراجع: عمده القارى ج ٢٣ ص ٢٩٢؛ فى المجنونه التى أمر برجمها... فى التى وضعت لستّه أشهر، فأراد عمر رجمها...: الاستيعاب: ج ٣ ص ١١٠٢.

٩٣. فقلت والجمع يسمعون: ألا أكبرنا سنّاً وأكثرنا ليناً: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٩١.

٩٤. انعام، آيه ٢٧.

٩٥. الاقرار بنبوه محمد صلى الله عليه وآله... خير مما يجمع هولاء فى دنياهم: تفسير العياشى ج ٢ ص ١٢٤، الوافى ج ٣ ص ٨٩٤، بحار الأنوار ج ٣٥ ٤٢٥، تفسير ابى حمزه الثمالى ص ١٩٨، البرهان ج ٣ ص ٣٥، نور الثقلين ج ٢ ص ٣٠٨.

٩٦. ولو أنّ رجلاً عمّر ما عمّر نوح... يصوم النهار ويقوم الليل فى ذلك المكان...: المحاسن ج ١ ص ٩١، الكافى ج ٨ ص ٢٥٣، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٢٤٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٢٢، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٤٩، شرح الأخبار ج ٣ ص ٤٧٩، الأمالى للطوسى ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٧٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٢٦؛ ثم لم يوالك يا على، لم يشم رائحة الجنّه ولم يدخلها: المناقب للخوارزمى ص ٦٧، مناقب آل أبى طالب ج ٣ ص ٢، كشف الغمّه ج ١ ص ١٠٠، نهج الإيمان لابن جبر ص ٤٥٠، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٩٤، و ج ٣٩ ص ٢٥٦، ٢٨٠، الغدير ج ٢ ص ٣٠٢، و ج ٩ ص ٢٦٨، بشاره المصطفى ص ١٥٣.

٩٧. من مات ولم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهليه: وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٢٤٦، مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ١٨٧، اقبال الاعمال ج ٢ ص ٢٥٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٦٨، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٦ ص ٥٦، الغدير ج ١٠ ص ١٢٦.

٩٨. ثم ينادى مناد من تلقاء العرش: أين النبى الأُمى... فلا يبقى أحد يومئذ كان محبنا...: الأمالى للمفيد ص ٢٩٠، الأمالى للطوسى ص ٦٧، تفسير فرات ص ٢٥٩، بشاره المصطفى ص ٢٠، كشف الغمّه ج ١ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٧.

٩٩. مائده: آيه ١٠٣.

١٠٠. فقال ابن زياد: كيف رأيت صنع الله بأخيك وأهل بيتك؟ فقالت: ما رأيت إلا جميلاً، هؤلاء قوم كتب الله عليهم القتل...: مشير الأحزان، ص ٩٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١١٥؛ الفتوح، ج ٥، ص ١٢٢.

١٠١. يا عقبه، لا يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا هذا الذى أنتم عليه...: المحاسن ج ١٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨، الكافى ج ٣ ص ١٢٩، تفسير العياشى ج ٢ ص ١٢.

١٠٢. يُستكره المؤمن على خروج نفسه؟... إن المؤمن إذا حضرته الوفاة حضر رسول الله صلى الله عليه وآله وأهل بيته...: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

١٠٣. لأننا أرفق به من والد رفيق، وأشفق عليه من أخ شفيق، ثم قام إليه ملك الموت فيقول: يا عبد الله، أخذت فكاك رقتك...: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

١٠٤. أمّا ما كنت تحذر فقد آمنك الله منه، وأمّا ما كنت ترجو فقد أتاك الله به، افتح عينيك فانظر إلى ما عندك...: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

١٠٥. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ٥ ص ٤٠١، تفسير مجمع البيان ج ٥ ص ٢٠٣، روض الجنان وروح الجنان ج ١٠ ص ١٦١، التفسير الأصفي ج ١ ص ٥١٨، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤١٠، البرهان ج ٣ ص ٣٧، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣١١، جامع البيان ج ١١ ص ١٧٣، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ١٢٣، تفسير الثعلبي ج ٥ ص ١٣٧، تفسير السمعاني ج ٢ ص ٣٩٣، زاد المسير ج ٤ ص ٣٨، تفسير الرازي ج ١٧ ص ١٢٥، تفسير البيضاوي ج ٣ ص ٢٠٦، تفسير البحر المحيط ج ٥ ص ١٧٢، تفسير الألوسي ج ١١ ص ١٥٠.

١٠٦. ثمّ اتّخذوا العزّي، وسُمّي بها عبد العزّي بن كعب، وكان الذي اتّخذها ظالم بن أسعد: خزانه الأدب ج ٤ ص ١١٦ و ص ٢٠٩;

ص: ٣٦٠

كانت العزى أحدث من اللات، وكان الذي اتخذها ظالم بن سعد بوادي نخله...: فتح الباري ج ٨ ص ٤٧١، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ٩٩، فكان أقدمها مناه، وسُميت العرب عبد مناه وزيد مناه، وكان منصوباً على ساحل البحر، وكانت العرب جميعاً تعظمه: خزانه الأدب ج ٧ ص ٢٠٨ و راجع: فتح الباري ج ٣ ص ٣٩٩، عمده القارئ ج ١٩ ص ٢٠٣، تحفه الأحوذى ج ٨ ص ٢٤٢، التمهيد لابن عبد البر ج ٢ ص ٩٨، تفسير ابن كثير ج ٤ ص ٢٧٢.

١٠٧. الحمد لله الذي لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك: التوحيد للصدوق ص ٤٨، الفصول المهمه للحرّ العاملي ج ١ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٥٦، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٣٧.

١٠٨. ثم بعث منهم النبيين فدعوهم الى الاقرار بالله... كان التكذيب ثمّ: الكافي ج ١ ص ٤٣٧، علل الشرايع ج ١ ص ١١٨، مختصر بصائر الدرجات ص ١٦٤، بحار الأنوار ج ٥ ص ٢٤٤، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٢٢، البرهان ج ٢ ص ٥٦٦، نور الثقلين ج ٢ ص ٥٣.

١٠٩. كان بين قول الله عز وجل: (قد اجيب دعوتكما) و بين اخذ فرعون، اربعون عاماً: الكافي ج ٢ ص ٣٥٥، الوافي ج ٩ ص ١٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٠ ص ٣٧٥، البرهان ج ٣ ص ٤٩.

١١٠. قال: يا ربّ، البحر امامهم، قال: امض، فاني آمره...: تفسير القمي ج ١ ص ٣١٥، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤١٧، نور الثقلين ج ٢ ص ٣١٧، بحار الأنوار ج ١٣ ص ١١٦.

١١١. (فَلَمَّا جَاءَهُمْ)، أي هؤلاء اليهود (مَّا عَرَفُوا) من نعت محمد صلى الله عليه وآله وصفته، (كَفَرُوا بِهِ)...: بحار الأنوار ج ٩ ص ١٨١ و ج ٩١ ص ١٠، التفسير الأصفى ج ١ ص ٥٣، تفسير الصافي ج ١ ص ١٥٨.

١١٢. واقام روييل مع قومه في قريتهم، حتى اذا دخل عليهم سؤال، صرخ روييل باعلى صوته...: تفسير العياشي ج ٢ ص ١٣٢، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٢٣، البرهان ج ٣ ص ٦١، نور الثقلين ج ٢ ص ٣٢٤، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٣٩٥.

١١٣. كم غاب يونس عن قومه حتى رجع اليهم...: تفسير العياشي ج ٢ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٣٩٨، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٢٦، نور الثقلين ج ٢ ص ٣٢٧.

١١٤. و لو فعلت ذلك بهم لم يستحقوا منى ثواباً و لا- مدحا، لكنى اريد ان يومنوا مختارين: التوحيد للصدوق ص ٣٤٢، الإحتجاج ج ٢ ص ١٩٦، بحار الأنوار ج ٥ ص ٥٠، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٢٧، البرهان ج ٣ ص ٦٦.

١١٥. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ٥ ص ٤٣٩، تفسير مجمع البيان ج ٥ ص ٢٣٦، روض الجنان وروح الجنان ج ١٠ ص ١٩٩، التفسير الأصفى ج ١ ص ٥٢٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٢٨، تفسير السمعاني ج ٢ ص ١٣٥، معالم التنزيل ج ٢ ص ٣٧١، الكشاف ج ٢ ص ٢٥٥، زاد المسير ج ٤ ص ٥٩، تفسير الرازي ج ١٧ ص ١٧١، تفسير البيضاوي ج ٣ ص ٢١٧، تفسير البحر المحيط ج ٥ ص ١٨٥، تفسير الآكوسى ج ١١ ص ١٩٦.

١١٦. منظور از روز در اين آيه، دوران است، نه ٢٤ ساعت، زيرا در آن زمان هنوز زمين و آسمان وجود نداشت، نه کره زمين

بود و نه حرکت بیست و چهارساعته زمین به دور خودش.

۱۱۷. من سره أن ينظر إلى رجل من أصحاب القائم فليُنظر إلى هذا: جامع الرواه ج ۱ ص ۳۰۸، معجم رجال الحديث ج ۸ ص ۱۲۸، اعيان الشيعة ج ۶ ص ۳۸۲.

۱۱۸. إن الله حمل دينه وعلمه الماء قبل أن يكون أرض أو سماء أو جن أو إنس أو شمس أو قمر...: الكافي ج ۱ ص ۱۳۳، الوافي ج ۱ ص ۵۰۱، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۹، بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۳۴، البرهان ج ۳ ص ۷۹، نور الثقلين ج ۲ ص ۳۳۸.

۱۱۹. فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظله خضراء...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷؛ أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر: كشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، تفسير الآلوسی ج ۱ ص ۵۱، ينابيع الموده ج ۱ ص

ص: ۳۶۱

٥٦، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤؛ يا محمّد، إنّي خلقتك وعلّيّاً نوراً، يعنى روحاً بلا بدن...: الكافي ج ١ ص ٤٤٠، بحار الأنوار ج ٥٤ ص ٦٥؛ فمكتوا ألف دهر، ثم خلق جميع الأشياء...: الكافي ج ١ ص ٤٤١، المحتضر للحلّي ص ٢٨٥، حليه الأبرار ج ١ ص ١٨، بحار الأنوار ج ١٥ ص ١٩؛ نسبحه ونقدسه ونهلّله ونمجّده، وما من ملك مقرب ولا ذى روح غيرنا، حتّى بدا له فى خلق الأشياء: الكافي ج ١ ص ٤٤١، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤ و ج ٥٤ ص ١٩٦؛ وهو النور الذى خلق منه محمّداً وعلّيّاً، فلم يزالا نورين أوّلين: الكافي ج ١ ص ٤٤٢، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤، أعيان الشيعة ج ٣ ص ٤٩، مكّيال المكارم ج ١ ص ٣٦٨؛ أوّل ما خلق الله نوري، ابتدعه من نوره...: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٢.

١٢٠. لو خلت الارض طرفه عين من حجه لساخت باهلها: بصائر الدرجات ص ٥٠٩، الأمالى للصدوق ص ٢٥٣، علل الشرايع ج ١ ص ١٩٨، كمال الدين ص ٢٠٤، بحار الأنوار ج ٣٦، ص ٣٣٨، التفسير الصافي ج ٤ ص ٢٤٣، البرهان ج ٣ ص ٢٢٧.

١٢١. أسكن الله عزّ وجلّ آدم وزوجته الجنّة... فنظر إلى منزله محمّداً وعلّيّاً وفاطمة والحسن والحسين والأئمّة من بعدهم...: معانى الأخبار ص ١١٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣، غايه المرام ج ٤ ص ١٨٨.

١٢٢. إن الله حمل دينه وعلمه الماء قبل أن يكون أرض أو سماء أو جن أو إنس أو شمس أو قمر...: الكافي ج ١ ص ١٣٣، الوافي ج ١ ص ٥٠١، مختصر بصائر الدرجات ص ١٥٩، بحار الأنوار ج ٣ ص ٣٣٤، البرهان ج ٣ ص ٧٩، نور الثقلين ج ٢ ص ٣٣٨.

١٢٣. أنتم الصراط الأقوم، وشهداء دار الفناء، وشفعاء دار البقاء، والرحمة الموصولة: من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨، يا آدم ويا حوّاء، لا تنظرا إلى أنوارى وحججى بعين الحسد فأهبطكما عن جوارى وأحلّ بكما هوانى...: معانى الأخبار ص ١١٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣، غايه المرام ج ٤ ص ١٨٨.

١٢٤. أى شىء كنتم قبل أن يخلق الله عزّ وجلّ آدم؟ قال: كنّا أشباح نور ندور حول عرش الرحمان، فنعلّم الملائكة التسييح والتهلّيل والتحميد: علل الشرائع ج ١ ص ٢٣، بحار الأنوار ج ٥٧ ص ٣١١؛ وبنّا اهتدوا إلى معرفه الله وتسييحه وتهليله وتمجيده: علل الشرائع ج ١ ص ٥، كمال الدين ص ٢٥٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٤٦ و ج ٢٦ ص ٣٣٦.

١٢٥. ان متعناهم فى هذه الدنيا الى خروج القائم فتردّهم و نعدّبهم: تفسير القمى ج ١ ص ٣٢٢، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٣٣، البرهان ج ٣ ص ٨٤، نور الثقلين ج ٢ ص ٣٤٢، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢١٤.

١٢٦. لاخير فى دين ليس فيه ركوع ولا سجود، فاما كسر اصنامكم بايديكم فذاك لكم...: بحار الأنوار ج ١٧ ص ٥٣، مجمع البيان ج ١٠ ص ٢٣٦، تفسير الصافي ج ٥ ص ٢٧١، نور الثقلين ج ٥ ص ٤٩٠.

١٢٧. كان معه من الصحابه ومن الأعراب وممن يسكن حول مكّه والمدينه مئه وعشرون ألفاً...: العدد القويّه ص ١٨٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٠.

١٢٨. قُديد: موضع بين مكّه والمدينه، بينها وبين الجحفه سبعة وعشرون ميلاً: النفحه المسكيه فى الرحله المكّيه ص ٣٢٠.

١٢٩. يا على، إني سألت ربّي أن يوالى بينى وبينك ففعل، وسألت ربّي: الكافى ج ٨ ص ٣٧٨، تفسير العيّاشى ج ٢ ص ١٤١، تفسير نور الثقلين ج ٧ ص ٣٤٢، اللهم هب لعلّى المودّه فى صدور المؤمنين، والهيبه والعظمه فى صدور المنافقين: تفسير العيّاشى ج ٢ ص ١٤٢، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٣٥٤، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٤٣.

١٣٠. أنيخوا ناقتى، فو الله ما أبرح من هذا المكان حتّى أبلغ رساله ربّي... : بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٦.

١٣١. ومنعتُ العابد من تلك السمكه بعينها لخطيئه كانت منه أردتُ تمحيصها عنه بمنع تلك الشهوه...: الجواهر السنيه ص ١٧١، بحار الأنوار ج ٦٤ ص ٢٣٣ و ج ٨٩ ص ٢٤٢.

ص: ٣٦٢

۱۳۲. كان هو و ولده و من تبعه ثمانين نفسا: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.

۱۳۳. والوثوب على نوح بالضرب المبرح...: كمال الدين ص ۱۳۳، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۶، البرهان ج ۵ ص ۵۰۱.

۱۳۴. در روایت مرسله ای نقل شده است که آیه ۳۵ این سوره، خطاب به پیامبر است، از آن جهت که روایت مرسل بود، به آن اعتماد نکردم. روایت این است: ان كفار مكه قالوا: ان محمداً افترى القرآن... روى مثل ذلك عن ابى جعفر و ابى عبد الله عيهما السلام: البرهان ج ۳ ص ۱۰۰.

۱۳۵. و امر جبرئيل ان ينزل عليه و يعلمه كيف يتخذها فقدر...: تفسير القمى ج ۱ ص ۳۲۶، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۵۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۱.

۱۳۶. امر ان يجعل طوله ثمانين ذراعا... و عرضه خمسين: بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۵.

۱۳۷. ۸۲ برهان ج ۴

۱۳۸. و كانوا يسخرون منه و يقولون يتخذ سفينه فى البرّ: تفسير القمى ج ۱ ص ۳۲۶، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۵۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۱.

۱۳۹. ففار التنور فى بيت امراته...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۰۳.

۱۴۰. فقام اليه مسرعا حتى جعل الطبق عليه...: الكافى ج ۸ ص ۲۸۲، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۴، نور الثقلين ج ۵ ص ۱۸۰، البرهان ج ۳ ص ۱۰۳.

۱۴۱. نظر نوح الى ابنه يقع و يقوم: تفسير القمى ج ۱ ص ۷، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۴۸، البرهان ج ۳ ص ۱۰۷، نور الثقلين ج ۲ ص ۳۶۴، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۲.

۱۴۲. قال: يا بنى تصغير ابن، صغره للشفقة: التفسير الصافى ج ۳ ص ۵، تفسير البيضاوى ج ۳ ص ۲۷۴؛ هو تصغير لطف ومرحمه: إمتاع الأسماع ج ۳ ص ۱۵۲؛ بنى تصغير ابن، وهو تصغير لطف ومرحمه: تحفه الأحمدي ج ۷ ص ۳۷۰؛ قال يا بنى صغره للشفقة، ويسمى النحاه مثل هذا تصغير التحبيب: تفسير آلوسى ج ۱۲ ص ۱۸؛ خاطبه أبوه بقوله: يا بنى تصغير التحبيب والتقريب والشفقة: تفسير البحر المحيط ج ۵ ص ۲۸۱.

۱۴۳. يا جبل! ايعتصم بك منى فتقطع قطعاً قطعاً...: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۱، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۱.

۱۴۴. فنزل نوح... مع الثمانين و بنوا مدينه الثمانين و كان لنوح بنت ركبت معه فى السفينه فتناسل الناس منها: البرهان ج ۳ ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۳.

۱۴۵. لبث فيها سبعة ايام و لياليها و طافت بالبيت اسبوعاً: مجمع البيان ج ۵ ص ۲۷۸، البرهان ج ۳ ص ۱۰۳.

١٤٦. كان هو وولده و من تبعه ثمانين نفسا: علل الشرايع ج ١ ص ٣٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٢٢، البرهان ج ٣ ص ١٠٥.
١٤٧. لأن الله اعقم اصلاّب قوم نوح و ارحام نسائهم اربعين سنه: التوحيد ص ٣٩٢، علل الشرايع ج ١ ص ٣٠، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٣٩، بحار الأنوار ج ٥ ص ٢٨٣، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٥٤.
١٤٨. فقال: كذبوا، هو ابنه ولكن الله نفاه عنه حين خالفه في دينه: علل الشرايع ج ١ ص ٣١، عيون اخبار الرضا ج ٢ ص ٨٢، بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٢٠، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٥١، البرهان ج ٣ ص ١٠٥.
١٤٩. قولوا سلمان المحمّدي ذلك رجل منا اهل البيت: بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٣٤٩، اختيار معرفة الرجال ج ١ ص ٥٤، معجم رجال الحديث ج ٦ ص ٢٩٨، اعيان الشيعة ج ٧ ص ٢٨٠.
١٥٠. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ٥ ص ٤٩٨، تفسير مجمع البيان ج ٥ ص ٢٨٢، روض الجنان وروح الجنان ج ١٠ ص ٢٤٠، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٥١، البرهان ج ٣ ص ١٠٨، جامع البيان ج ١٢ ص ٧٤، تفسير

السمرقندی ج ٢ ص ١٥٤، تفسير الثعلبي ج ٥ ص ١٧٣، تفسير السمعاني ج ٢ ص ٤٣٤، الكشاف ج ٢ ص ٢٧٤، زاد المسير ج ٤ ص ٩٣، تفسير البيضاوي ج ٣ ص ٢٣٨، تفسير البحر المحیط ج ٥ ص ٢٢٤، فتح القدير ج ٢ ص ٥٠٣، تفسير الألوسي ج ١٢ ص ٧٥.

١٥١. فالحفظ كناية عن المجازاه: روح المعاني ج ٦ ص ٢٨٣.

١٥٢. ارسل الله عليهم الريح الصرصر يعنى البارده...: تفسير القمي ج ١ ص ٣٣٠، تفسير الصافي ج ٢ ص ٤٥٧، البرهان ج ٣ ص ١١٤، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٧٣.

١٥٣. فلم يبق منهم احد الا شركه فى ضربته: الكافي ج ٨ ص ١٨٨، بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٨٩، تفسير الصافي ج ٢ ص ٢١٦، البرهان ج ٣ ص ١١٨، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ١٨٣، تفسير كنز الدقائق ج ٥ ص ١٣١.

١٥٤. روى عن ابن عباس أنه وهب له إسماعيل و هو ابن تسع و تسعين سنه، و وهب له إسحق و هو ابن مائه و اثنتي عشره سنه: تفسير الألوسي ج ١٣ ص ٢٤٢.

١٥٥. يعاهدون الله لئن اصبحتنا لانستبقى احدا من آل لوط: علل الشرايع ج ٢ ص ٥٥٢، بحار الأنوار ج ١٢ ص ١٦١، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٥٦، بحار الأنوار ج ٣ ص ١٢٧، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٨٥.

١٥٦. فاقام فيهم لوط عشرين سنه و هو يدعوهم و توفيت امراته و كانت مومنه فتزوج بأخرى من قومه: البرهان ج ٤ ص ٣١٤.

١٥٧. الإمام الصادق عليه السلام: إذا قام القائم نزلت ملائكه بدر...: الغيبة للنعمانى ص ٢٥٢، الإمام الصادق عليه السلام: فيقول له جبرئيل: يا سيدى، قولك مقبول، وأمرك جائز...: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢.

١٥٨. الإمام الباقر عليه السلام: فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبه واجتمع إليه ثلاثمئه وثلاثه عشر... فأؤل ما ينطق به هذه الآيه: بَقِيَهُ اللهُ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: كمال الدين ص ٣٣١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٩٢.

١٥٩. اذا كان يوم القيامة... ياتى باولاد المشركين فيقول لهم...: التوحيد ص ٣٩١، بحار الأنوار ج ٣ ص ١٣٥، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٧٢١.

١٦٠. إنَّها جنه دون جنه و نار دون نار: بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٦٠، بحار الأنوار ج ٣ ص ١٣٣.

١٦١. حتى تصفق ابوابها، فقال: لا، والله أنه الخلود: البرهان ج ٣ ص ١٣٢.

١٦٢. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان فى تفسير القرآن ج ٦ ص ٨٩، تفسير مجمع البيان ج ٥ ص ٣٤٨، روض الجنان وروح الجنان ج ١٠ ص ٣٢٥، التفسير الأصفى ج ١ ص ٥٦٠، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٧٨، البرهان ج ٣ ص ١٤٥، جامع البيان ج ١٢ ص ١٩٢، تفسير السمرقندی ج ٢ ص ١٧٦، تفسير الثعلبي ج ٥ ص ١٩٤، تفسير السمعاني ج ٢ ص ٤٦٩، زاد المسير

ج ۴ ص ۱۳۵، تفسیر البیضاوی ج ۳ ص ۲۷۰، فتح القدیر ج ۲ ص ۵۳۵، تفسیر الآلوسی ج ۱۲ ص ۱۶۷.

ص: ۳۶۴

منابع تحقیق

این فهرست اجمالی منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

۱. الاحتجاج

۲. إحقاق الحقّ

۳. أسباب نزول القرآن .

۴. الاستبصار

۵. الأصفى فى تفسیر القرآن.

۶. الاعتقادات للصدوق

۷. إعلام الوری بأعلام الهدی .

۸. أعیان الشیعه .

۹. أمالی المفید .

۱۰. الأمالی لطوسی.

۱۱. الأمالی للصدوق.

۱۲. الإمامه والتبصره

۱۳. أحكام القرآن.

۱۴. أضواء البیان.

۱۵. أنوار التنزیل

۱۶. بحار الأنوار .

- ١٧ . البحر المحيط .
- ١٨ . البدايه والنهائيه .
- ١٩ . البرهان فى تفسير القرآن .
- ٢٠ . بصائر الدرجات .
- ٢١ . تاج العروس
- ٢٢ . تاريخ الطبرى .
- ٢٣ . تاريخ مدينه دمشق .
- ٢٤ . التبيان .
- ٢٥ . تحف العقول
- ٢٦ . تذكره الفقهاء .
- ٢٧ . تفسير ابن عربى .
- ٢٨ . تفسير ابن كثير .
- ٢٩ . تفسير الإمامين الجلالين .
- ٣٠ . التفسير الأمثل .
- ٣١ . تفسير الثعالبى .
- ٣٢ . تفسير الثعلبى .
- ٣٣ . تفسير السمرقندى .
- ٣٤ . تفسير السمعانى .
- ٣٥ . تفسير العزّ بن عبد السلام .
- ٣٦ . تفسير العياشى .

٣٧ . تفسير ابن أبي حاتم .

٣٨ . تفسير شبر .

٣٩ . تفسير القرطبي .

٤٠ . تفسير القمّي .

٤١ . تفسير الميزان .

٤٢ . تفسير النسفي .

٤٣ . تفسير أبي السعود .

٤٤ . تفسير أبي حمزه الثمالي .

٤٥ . تفسير فرات الكوفي .

٤٦ . تفسير مجاهد .

٤٧ . تفسير مقاتل بن سليمان .

٤٨ . تفسير نور الثقلين .

٤٩ . تنزيل الآيات

٥٠ . التوحيد .

٥١ . تهذيب الأحكام .

٥٢ . جامع أحاديث الشيعة .

٥٣ . جامع بيان العلم وفضله .

٥٤ . جمال الأسبوع .

٥٥ . جوامع الجامع .

٥٦ . الجواهر السنية .

٥٧. جواهر الكلام.

ص: ٣٦٥

- ٥٨ . الحدائق الناضره .
- ٥٩ . حليه الأبرار .
- ٦٠ . الخرائج والجرائح .
- ٦١ . خزانه الأدب .
- ٦٢ . الخصال .
- ٦٣ . الدرّ المنثور .
- ٦٤ . دعائم الإسلام .
- ٦٥ . دلائل الإمامه .
- ٦٦ . روح المعاني .
- ٦٧ . روض الجنان .
- ٦٨ . زاد المسير .
- ٦٩ . زبده التفاسير .
- ٧٠ . سبل الهدى والرشاد .
- ٧١ . سعد السعود .
- ٧٢ . سنن ابن ماجه .
- ٧٣ . السيره الحلبيّه .
- ٧٤ . السيره النبويّه .
- ٧٥ . شرح الأخبار .
- ٧٦ . تفسير الصافي .
- ٧٧ . الصحاح .

- ٧٨ . صحيح ابن حبان .
- ٧٩ . عدّه الداعى .
- ٨٠ . علل الشرائع .
- ٨١ . عوائد الأيام .
- ٨٢ . عيون أخبار الرضا .
- ٨٣ . عيون الأثر .
- ٨٤ . غايه المرام .
- ٨٥ . الغدير .
- ٨٦ . الغيبه .
- ٨٧ . فتح البارى .
- ٨٨ . فتح القدير .
- ٨٩ . الفصول المهمّه .
- ٩٠ . فضائل أمير المؤمنين .
- ٩١ . فقه القرآن .
- ٩٢ . الكافى .
- ٩٣ . الكامل فى التاريخ .
- ٩٤ . كتاب الغيبه .
- ٩٥ . كتاب من لا يحضره الفقيه .
- ٩٦ . الكشاف عن حقائق التنزيل .
- ٩٧ . كشف الخفاء .

- ٩٨ . كشف الغمّه .
- ٩٩ . كمال الدين .
- ١٠٠ . كنز الدقائق .
- ١٠١ . كنز العمّال .
- ١٠٢ . لسان العرب .
- ١٠٣ . مجمع البيان .
- ١٠٤ . مجمع الزوائد .
- ١٠٥ . المحاسن .
- ١٠٦ . المحبّر .
- ١٠٧ . المحتضر .
- ١٠٨ . مختصر مدارك التنزيل .
- ١٠٩ . المزار .
- ١١٠ . مستدرک الوسائل .
- ١١١ . المستدرک علی الصحیحین .
- ١١٢ . المسترشد .
- ١١٣ . مسند أحمد .
- ١١٤ . مسند الشاميين .
- ١١٥ . مسند الشهاب .
- ١١٦ . معاني الأخبار .
- ١١٧ . معجم أحاديث المهدي (عج) .

١١٨ . المعجم الأوسط .

١١٩ . المعجم الكبير .

١٢٠ . معجم مقاييس اللغة .

١٢١ . مكيال المكارم .

١٢٢ . الملاحم والفتن .

١٢٣ . مناقب آل أبي طالب .

١٢٤ . المنتظم فى تاريخ الأمم .

١٢٥ . منتهى المطلب .

١٢٦ . المهذب .

١٢٧ . مستطرفات السرائر .

١٢٨ . النهايه فى غريب الحديث . ١٢٩ . نهج الإيمان .

١٣٠ . الوافى .

١٣١ . وسائل الشيعة .

١٣٢ . ينابيع المودّه .

ص: ٣٦٦

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی. (خانواده)
۲. داستان ظهور. (امام زمان (علیه السلام))
۳. قصه معراج. (سفر آسمانی پیامبر (صلی الله علیه وآله))
۴. در آغوش خدا. (زیبایی مرگ)
۵. لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)
۶. با من تماس بگیرید. (آداب دعا)
۷. در اوج غربت. (شهادت مسلم بن عقیل)
۸. نوای کاروان. (حماسه کربلا)
۹. راه آسمان. (حماسه کربلا)
۱۰. دریای عطش. (حماسه کربلا)
۱۱. شب رؤیایی. (حماسه کربلا)
۱۲. پروانه های عاشق. (حماسه کربلا)
۱۳. طوفان سرخ. (حماسه کربلا)
۱۴. شکوه بازگشت. (حماسه کربلا)
۱۵. در قصر تنهایی. (امام حسن (علیه السلام))
۱۶. هفت شهر عشق. (حماسه کربلا)
۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه (علیها السلام))
۱۸. آسمانی ترین عشق. (فضیلت شیعه)

- ۱۹ . بهشت فراموش شده . (پدر و مادر)
- ۲۰ . فقط به خاطر تو . (اخلاص در عمل)
- ۲۱ . راز خوشنودی خدا . (کمک به دیگران)
- ۲۲ . چرا باید فکر کنیم . (ارزش فکر)
- ۲۳ . خدای قلب من . (مناجات، دعا)
- ۲۴ . به باغ خدا برویم . (فضیلت مسجد)
- ۲۵ . راز شکر گزاری . (آثار شکر نعمت ها)
- ۲۶ . حقیقت دوازدهم . (ولادت امام زمان(علیه السلام))
- ۲۷ . لذت دیدار ماه . (زیارت امام رضا(علیه السلام))
- ۲۸ . سرزمین یاس . (فدک، فاطمه(علیها السلام))
- ۲۹ . آخرین عروس . (نرجس(علیها السلام)، ولادت امام زمان(علیه السلام))
- ۳۰ . بانوی چشمه . (خدیجه(علیها السلام)، همسر پیامبر)
- ۳۱ . سکوت آفتاب . (شهادت امام علی(علیه السلام))
- ۳۲ . آرزوی سوم . (جنگ خندق)
- ۳۳ . یک سبد آسمان . (چهل آیه قرآن)
- ۳۴ . فانوس اول . (اولین شهید ولایت)
- ۳۵ . مهاجر بهشت . (پیامبر اسلام)
- ۳۶ . روی دست آسمان . (غدیر، امام علی(علیه السلام))
- ۳۷ . گمگشته دل . (امام زمان(علیه السلام))
- ۳۸ . سمت سپیده . (ارزش علم)

۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰. خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱. با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲. نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳. معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴. سلام بر خورشید. (امام حسین علیه السلام)

۴۵. راهی به دریا. (امام زمان علیه السلام، زیارت آل یس)

۴۶. روشنی مهتاب. (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)

۴۷. صبح ساحل. (امام صادق علیه السلام)

۴۸. الماس هستی. (غدیر، امام علی علیه السلام)

۴۹. حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه علیها السلام)

۵۰. تشنه تر از آب (حضرت عباس علیه السلام)

۶۴-۵۱. تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵. تحقیق «فهرست سعد» ۶۶. تحقیق «فهرست الحمیری» ۶۷. تحقیق «فهرست حمید» ۶۸. تحقیق «فهرست ابن بطله».
۶۹. تحقیق «فهرست ابن الولید» ۷۰. تحقیق «فهرست ابن قولویه» ۷۱. تحقیق «فهرست الصدوق» ۷۲. تحقیق «فهرست ابن عبدون» ۷۳. صرخه النور. ۷۴. إلى الرفیق الأعلى. ۷۵. تحقیق آداب أمير المؤمنین (علیه السلام). ۷۶. الصحيح فی فضل الزیارة الرضویة. ۷۷. الصحيح فی البکاء الحسینی. ۷۸. الصحيح فی فضل الزیارة الحسینیة. ۷۹. الصحيح فی کشف بیت فاطمه (علیها السلام).

ص: ۳۶۷

دکتر مهدی خدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل - اصفهان - دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالی شیعه از دیگر فعالیت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان آرانی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹ همراه: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰

جهت کسب اطلاع به سایت M12.ir مراجعه کنید.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

